

# آموزش زبان فارسی

دورهٔ معدّی

## کتاب دوم

تالیف

دکتر یدالله ثمره

ناشر

اداره کل روابط و همکاریهای سازمان  
وراثت فرهنگ و ارساد اسلامی



## فهرست مطالب

موضوع	صفحه
بیست گمار	
راههای بدرس و استفاده از کتاب	
فصل اول	
وارگان	۱
اعداد بررسی	۱
درس بحسب	۳
۱ گذینه اسمراری	۳
درس دوم	۹
۲ حرف اصافه + صمر	۹
درس سوم	۱۳
۳ حه + صمر	۱۳
فصل دوم	
وارگان	۱۹
ماههای ابرانی	۱۹

نام کتاب	آموزش زبان فارسی دوره مقدماتی کتاب دوم شماره ردیف ۲
مؤلف	دکتر عبدالله نمره
ناشر	اداره کل روابط و همکاری‌های بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
طرح سعی و بصری اثر	حسن عسکری راد
نوع جلد	جلد اول
تعداد	سه هزار نسخه
تاریخ انتشار	۱۳۶۷ هجری شمسی
جلد	سرک افب (سهامی عام)
	حق جلد برای ناشر محفوظ است

۶۹	درس دهم
۶۹	۱۵ حال التامی
۷۱	«تلد بودن»
۷۳	۱۶ فعل امر «بودن»، «داسن»
۷۶	درس یازدهم
۷۶	۱۷ گذشته تامی
۸۲	درس دوازدهم
۸۲	۱۸ حال تامی

### فصل سیم

۸۸	وارگان
۹۲	درس سیزدهم
۹۲	۱۹ صفت / اسم + ضمیر مفعولی + فعل
۹۹	درس چهاردهم
۹۹	۲ کجا؟ / اینجا / کی؟ + ضمیرهای ملکی
۱۰۶	درس پانزدهم
۱۰۶	۲۱ فعل مرکب

### فصل ششم

۱۱۳	وارگان
۱۱۷	درس شانزدهم
۱۱۷	۲۲ عبارت موصولی
۱۲۷	درس هفدهم
۱۲۷	۲۳ اسم فاعل
۱۲۹	۲۴ اسم معنا

۲۲	درس چهارم
۲۲	۴ اسم مفعول
۲۳	۵ گذشته نقلی
۲۷	درس پنجم
۲۷	۶ نس، بهلوی، برد دست
۳۳	درس ششم
۳۳	۷ عدد
۳۵	۸ گذشته دور (بعد)

## فصل سوم

۳۹	وَارِگَاں
۴۲	درس هفتم
۴۲	۹ حَلُو عَف، روبرو، نَس
۴۶	۱ سَب جُمعه جُمعه سَب
۴۹	درس هشتم
۴۹	«حواسین»، «داسین»
۵۱	۱۱ واره‌های مُعر (نفر، عدد حلد )
۵۳	۱۲ همه، کدام + صمیر
۵۷	درس نهم
۵۷	۱۳ فعل + صمیر مفعولی
۵۹	۱۴ حَطُور + اسم + ی
۵۹	لف (اِفا، حاتم، دکر ) + اسم

## فصل چهارم

۶۶	وَارِگَاں
----	-----------

موضوع	صفحه
۳۶ هم هم، نه نه نا نا، نه نه	۱۸۱
۳۷ اراس حمله	۱۸۳
صمیمه ۱	
کلید مرستها	۱۸۵
صمیمه ۲	
واژه نامه فارسی - انگلیسی	۲۳۱
صمیمه ۳	
واژه نامه انگلیسی - فارسی	۲۵۳
صمیمه ۴	
معنای بسط و مرکب	۲۷۳
صمیمه ۵	
واژه ها، عبارتها و حمله های اصطلاحی	۲۸۷
راهنمای استفاده از کتاب (به زبان انگلیسی)	۲۹

موضوع	صفحه
۲۵ صفت نسبی	۱۳
درس هجدهم	۱۳۵
نفسی مصدر	۱۳۵
<b>فصل هفتم</b>	
وارگار	۱۴۳
درس نوزدهم	۱۴۶
۲۶ فعلی مجهول	۱۴۶
«اسنادن»	۱۴۹
۲۷ مصدر کوپاه	۱۵۵-۱۵۶
درس بیستم	۱۵۸
۲۸ حمله‌های شرطی	۱۵۸
۲۹ مگر، مگر اینکه، چرا	۱۶۱
دل، سر، دست	۱۶۵
درس سی و یکم	۱۶۹
۳ فعلی قول	
۱- ۳ فعلی قول مُسَمِّع	۱۶۹
۲- ۳ فعلی قول غیر مُسَمِّع	۱۶۹
۳۱ صفت منفی	۱۷۴
۱- ۳۱ نا + صفت	۱۷۴
۲- ۳۱ بی + اسم	۱۷۴
۳۲ مصدر منفی	۱۷۵
۳۳ صفت مثبت	۱۷۵
۳۴ من تو هم همس‌طور	۱۷۸
۳۵ سوال با ناان حمله	۱۸



## به نام خدا

### سبب گفتار

این کتاب دومین و آخرین بخش از دوره مقدماتی اموزش زبان فارسی (ارفا) است در نظر زبان‌آموزی که کتاب اول را با موفقیت به پایان رسانده، کتاب حاضر ساده‌تر و سؤالاتی که بر حلوه می‌کند بر او اولاً خود قادر است مطالب آن را بدون کمک معلم بخواند و بسیاری از اسباب را بفهمد. بناً با آسانی فلی که از روس کار ارفا به دست آورده استفاده از کتاب و نوارهای آن بر آسان است.

کتاب حاضر دارای ۷ فصل و هر فصل مشتمل بر ۳ درس است در اعاد هر فصل بهر سبب و از گان آن فصل همراه با معادل انگلیسی آنها آمده است پس از آن مطالب دسوری و تمرینهای مربوط به آنها دنده می‌شوند اغلب درسها دارای موبی هستند که برخی از آنها از کتابهای ابتدایی برگرفته شده‌اند در پایان بعضی از فصلها یک گفت و سوده به صورت زبان گفتاری گنجینه شده که در برگزیده حمله‌ها و اصطلاحات محاوره‌ای مورد نیاز در مکالمات روزمره است در پایان کتاب «کلید تمرینها» «واژه‌نامه‌ها» «فهرست فعلهای سبب و مرکب» و «حمله‌ها و عبارات اصطلاحی» به چشم می‌خورند.

روس کار مادر این کتاب بر همانند کتاب اول بر اصل سبب و تکرار اسوار است از آن رو تقریباً تمام مطالب کتاب بر روی نوار صوتی ضبط گردیده تا کتاب بتواند به صورت خودآموز بر مورد بهره‌برداری قرار گیرد همجنس ناره‌ای فیلمهای «ویدئویی» بر آسان مطالب کتاب بهر گردیده که کار اموزش زبان را آسان تر و دلپذیر می‌نماید.

در این کتاب بر زبان گفتاری، گونه بهرانی مورد توجه قرار گرفته سبب معنی که شکل محاوره‌ای واره‌ها و حمله‌ها به موازات صورت نوشتاری آنها داده شده است ولی باید در نظر داشت که تنها زبان نوشتاری بر روی نوار آمده، بحر در مورد گفت و سوده‌ها که به همان صورت محاوره‌ای ضبط شده‌اند.



## راهنمای تدریس و استفاده از کتاب

۱. نشانه‌هایی که در این کتاب به کار رفته به قرار زیر است

- الف - صورت گماری واژه‌ها و حمله‌ها بین دو قلاب به صورت [ ] آمده است؛  
ب - چون ترجمه انگلیسی معمولاً واژه به واژه است بنابراین آنجایی که در انگلیسی هست ولی در فارسی نیست بین دو آبرو به صورت ( ) آمده و آنجایی که در فارسی هست ولی در انگلیسی نیست به صورت ( = ) دیده می‌شود؛  
ب - سانه { } به معنی آدرس نیکشان کلمات داخل است یعنی اسباب مساوی  
ب - سانه / به معنی or = یا است

۲. کتاب دارای سب و یک درس است. چند درس اول که حجم کمتری دارند هر یک معمولاً موضوع یک جلسه ۲ ساعته و درسهای طولانی‌تر هر کدام موضوع ۲ جلسه هستند. بر روی هم هم مدب رمان لازم برای به پایان رساندن کتاب ۱۶ هفته است. در هر هفته ۶ ساعت کار در کلاس و سر دست کم ۶ ساعت کار در منزل توسط خود رمان‌آموز جهت حل تمرین و گوس دادن به نوار و تکرار آن باید در نظر گرفته شود.

۳. در آغاز هر فصل فهرست وارگان دیده می‌شود. تلفظ هر یک از واژه‌ها باید ابتدا از نوار بخش گردد و سپس از رمان‌آموز خواسته شود تا آن را تکرار نماید. معلم باید تلفظ رمان‌آموز را ارزیابی و تصحیح کند.

۴. حمله‌های نمونه که دارای نکات دسپوری هستند و با عنوان «سرشد و تکرار کنند» مشخص شده‌اند باید بین از بسته شدن از نوار توسط یک یک ساگردان تکرار شوند. نکات دسپوری باید توسط معلم حتی‌الامکان به رمان فارسی تفسیر گردد.

رمان انگلیسی به عنوان رمان واسطه در این کتاب نیز مورد استفاده قرار گرفته، مسیبه اندکی محدودتر از کتاب اول معادل واره‌ها، توضیح نکات دسوری و ترجمه برخی از جمله‌های نمونه داده شده است. این ترجمه‌ها بیشتر صورت واره به واره دارد تا ترجمه سلس از این روش که گاه بعضی از جمله‌های انگلیسی ممکن است غیرمعمول جلوه کند.

دسور رمان دنباله مطالب کتاب اول است که به همان سوه یعنی به طور غیرمستقیم در خلال جمله‌ها و عبارات ارائه می‌گردد. معمولاً حکنده‌ای از هر موضوع دسوری به صورت یک فرمول برای جلب توجه خواننده داده شده، و نیز توضیح مختصری درباره آن به زبان انگلیسی در تابوس آمده است. بدین ترتیب یک دوره کامل دسور زبان، البته بدون ذکر حریات و ریه کارهای آن، طی دو کتاب دوره مقدمانی مورد بحث قرار گرفته است. لازم به تذکر است که فراوانی و گوناگونی نیز بها و جمله‌ها که همه فارسی متداول هستند کمک مهمی به درک نکات دسوری و نیز سوه جمله‌سازی و نگارش می‌نماید.

امید است که این خدمت ناچیز گامی در جهت سهیل آموزش زبان فارسی به خارجیان

باشد.

در پایان از سرکار حامد دکتر راله امورگار، استاد محترم زبانهای باستانی، به خاطر خواندن نسخه دست‌نویس کتاب و ارائه پیشنهادهای مفید سپاسگزارم.

همچنین از جناب آقای مهندس ابوالقاسم حوسرو، و جناب آقای محمد معصومی، و جناب آقای حسن عسکری راد به خاطر کوششهای بدرنشان برای جناب و اسرار این کتاب سپاس می‌نماینم.

دکتر بدالله نمره

مکالمه باید به عمل اند و بهره آن در برونده تحصیلی است گردد. سوالات این امتحان باید در حد مطالب دو کتاب اول و دوم مقدماتی باشد.

۱۴. کلاس زبان باید رنده و با روح و نوام با حوصله و مهربانی اداره شود. در عمر این صورت اسنان زبان امور بدریح فروکش کرده و در سبزه از بغداد سرکت کشندگان به طور روراهون کاسه می شود.

۱۵. مسلماً نمی توان ادعا کرد که کتاب حاضر، حالی از هرگونه نقص و عیب است ولی می توان با استفاده از نظرات ارزنده و بسنده های سارنده مدرسان و محققان زبان اموری در جهت بهبود آن کوشید. بنابراین صمیمانه استدعا دارد مسائل و مشکلات عملی را که در ارتباط با تدریس کتاب ممکن است وجود داشته باشد از طریق نمایندگی فرهنگی منعکس سازند یا در جابهای بعدی مورد توجه قرار گیرد.

از جدای برگ موفقت ان همکار گرامی را در این خدمت فرهنگی مستلب می نماید .

مؤلف

۵. تمرین‌هایی که مسلّم فکر می‌باشند مانند «به فارسی می‌نویسند»، «حمّله سازند»، «وارهٔ -رسب را اسحاب کند»، «حاهای حالی را بر کند» مخصوص کار در منزل است. بعضی از اسب‌نمرین‌ها را که نیاز به فکر کمتری دارید می‌توان به‌طور دسته‌جمعی در کلاس حل کرد. خواب همه‌نمرین‌ها، بحر حمّله‌های نمونه، ربر عنوان «کلند نمرین‌ها» در زبان کتاب آمده است. ولی ریان‌امور باید بعد از حل نمرین و سپس به منظور آریایی جوابهای خود به آن مراجعه نمایند.

۶. نمرین‌هایی که حاوی گفت‌وگوهایی هستند حتماً باید در کلاس توسط خود ریان‌امور و با کمک معلم پس از شنیدن متن از توار اجرا شوند. ریان اسب گونه نمرین‌ها محاوره‌ای است. بنابراین باید دقت شود که اهنگ صدا و جای نکه در واره‌ها به درستی رعایت گردد.

۷. تکالیف منزل هر ریان‌امور باید توسط معلم بررسی گردیده است. اسباب‌ها آن به همه ریان‌اموران گوسرد گردد. اسب کار را می‌توان به صورت جمعی در کلاس انجام داد. در مواقعی که تصحیح کلاسی به دلیل کمی وقت مقدور نیست معلم باید تکالیف را در منزل تصحیح نموده است. اسباب‌ها را در جلسه بعد تصحیح دهد. لازم به یادآور است که در بسیاری موارد ریان‌امور می‌تواند تکالیف خود را از روی «کلند نمرین‌ها» تصحیح نموده فقط موارد اشکال را از معلم پرسد.

۸. کلند هر نمرین به جای خود آن نمرین بر روی توار ضبط شده است. بنابراین، بخشی ربر عنوان «کلند نمرین‌ها» آن گونه که در زبان کتاب دیده می‌شود بر روی توار وجود ندارد.

۹. باید ریان‌امور را ترغیب نمود تا آنجا که ممکن است در ساعات غیر کلاسی به توار گوس فرا دهد و خود آن را تکرار کند. زیرا اساس کار ریان‌اموری بر شنیدن و تکرار استوار است.

۱۰. به تکالیف منزل باید نمره داده شود. با ریان‌امور میزان تشریف خود را به‌طور ملموس احساس کند. ولی اسب امر نباید به گونه‌ای صورت پذیرد که احساساً موجب ناامنی و سرخوردگی او را فراهم سازد.

۱۱. در زبان هر دو هفته یک آزمون محضر کلاسی کسی با سفاقی، باید برگزار شود. با توار تشریف ریان‌امور به درسی آریایی گردد.

۱۲. نمره تکالیف منزل و آزمون‌های کلاسی و تشریفات حضور و غیاب ریان‌امور باید به‌طور مرتب در پروندهٔ تحصیلی او ثبت گردد.

۱۳. در زبان دوره مقدماتی یک آزمون نهایی شامل دیکته، حمّله‌سازی (اسماء)، قرابت، و

# فصلِ اول

## CHAPTER 1

### واژگان

rice and kebab	چلوکباب	Saturday	شنبه [شَنبه]
rice and chicken	چلو مرغ	Sunday	یکشنبه [یه شَنبه]
salad	سالاد	Monday	دوشنبه [دو شنبه]
ice-cream	نستی	Tuesday	سه‌شنبه [سه شنبه]
salt	نمک	Wednesday	چهارشنبه [چار شنبه]
pepper	فلفل	Thursday	پنج‌شنبه [پنج شنبه]
restaurant	رستوران	Friday	جمعه
play	نمایشنامه	holiday closed	تعطیل
article	مقاله	kebab	کبابِ کوبیده
story, novel	داستان	(roast minced meat)	
short story	داستانِ کوتاه	kebab	کبابِ برگ
poem, poetry	شعر	(roast chopped meat)	

1 - Ordinal numbers are formed by adding the suffix **م** (- om) to the Cardinal numbers e.g. **یکم** (yekom) first

**اول** (avval) first is an Arabic word but is much more common than **یکم**

**نهم** (nakhost) first on the other hand is a literary word and is not in common use This -om however may also be attached to **چند** (chand) how many to ask about the position of something or somebody in relation to the other members of a group

The ordinals play the role of adjectives and therefore always stand after the noun e.g.

اول درس first lesson دوم تمرین second exercise





## درسِ نَحْست<sup>۱</sup>

### ۱ گدستۀ اِستمراری

past Imperfect

می — + گدستۀ ساده ← گدستۀ اِستمراری<sup>۲</sup>

I went / I used to go /

من می رَسم ← می رَسم

I was going

تو می رَشی

او می رَفت

ما می رَسم

شما می رَفتید [می رَست]

آنها [اونها] می رَستند [می رَست]

(I) did not go (I) was not going

منی رَسم

منی رَسمی، منی رَست، منی رَستم، منی رَستید، منی رَستند

1 - See footnote 1 p 1

2 - The Imperfect past is formed by adding the prefix می (mi-) to the simple past. It denotes a habitual or repeated or continuous action in the past. Note that the verbs 'to be' and 'to have' can not be used in the past Imperfect but the simple past is used instead.

voice sound noise	صدا	song	سرود
talk word	حرف	newspaper	روزنامه
front ahead	جلو	magazine	مجله
in front of	جلو	interesting	حالی
back behind	عم	nephew niece	برادرزاده
past past	گذشته	nephew niece	خواهرزاده
ago	پس	colleague	همکار
before	پس از	employee member of staff	کارمند
so much	آن قدر [ آن حد ]	headmaster	مدیر
this much		director boss	رئیس
so many so much	آن همه	impatient	بی حوصله
from time to time	گاهگاه	languid faint weak	بی حال
perhaps	شاید	annoyed uncomfortable	ناراحت
immediately	فوراً	not well	
to read	خواندن (= حاک) [ خواند ]	nervous	عصبی
to sing		harmful	مضر
to write	نوشتن	useful	مفید
to hear to listen	شنیدن	important	مهم
to ask (a question etc)	پرسیدن	weak	ضعف
to fear to be afraid of	ترسیدن	strong	قوی
		dangerous	خطرناک

هرچه [هَرَحی] به هَمکارَم می‌دادَم فوراً می‌خواند [می‌خواند]

Whatever (I) gave to my colleague he (would) read (it) immediately

تَمام کارمندهایِ اس اداره، حواں بودند

All of the employees in (= of) this office were young

آنها [اونا] صِدایِ مَرا [مَن رُو] بِمی‌سَدَنَد [بِمی‌سَدَن]

They did not hear my voice

هیچ‌کس مقاله‌هایِ او را [اون رو] بِمی‌خواند [بِمی‌خواند]

Nobody (would) read her articles

سُما حَرَهایِ [حرایِ] او را [اون رُو] می‌سَدید [می‌سَدید] ولی حرا چیری  
[هیچ‌حی] بِمی‌گُفید [بِمی‌گُفید]؟

You (did) hear his talks, but why didn't you say anything?

بَل از اَمَدَن [اومَدَن] مَن حَه [حی] می‌بُوسید [می‌بُوسید]؟

what were you writing before I arrived (= my coming)?

هر روز به اُبابی آفایِ رَس می‌رَسَم و سامه‌ها را با صِدایِ تُلُودِ سراسِ  
می‌خواندم

Every day (I) went to the director's room and read letters aloud (= with loud voice) to him (= for him)

## تمرین یکم<sup>۱</sup>

شوند و تکرار کند

مصدر	ستاکی گذشته	ستاکی حال
حواندَن	حواند	حوان
یوشَن	یوست	یوس
شِسَدَن	شِسَد	شِسو

هَر حَا می رَفَت تَرادِراده آس را [برادرِ ادَش رو] نا حود [نا حودِس] می بُرد  
Wherever he went (he) used to take his nephew with him (= self)

دِه سال شش هَر سه شنبه [سه سَمه] بهارِ بان را [سَهاری بون رو] دَر [سو] اس  
رِسوران می خُوردید [می خُوردِس]  
Ten years ago (you) used to have your lunch in this restaurant every Tuesday

شَنه [سَمه] گُذَشه یک [نه] حَتَرِ حالِ دَر [نو] رورنامه حواندَم [حواندَم]  
Last Saturday (I) read an interesting news in the newspaper

شما هَر دُوسسه سه مَقالَه کوباه در رورنامه های عَصِر می یوسد  
You write three short articles in the evening papers every Monday

سالِ قبل هَر دُو ماه یک [نه] نامه تَراس [تَراس] می یوسَم  
Last year (I) used to write a letter to (= for) him every two months

---

1 – See footnote 1 p 1

## تمرین سوم

به فارسی بنویسید

- 1 - I was hearing a weak voice from the distance (= from far)
- 2 - Do you hear my voice?
- 3 - No I don't hear anything
- 4 - They were hearing the sound of my car
- 5 - Bring (sing) the radio closer, they don't hear its sound
- 6 - My father's ear is deaf<sup>1</sup> He only hears a loud voice
- 7 - Hear (sing) well whatever I say
- 8 - Her ear heard better two years ago
- 9 - The noise was coming from the distance, and I didn't hear it very well
- 10 - What did you hear?

## تمرین چهارم

حاهای حالی را پر کنید

مصدر	ستاکی گذشته	ستاکی حال
پُرسیدن	پُرسید	پُرس
نُرسیدن	نُرسید	نُرس
۱ من پُرسید	۵ او پُرسید	
۲ من می پُرس	۶ او می پُرس	
۳ من می پرسید	۷ او پُرسید	
۴ او می پُرسید	۸ او می پُرسید	

تمرین دُوم  
به فارسی بوسسد

- 1 – He was reading my letter
- 2 – I (will) read your article tomorrow
- 3 – In which magazine did you read the news?
- 4 – Why don t you (sing ) read your lessons?
- 5 – When do you read his uncle's book?
- 6 – I used to read a short story every two weeks
- 7 – They used to read newspaper from time to time
- 8 – Read his letter immediately
- 9 – The students read their Farsi lessons every evening
- 10 – Read and write in (= to) Farsi
- 11 – Where did you write this article?
- 12 – Write (sing ) this exercise in ( = to) Farsi
- 13 – She used to write her books in Farsi
- 14 – How many letters did he write last week?
- 15 – You used to write interesting plays
- 16 – I don t write my stories in English
- 17 – Why do you write so many letters?
- 18 – You are tired don t write anything
- 19 – My colleague writes very interesting stories for children
- 20 – The headmaster wrote the name of all students in his notebook

## درس دُوم

۲ برای + م ← تَرایم [تَرام] = برای من<sup>۱</sup> for me

from me آر + م ← آرَم = آر من

to me به + م ← بِهَم<sup>۲</sup> [بِه من]

with me با + م ← باهام<sup>۲</sup> [با من]

### تمرین ششم

سوید و تکرار کنید

یک [به] حری تَرانت [تَرات] می خَرَد [می خَرَد]

[اوا چی بِهون گُفت؟ وَ شما بِهشون چی گُفت؟]

[حرا هیچ چی بِهش بِمی گئی؟]

[شما فقط تا جِلُو سِیما وِلیسطن باهاس بودس]

You were with him only as far as Cinema Felestin (= as far as the front of )

1 - The second form is more emphatic and more formal 2 - A colloquial form only

۹ او می ترسد [ ]	۱۵ سما می ترسد [ ]
۱ ما می پرسد	۱۶ آنها ترسد [ ]
۱۱ ما می پرسد	۱۷ آنها می پرسد [ ]
۱۲ ما ترسد	۱۸ آنها می پرسد [ ]
۱۳ شما ترسد [ ]	۱۹ ترس
۱۴ سما می ترسد [ ]	۲ ترسد [ ]

### تمرین پنجم

حاهای حالی را برکشد

(یـ، تـ، دـ، یـ، می - ار)

۱ بو می ترسی	۹ گُره ارسک برسد
۲ ما ترسدیم	۱ سگ گُره می برسد
۳ ما می ترسم	۱۱ اس حیوان برسد
۴ سما برسد	خطَرَمَاک اس
۵ آنها ترسدند	۱۲ تَحَها معمولاً دُکُتر برسد
۶ او ترسد	۱۳ [سما حی ترسی؟]
۷ سما ترسدند	۱۴ بودسب چه برسدی؟
۸ من برسدَم	۱۵ من هج حر می برسم



## تمرین هشتم

حاهای حالی را پر کند

۱ من نامه با صدای می‌حوا  
(م، بُند، را)

۲ بو مقاله را صدای ر  
(آهسه، با، حوا)

۳ از اس را یعی  
(حوا، سیر، آهسه)

۴ بچه‌ها روز مدرسه می  
(در، سُرو، حوا، هَر)

۵ شما رُمان حوا ؟  
(یعی، هیچ‌وقت، - ند، حوا)

۶ بانک دَاسای می‌حوا  
(کواه، گاهی، م، د)

۷ کتاب ی اس، سالی دوبار آن حوا  
(م، گُدشه، حایب، را)

۸ هرچه نه او دادند، می گم  
(اس، گُف، می)

۹ من از آنها ، ولی آنها من  
(یعی‌ترسند، می‌ترسند، ار)

۱۰ از من ۱ من دوست هست  
(م، بُو، ترس)

[لطفاً موصوع رو بهمون بگس]

خواهش می‌کنم یک [نه] حلوکباب کوبده تراش [تراس] بَرِد [سرس]

Please take a (dish of) Chelo kebab to him ( = for him)

نَمَک و فِلِل زیاد تَرِیمان [ترامون] مُصِرَّ اسب [مُصیره]

Too much salt and pepper is harmful for us

شما با عَدایان [عدانوں] زیاد فلفل می‌خورید [می‌خورس] سَرایان [سَراون]

حوب سب [سس]

You eat too much salt and pepper with you food it is not good for you

[خواهش می‌کنم به حبری ارس بخرس، و نه بولی بهش بدس]

Please buy something from him, and give some money to him

[تَح دَنه سس حی بهت گُفم؟]

### تمرین هفتم

به فارسی بوسسد

1 - [Go with her!]

7 - [What did you buy from him?]

2 - [Come with me!]

8 - what does he buy for her?

3 - [(I) will come with you (sing )]

9 - My uncle bought a bicycle<sup>1</sup> for

4 - [(She) will come with you ]

me last month

5 - [Zahra doesn't go with them ]

10- [Tell him something!]

6 - [Do you come with us?]

11- [(She) doesn't tell them anything ]

## درس سوم

۳

What is the matter with me?	[چه + م ← چمه؟]
What is the matter with you?	[چه + ب ← چه؟]
What is the matter with him?	[چه + س ← حشه؟]
What is the matter with us?	[چه + مون ← چموئه؟]
What is the matter with you?	[چه + یون ← حویه؟]
What is the matter with them?	[چه + سون ← حثویه؟]

### تمرین دهم

سبوند و بکارار کند

What is the matter with Sara?<sup>2</sup>

[سارا چسه؟]

[سارا گُرسه آس]

[دبرور شما چوں بود؟]

[چیریم بود، فقط به کمی عصبانی بودم]

<sup>1</sup> Used in speaking to inferiors or intimate friends only  
with me

<sup>2</sup> A female name

<sup>3</sup> Nothing wrong was

## تمرین نهم

حمله سارید

- ۱ (من، هیچ کس از، نمی برستم)
- ۲ (روزی همه، چهارم، سه‌شنبه، است)
- ۳ (بعطیل، است جمعه)
- ۴ (سازدوینج، نهار من، یک، است)
- ۵ (خانه درخت، جلو، ما است، حدنا)
- ۶ (او جلو، در کلاس می‌نشیند، همسره)
- ۷ (کارمندا رسن، جلوتر از اداره می‌آمد)
- ۸ (اینها ناراحت گمی و، بی‌حال بودند)
- ۹ (سما، صدلی، عقب، روی، می‌نشیند معمولاً)
- ۱ (مدر، صدایی مدرسه، فوی و، دارد بُلند)

- ۵ [به چهره هَسب، حال اردیروَر ه ]  
 نَدَر، مَ م، - م)  
 ۶ [رُئس ح ؟ اس فَد عَصَه؟]  
 ( - شه، چرا، - بون)  
 ۷ [اسا ؟۴ چرا اس دَوَا می ؟]  
 (فَد، چشود، -، - حورَن)  
 ۸ [سارا حاتم امروَر ؟ چرا سَحُصِلَه و مَ ن؟]  
 (اس فَد، ناراح، چشونه)  
 ۹ [حِرِ ی بست لطفاً نه لوان تَرا سارس؟]  
 (آب، شون، مُهَم)  
 ۱ [هَمکارِیون پَرِروَر حال حوب بود، وکی امروَر حیرس هَسب شاند  
 به حَسَه اَس]  
 (گَمی - س، نه)

[تو چنه، چرا خبری ریمی حوری؟]

[مُهم سبب<sup>۱</sup>، بعداً می حورَم]

[آهای دُکُتر عالی<sup>۲</sup> امروز چشونه؟ چرا خبری ریمی گس؟]

What is the matter with Dr Ali (= Mr Dr Ali) today?

Why doesn't he (= they) say anything?

[خبر مهمی سبب<sup>۳</sup>، کمی حَسْتَه اَن حالشون خوب سبب]

[رئیس ما آدم<sup>۴</sup> مهمته، ولی مُفید سبب]

[ریمی دو تَم<sup>۵</sup> چمه؟ چرا این قد بی حالم؟ شائد مَرِصَم]

[او اَما کِه؟ چرا ناراحنه؟ حشه؟ چرا این قد عَمگسه؟]

تصریحی یار دَهَم

حاهای حالی را تُر کُشد

۱ [رِس اَن بعه، چرا ریمی ؟]

(حوره، شر، اَن، چسه)

۲ [بو امروز ؟ پَدَرِت دَشَب بود؟]

(چس، چته)

۳ [پَدَرَم چیرد بود من هم چیرد سبب]

(ش، م)

۴ [شما چ ؟ حال خوب ؟]

(سبب، بون، تونه)

1 - It doesn't matter (=It) is not important

2 - A surname

3 - Nothing important

4 - person fellow

5 - (I) don't know 6 - See

هادی ساعتِ هفت و نیم  
 مریم حالا ساعتِ چنده؟  
 هادی حالا ساعتِ هفت و نیم ساعتِ وقت داریم  
 رامین بابا! من هم با شما می‌آم (= می‌آیم)؟  
 هادی آلتِه<sup>۱</sup> پسرَم، من بدونِ<sup>۲</sup> تو و مادَرِ هج‌ها نمی‌رَم  
 مریم هادی حان!<sup>۱</sup> گُردوم رسوران می‌رَم؟  
 ه رستورانِ گلش<sup>۳</sup>  
 ر خیلی دوره؟ پیاده<sup>۴</sup> می‌رَم یا با ماس؟  
 ه نه، خیلی دور یس ولی با ماسین می‌رَم

(در ماس)

ر بابا! من جلو می‌سَم، ماما<sup>۵</sup> عَف، ناسه؟  
 ه به پسر‌حان، ماما جلو می‌شنه، تو عَف یسین  
 ر حَسَم<sup>۶</sup>  
 ه آقرس<sup>۷</sup> سَرَم تو بچه خیلی خوبی هستی

(در رسوران)

سَنجدهمت<sup>۸</sup> خوش آمدنِ بِقرماس  
 رامین بابا! یرَم کِبارِ<sup>۹</sup> سَجِرِه، اوبِحا حای حویه ماما! من جِلوتر می‌رَم روی  
 اوان صَدَلِی کِبارِ پَجِرِه می‌سَم

1 - certainly of course    2 - without    3 - A proper name    4 - on foot    5 - mammy    6 - OK all right (a polite word of obedience)    7 - very good! (a word of praise meaning good well done usually used by a superior to an inferior)    8 - waiter    9 - beside (= the side of )

## تمرین دَوَارِ دَهْم

سبوتد و تکرار کند

### شام در رستوران

هادی کارمید اداره پُست<sup>۱</sup> است او مَرَدی آرام<sup>۲</sup> وَ دَقِیْقِی<sup>۳</sup> است هادی  
 سُوهری وَ فادار<sup>۴</sup>، و پدری یداکار<sup>۵</sup> است نام هَمَسَرَس<sup>۶</sup> مَرِیم است  
 مَرِیم مَعْلَم کلاسی سِیُوم دِسان است<sup>۷</sup> او مادری دِلسور<sup>۸</sup> وَ هَمَسَرِی مِهَرَنان  
 است مَرِیم و هادی یک پسر دارند نام او رامین است رامین پسری باهوش و  
 کُنجکار<sup>۹</sup> است او شیش سال دارد و ساگَرِد کلاسی اول دِسان است آسها  
 حایواده<sup>۱۰</sup> آئی حوسَنح<sup>۱۱</sup> هستند

(عصر خُمه در خانه)

هادی مَرِیم<sup>۱۲</sup> اِمِسب شام حی داریم؟  
 مَرِیم هَنور هیچ حی<sup>۱۳</sup> من امروز حلی کار داشتم<sup>۱۴</sup> اِلَاس سُسَم حویه رو تَمَر  
 کَرَدَم<sup>۱۵</sup> حالا می رَم سام دُرُسب کم<sup>۱۶</sup>، حی دوست داری<sup>۱۷</sup>؟  
 ه نه عزیزم<sup>۱۸</sup>، بو امروز حلی کار کردی<sup>۱۹</sup>، حسه شدی<sup>۲۰</sup>، می ریم رستوران سام  
 می خوریم، حطوره؟  
 م رستوران پورلس حلی می شه<sup>۲۱</sup>  
 ه نه، مِهَم بسب  
 م باشه، چه ساعتی می ریم؟

1 - post office    2 - quiet calm    3 - accurate    4 - loyal    5 - devoted    6 - spouse    7 - com-  
 passionate    8 - curious    9 - family    10 - happy    11 - Nothing yet    12 - I was very busy today  
 13 - (I) cleaned the house    14 - Now (I) am going to make supper    15 - What would you like (to have)  
 16 - No darling    17 - you have done a lot today    18 - (You) are tired (= you have become tired)  
 19 - Restaurant costs a lot



## فصلِ دُوم

### CHAPTER 2

#### واژگان

		The Iranian months		ماه‌های ایرانی	
23 Oct – 21 Nov	۸ آبان	21 March – 20 April	۱ فروردین		
	( ۳ رور )		( ۳۱ رور )		
22 Nov – 21 Dec	۹ آذر	21 Apr – 21 May	۲ اردی‌بهشت		
	( ۳ رور )		( ۳۱ رور )		
22 Dec – 20 Jan	۱ دی	22 May – 21 June	۳ خرداد		
	( ۳ رور )		( ۳۱ رور )		
21 Jan – 19 Feb	۱۱ بهمن	22 June – 22 July	۴ تیر		
	( ۳ رور )		( ۳۱ رور )		
20 Feb – 20 March	۱۲ اسفند	23 July – 22 Aug	۵ مرداد		
	۲۹ / ۳ رور		( ۳۱ رور )		
rain	باران [بارون]	23 Aug – 22 Sept	۶ شهریور		
rainy	بارانی [بارونی]		( ۳۱ رور )		
rain – coat	بارانی [بارونی]	23 Sept – 22 Oct	۷ مهر		
cloud	ابر		( ۳ رور )		

رامین ادا، لطفاً عدا ترا ما بیارن  
 مریم پسرَم<sup>۱</sup> آوَلِ بگو چی می خوای<sup>۲</sup> (= می خای)  
 ر: نانا، تو چی می خوری؟  
 ه: من چلوکبابِ برگ  
 ر: مَم (= من هَم) چلوکبابِ برگ ماما، تو چی می خوای؟  
 م: من سوپ و چلو مُرَع می خورَم  
 ر: من تَسَنی هَم می خوام  
 م: تَسَنی بعد از عدا  
 پیشخدمت: بِششد فُرنا<sup>۳</sup> چی میل دارید<sup>۴</sup>؟  
 ه: لطفاً، دو تا چلوکبابِ برگ، نه سوپ، یه چلو مُرَع و سه تا دوع<sup>۵</sup>  
 پیشخدمت: مُشکَرَم  
 ه: ارم خوشمزه<sup>۶</sup> اس کبابِ حویه مالِ تو چی<sup>۷</sup>؟  
 م: مال من هم حویه، سوپم خوشمزه اس  
 ر: نانا عداي مَم حویه  
 ه: نوش جان<sup>۸</sup>

ه: ادا! لطفاً صوب حساب<sup>۹</sup> مارو سارین<sup>۱۰</sup>  
 ه: بفرمایین، خدا بگهدار<sup>۱۱</sup>  
 پیشخدمت: شب به خیر، خدا بگهدار

1 - What do (you) want? 2 - Sir 3 - What would (you) like? 4 - Diluted yoghurt used as a soft drink  
 5 - tasty 6 - What about yours? 7 - A complementary phrase used after eating or drinking 8 - bill  
 9 - Good bye 10 - Good night

little by little	کَم کم	dark blue (colour)	کُود (رَنگ)
that	کِه	silence	سُکُوت
when (= a time that)	وَقَی کِه	early part of the	سَر صُح
therefore 'o	تَا اِن اِی	morning (colloq )	
of the Christian era	مِلادی	12 midday (colloq )	سَر طُهر
he'll a solar	هَجَرِی سَمسی	early part of the	سَر شَب
past last	کُدیسه	evening (colloq )	
broken	سِکَنسه	at the exact hour	سَر سَاع
writing	بُوشه	moment	لَحظه
saying	گُفه	each each one	هَر کُدام [هَر کُدوم]
to break	سِکَنسَ	whichever	
to pass	گُذَشَن	never	هَر گِیر
to reach	رَسَدَن [رَسَدَن]	up to now (lit )	تا کُون
to sell	فُروِشَن	up to now	تا حالا
to sleep	خُوابَدَن (= خابَدَن)	up to now	تا به حال
to go to bed		by the side of beside	تَهْلَوِی
to become	شُدَن	in the presence of	سَس
to catch to take	گِرَفَن	before to	
to recognize, to know	سِباحِن	by the side of	تَرَد

dealing	مُعَامِلَہ	cloudy	آبری
profit	سود	snow	تَرَف
much many very	بسیار	snowy	تَرَفی
many of	ساری ار	windstorm	بوفان
some	نَعصی	stormy	بوفانی
some of	نَعصی ار	wind	باد
abundant	قَرَاوَن [قَرَاوَن]	umbrella	چتر
violent, severe, intense	شدید	handbag	کف
quiet	آرام [آروم]	suit-case	چمدان [چمدون]
mad	دیوانہ [دیوونا]	station	اسگاہ
confused	گنچ	film	فلم
in good mood	سَرَحال	television	یلویرنوں
unconscious	بی ہوش	glass	شیشہ
impatient	بی طاق	bed	بچ
corrupt, bad	فاسد	human, person fellow	آدم
hopeless, desperate	با اُمید	neighbour	همسایہ
fresh	بارہ	government, state	دولت
hunger	گُرُسِگی [گُشیگی]	cabinet	ہیبِ دولت
thirst	تِشیگی	salary	حقوق
angel	عَصَائِب	income	درآمد
heat	گرما	sum, amount (of money)	مبلغ
(the) cold	سرما	bank	بانک

## تمرین چهاردهم

از اسم مفعولهای زیر مصدر سازید

- ۱ پیوسته ۲ بوده ۳ سُسته ۴ گُفته ۵ خوانده ۶ رفته  
۷ پُشته ۸ حواسه ۹ شِکسته ۱۰ رسیده ۱۱ شاحه

## ۵ گذشته نقلی

Present perfect

← گذشته نقلی <sup>۱</sup>	(I) am	آم	} اسم مفعول +
	(you) are	ای	
	(he she) is	آست	
	(we) are	ایم	
	you are	اید	
	(they) are	آند	

(I) have gone

- رفته + ام — رفته‌آم [رفتم]<sup>۲</sup>  
رفته + ای ← رفته‌ای [رفتی]  
رفته + آست ← رفته‌است [رفته]  
رفته + ایم — رفته‌ایم [رفتیم]  
رفته + اند ← رفته‌اند [رفتند]  
رفته + آند ← رفته‌آند [رفتند]

1 - Present Perfect I formed by combining the past participle with the to-be suffixes (see book 1 P 67) It denotes an action in the past the effects of which are still continuing or still felt

2 - The distinction in pronunciation between the past tense and present perfect is made by the position of the stress. That is in the latter the stress falls on the last syllable e.g. raffam (I) have gone but in the former it falls on the penultimate e.g. raffam (I) went

## درس چهارم

### ۴ اسم مفعول

Past participle

سِتاکِ گُذشته + — (= ه، ا) ← اسم مفعول<sup>۱</sup>

gone	رفته	←	—	+	رف
eaten	خورده	←	—	+	خورد
broken	شکسته	←	—	+	شکست
passed	گذشته	←	—	+	گذشت

### تعیین سیردهم

Make past participles from      از مصدرهای زیر اسم مفعول سازید

the following infinitives

- ۱ آوردن    ۲ بُردن    ۳ خریدن    ۴ ترسیدن    ۵ آمدن    ۶ پُرسیدن  
۷ داشتن    ۸ نِسیدن    ۹ دیدن    ۱۰ گذشتن    ۱۱ گِرِفتن

<sup>1</sup> The past participle is formed by adding the suffix — (= ه) to the Past Stem

ار دو سالِ بش نا حالا او را [اونرُو] نَدیده‌آم [نَددم]

Since two years ago (= up to now)

او نا به حال نه اس کِشورِ نَماده اسب [نَماده]

هِنچوَت دُرُوع گفنه‌اید؟

Have you ever (= anytime)

حر، هَرِگِر دُرُوع نَگفته‌ام

No! I have never

ار فروردیِ گُذَشه ناگون سه‌ار نه بیمارِسان رفه‌ام

Since last Farvardin (= up to now)

حد رور اسب که [حَن‌روره] چمری [هَن‌جی] نَحورده‌ام [نَحوردیم]

(It) is a few days that (we) have not eaten anything

حدماه اسب که کِتابِ پِسی اوسب ولی هَنور آرا نَحوانده است

(It) is a few months that the book is with (=to) him but (he) has not read it yet

در چند رورِ گُذَسه حالسِ حوب بوده است

(She) has been well during (= in) the past few days

شِیده‌آم که [سِیدَم] شُما هَنور نَمایِسامه را [نَماشامه‌رو] نِوشه‌اید [نِوشِس]

(I) have heard that you have not written the play yet

حه نارابی [نارویی] قَشگی! آن را [اونرو] ار کُحا حَریده‌اید [حَریدی]؟

---

1 - not (a polite word for na)

(I) have not gone

نَرَفْتَم [نَرَفْتَم]

نَرَفْتَم

(he) has not gone

نَرَفْتِه است [نَرَفْتِه]

نَرَفْتَم

نَرَفْتَم

نَرَفْتَم

last (= passed) year

سَالِ گُذْشَمَه<sup>۱</sup>

the broken window

پَنِجَرَه شِکْسِه

the writings of Dehkhoda

بُوشْتَه‌هَای<sup>۱</sup> دِهْخُودَا<sup>۲</sup>

the words of professor

کُفَه‌هَای اسَاد

تَعْرِینِ پَارْدَهْم

سَوِید و بَکَرار کَید

اَر پَارسال تا نِه حال چَندین بار اِین فِلم را [رُو] دِیده است [دِیده]

Since last year (= till now) (he) has seen this film several times

اَر کِی تا حالا پَسَرِیاَن را [پَسَرِیو رُو] نَدِیده‌اید [نَدِیدِی]؟

Since when (= till now)

1 - In addition to its conjugational use, the past participle is frequently used as an adjective as well as a noun

2 - The famous Iranian scholar



## درس پنجم

### ۶ پیش / بَهلوی، تَرِد، دَسِتْ<sup>۱</sup>

کتابِ من کُحاسَب؟

I have your book ( = your book is in the presence of me) [کتابِ شما پیشِ منَه]

Your book is with me ( = beside me) [کتابِ شما بَهلویِ منَه]

Your book is with me [کتابِ شما تَرِدِ منِ اسَب]

My sister's child was with my father yesterday [بَچَهٗ حواهرَمِ دِروَرِ سِی / بَهلویِ دَرمِ بود]

He was with my father [او تَرِدِ دَرمِ بود]

His money is with me I have got his money [بُولِ او دَسِبِ منَه]

I don't let anybody have my car [مِنِ ماشِمْ رُو دَسِبِ هِیچِ کَسِ بِمِی دَم]

---

1 These words are used to show the whereabouts of something or to have something at hand. The first two are colloquial but the third one is formal and used in the written style. 2 دَسِب is used to express the idea of letting somebody have something or leaving something to somebody for some time. It is usually used in the spoken language.

## تمرین سابردهم

حاهای حالی را بر کند

مَصْدَر	ستاکی گُذشته	ستاکی حال
گِرِس	گَرَب	گیر
سِکَس	سِکَب	سکی
سِباحس	سباح	سیاس

- ۱ من اس چَر را ار او گَرفه
- ۲ تو آن کفِ قَهوه‌ای را ار کی گَرفه ؟
- ۳ سِیسهٔ اس نَحَره را کی شکسه ؟
- ۴ سِسهٔ اس سِجره کی سکسه ؟
- ۵ او هِج کس را می‌سیاس
- ۶ ما او را حوب سباحه
- ۷ سما همه مَرْدُم اس روسا را می‌سیاس
- ۸ سما هِنور سُوهرِبان را حوب سباحه
- ۹ سما فلأ او را می‌سیاحه ؟  
Did you know him before?
- ۱ حَر، ما فلأ کسی را نه اس اسم، می‌سیاحه
- ۱۱ من او را حوب سباحه ولی مُیاسفانه او مرا هِرر ساسه
- ۱۲ بعضی ار مَرْدُم هَمسانه‌های خودسان را می‌سیاس
- ۱۳ بعضی ار حَرها حلی رود می‌سکه
- ۱۴ ناد سدید بعضی ار درحها را سکسه
- ۱۵ لطفأ اس حمدان سِگس را ار من یگیر

- ۱۹ حدِ سالِ بود که شما را یک روز او دیدم  
 ۲ رَمِی به اروپا<sup>۱</sup> چند روزی بدرُزگانِ بروند  
 ۲۱ [بولرو تویمی دم]  
 ۲۲ [ماشتمرو چند روزی ترا در راه آم داده ام]  
 ۲۳ [علی کماناشرو کسی نمی ده]  
 ۲۴ [همچ پولی من سب]  
 ۲۵ [حویه من سش ماه حواهراده ام بوده]

### تمرینِ هِجْدَهْم

بشوند و بکرار کنند

[بِحَسَدِ آقا، ساعتِ یونِ حَده؟]

Excuse me sir! what time is it?

seven fifteen ( = seven and quarter)	هف و رُبع
half past ten (= ten and half)	ده و سَم
a quarter to nine	یک رُبع به نه
a quarter to nine ( = nine a quarter less)	نه رُبع کم
ten minutes to eleven	ده دقیقه به یازده
ten minutes to eleven ( = eleven, ten minutes less)	یازده ده دقیقه کم
twenty five minutes and ten seconds	هش و سب و پنج دقیقه و ده ثانیه
past eight ( = eight and twenty and five minutes and ten seconds)	

---

<sup>1</sup> - Europe

## تمرینِ ہفتہم

حاکمِ حالی را بُرِسد

بش / قَل، سسِ / تہلویِ پسرار، گُذَسہ، دَسِ

۱ در حَندِ ماہِ

۲ آرِ اِسْمِدِ نا حالا

۳ در چہار سالِ

۴ چہار سالِ سالہایِ حویِ تَوَدَدِ

۵ چہار سالِ قَطِ نِکارِ او را دِدم

۶ ہَفَہُ

۷ سَمایِکی بہ اسحا آمَدَند؟ سہ ہَفَہ

۸ اس داسایِ رِسا را کی بوشْتہاند؟ نِک سالِ و سَم

۹ رورِ چہ خُورَدہاند؟

۱۰ در رورہایِ ہَوَا نارابی بودہ اس

۱۱ در ماہہایِ چہ کاسی را خواندہاند؟

۱۲ تہمی سالِ کُحا بودید؟

۱۳ مَن کی رویِ اس صَدَلِی سسہ اس؟

۱۴ فِلِمِ مَن سَماس؟

۱۵ تَحہا کی ہَسَد؟

۱۶ ہَفَہُ تَچہہا مادَرَم بَوَدَدِ

۱۷ چدرورِ برادرِتان طُہرِ مَن آمَدِ

۱۸ آنایِ نِکارورِ ناہارِ او رِسمِ

- ۳ (شاگردها، سَر، رور، ساعِبِ هَر، هَشَبِ صُح، نه، می‌رَوَد، کلاس)
- ۴ (دو، تَعطِل، همه، ار، شش، نانک‌ها، بوده‌اند)
- ۵ (همسایه، بعضی ار، ها، سَرِشَب، سس، من، آند، می)
- ۶ (سیاری، ار، حَهان، مَرْدُم، هَنور، نَدارَد، خانه)
- ۷ (ساعِب، صُح، بیس‌ار، سه‌ی، فُرودگاه، رَعم، نه)
- ۸ (مَرْدُم، رود، صُحانه، صُح، سساری ار، روسا، می‌حورید)
- ۹ (سَدید، باد، شسسه‌ها، را، بعضی ار، سِکسه است)
- ۱ (معمولاً، چه، ساعی، سما، اداره، نه، می‌رود؟)

### تحریریں بیستم

سوید و تکرار کند

دوہرار (2000)،

دہ ہرار (10000)

سردہ ہرار (13000)

سب ہرار بومان (20000)،

[آجہا ہرار بومس] (50000)

صد ہرار رسال (100000)،

دوسب ہرار مِتر<sup>۲</sup> (200000)

ساصد ہرار ساسی مسر<sup>۳</sup> (500000)،

چار صد و پچاہ ہرار میلی مِتر<sup>۴</sup> (450000)،

1 but more formal - حل

2 metre

3 centimetre

4 millimetre

two in the afternoon ( = two of afternoon)	دوِي نَعدار طَهر	چهار و سی و هَست ثانیه
three after midnight	سهِي نَعدا اَر بَصَفَس	
half past seven in the morning ( = seven and half of the morning)	هَفت و بیَم صُبح	
about five o'clock	حُدُودِ سَاعِ سَح	
about five	حُدُودِ نَچ	
just five o'clock ( = the head of )	سَرِ سَاعِ نَچ	
	فردا سَرِ سَاعِ پَچ نَعدار طَهر سَما را می سَتم	
just five o'clock (= five o'clock complete)	سَاعِ پَچ تَمام	
almost five o'clock	بَریّا سَاعِ پَچ	
	حَرا سَرِ صُبح عَصائی هَستد؟	
	بَدرَم مَعمولاً سَرِ طَهر ناهار می خُورد	
	او اعلیٰ سَرِ سَب به دَندِ عَموِي بِرِس می رَفت	
	حواهر راده شَما هَمشه صُبح رُود اَر حانِه بیروُن <sup>۲</sup> می رُود	

## تمرین نوردَهَم

حمله سارند

۱ (گُذَشته، باران، آمَد، سَدیده، سَب، — ی)

۲ (بَرَف، در، ماه، گُذَشته، حَند، تَمامدِه، اَست)

## درسِ ششم

۷ عَدَد<sup>۱</sup> ۱۴۲۳۷<sup>۲</sup>

چهارده هزار و دوست و سی و هفت

## تمرینِ بیست و یکم<sup>۳</sup>

عَدَدَها را در حُمَله‌های ربر<sup>۴</sup> بخواسد و آنها را با حَرْف<sup>۵</sup> بنویسد

مصدر	بِستاکِ گذشته	بِستاکِ حال
فُروِش	فُروِش	فُروِش

۱ یک تومان ۱ ریال است نَس ۱۲۳/۵ تومان ۱۲۳۵ ریال می‌سود

۲ ماسَم را به مَلْعِ ۱۱۲ تومان فُروِشَم

[ماشِش رُو ۷۵۳ تومن می‌فروشه]

---

1 number 2 Unlike Persian letters the Persian numbers just like in English are written from left to right and read in the same manner 3 The suffix <sup>۳</sup> (see footnote 1 p 1) is attached to the last (or the least) part of the compound numeral اول and بُوَ may not be used in the construction of compound numerals 4 below following 5 letter 6 for the sum of (= to the sum of)

سِصْدَ و سِصَب و هَشَب کیلومتر (368)،  
 سِصْد و هِشَاد و هَقَب و سِیم مِی مَرْتَع<sup>۲</sup> (377 5)،  
 صَد و سِی و سه هَرار و شِشَصَد و هِشَاد و نُه مِی مَكْعَب<sup>۳</sup> (133679)،  
 هَرار و هَشَاد و سَح و سِیم کیلو (1085 5)،  
 یک مِیلون و نُه صَد و سِی و سَب و یک هَرار و هِشَتَصَد و چَهل و یک گِرَم<sup>۴</sup> (1921841)،  
 دَوَارده و سِیم نُس<sup>۵</sup> (12 5)،  
 صَد و چَهل و چَهار و سِیم لِر<sup>۶</sup> (144 5)،  
 دوسَب و سِی و دو سَاعَت (232)،  
 هِشَصَد و هِجْدَه دَقِقه (718)،  
 پانصَد و نود و نُه ساعه (599)،  
 شانزده هِفه (16)،  
 صَد و سوره ماه (119)،  
 دوهَرار و پانصَد سال (2500)،  
 دو و سِیم قَرَن<sup>۷</sup>



## ۸ گزسته دُور (نَعِيد)

past perfect

اسم مفعول + گزسته فعلی «بودن» ← گزسته دور (نَعِيد)<sup>۱</sup>

(I) had gone رَفَه + بودَم ← رَفَه بودَم

رَفَه + بودی ← رَفَه بودی

رَفَه + بود ← رَفَه بود

رَفَه + بودِم ← رَفَه بودِم

رَفَه + بودید ← رَفَه بودید [بودس]

رَفَه + بودَد ← رَفَه بودَد [بودن]

(I) had not gone تَرَفَه + بودَم ← تَرَفَه بودَم

تَرَفَه بودی، تَرَفَه بود

تَرَفَه بودِم، تَرَفَه بودید، تَرَفَه بودَد

---

1 - The past perfect is formed by combining the past participle of the main verb with the simple past of the verb *budan* to be. It indicates an action which occurred before another action in the past.

It is important to remember that (I) the two parts of the verb may not be separated from each other. (II) only the second part is conjugated. (III) *budan* to be and *dashtan* to have are not used in the past perfect but the simple past is used instead.

۳ آنجهر<sup>۱</sup> را کیلویی ۱۳/۵ تومان می‌فروشد تا آنرا<sup>۲</sup> ۵۹ کیلویی آن ۷۹۶۵  
ریال است

۴ یک سال ۳۶۵ ریز و هر روز ۲۴ ساعت است تا آنرا<sup>۳</sup> یک سال ۸۷۶  
ساعت می‌شود<sup>۴</sup>

۵ قیمت ۱۴/۵ (۱۴۵) کیلو بریج ۱۷۴ ریال است  
۶ شما این معاره را به مبلغ ۱۵۴۷ تومان خریدید و بعد از شش ماه آنرا به  
۶۳ تومان فروختید این معامله حدود ۸۴ تومان تراسان ضرر<sup>۵</sup>  
داسه است

۷ [علی این موتورسیکلی<sup>۱</sup> رو ۳۱۹۷۵ ریال از من خرید و بعد از دو هفته  
اون رو ۳۵۷۳۵ ریال به حسن فروخت، بوی این معامله چه قد سود داسه؟]  
۸ ترا در من کارمید دُولک است حقوق او در ماه ۷۴۲۳ تومان است تا آنرا<sup>۲</sup>  
درآمدش در سال ۷۶ ۸۹ تومان می‌شود

۹ امسال ۱۹۸۲ میلادی و ۱۳۶۶ هجری شمسی است  
۱ [بشید آقا، این یلویروی<sup>۳</sup> دسب دوم<sup>۴</sup> رو حد می‌فروشد ۳۵ تومن نا  
کمر؟]

1 fig 2 (it) becomes 3 loss 4 motorcycle 5 second-hand

۱۵ آنها با ساعتِ دویِ تعد از نصفِ شب نخواستند بود

۱۶ وقتی که هوا یوفانی شد من هبور به ایستگاهِ قطار ترسیدم بود

۱۷ شما تازه از راه رسیدید بود که نامه او رسید

You had just (=freshly) arrived when (=that) his letter arrived (=reached)

۱۸ سُوهرَم ساعتِ دواَرده و رُبع به خانه رسید و من با این لحظه نخواستند بود

۱۹ بواسِ موضوعِ را فیلاً به من نگفت بود

۲ من تازه خواستد بود که صدایِ صَعَمی به گوشم رسید

تَعْرِی بیست و سوُم

دیگته

شوند و به فارسی می‌رسند

yek sal davazdah mah ast har sal chahâr fasl darad har fasl se mah ast ruze  
avvale sâle Iranî avvale farvardin ast farvardin ordibehesht va khordâd  
mahhaye bahar hastand dar farvardin derakhtha barge taze miavarand gol  
va shekufe hame jâ dide mishavad<sup>1</sup> hame ja zibâst hameye mardom shad o  
sarehâl hastand dar mahe farvardin hava hanuz kamî sard ast ordibehesht  
garmtar as farvardin ast tir mahe avval va mordad mahe dovvom va  
shahrivar, mâhe sevvome tabestan ast dar tabestân dabestanha va  
dabirestanha ta til<sup>2</sup> hastand dar in fasl miveye taze farâvan va arzan ast  
mehr aban va âzar mahhaye payizand ruze avvale mehr madreseha dobare

<sup>1</sup> is seen (=becomes seen)

<sup>2</sup> closed

## تمرین بیست و دوم

حاهای حالی را بر کند

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
شدن	سُد	شو
رَسدن	رَسد	رَس
حواسدن	حواسد	حواب

- ۱ من دیوانه شد بود I had gone (=become) mad
- ۲ تو حرا این قدر گنج شد بود ؟
- ۳ او از عَصَبَات سرُح شد بود She had gone red with anger
- ۴ ما از گُرُسیگی بی طاف شد بود
- ۵ شما از سرما گنود شد بود
- ۶ آنها از گرما بی هوس شد بود
- ۷ ماهی در هوای گرم جیلی رود فاسد [می شه]
- ۸ رفی که به حابه رسید، من نفرساً نصفِ عدایم را خورد بود
- ۹ بعضی از آدمها رود ناآمد سَو [می سَن]
- ۱ هَمسه قبل از باران هوا آبری شود [می شه]
- ۱۱ همه جا سُکوت بود و او در نَحَش آرام حواسد بود
- ۱۲ ما پس از شما به اسسگاه اُنوس<sup>۲</sup> رسید بود
- ۱۳ نامه پدرم با آن لحظه به دسب مَن تر رسید بود
- ۱۴ شما شب معمولاً چه ساعی حوا<sup>۲</sup> [می حوابین]

1 everywhere

2 bus

# فصل سوم

## CHAPTER 3

### واژگان

blackboard	تخته سياه	soldier	سرباز
set of shelves	فَسَهِ	officer	آفسر
map	نقشه	police officer	آفسرِ پليس
geography	جغرافيا	policeman	پاسيان
history date	تاريخ	cake	كيك
world	دنيا	furniture	مُبل
life living	زندگي	classroom	كلاس
birth	تولد	lesson subject	درس
date of birth	تاريخ تولد	question	سؤال
born	مُيُولَد	question (lit )	تريش
description	شرح	answer	حَوَاب
biography	شرح زندگي	answer (lit )	پاسخ
meeting	ديدار	wall	دِوَار
light, lamp	چراغ	entrance	دَرِ رُودِي
bumper	سِر	exit	دَرِ حُرُوحِي

bâz mishavand shagerdha shadâb o khoshhâi be madrese miravand  
va dars mikhanand az mâhe abân hava kam kam sard mishavad barge  
derakhthâ zard mishavad dey, bahman va esfand mâhaye zemestanand  
dey sardtarin mâhe zemestân ast dar zemestan barfe sangin va bârâne  
shadid miyad mardom lebase garm mipushand<sup>1</sup> dar mahe esfand ham  
barân besyar ast vali havâ ziyad sard nist

---

<sup>1</sup> (they) wear

Interesting to read	حوادَثی [حویدَنی]	shy	حجالی
peculiar to	مَحْصُوصِی	severe	سَحَبْگَر
really	وَاقِعاً (= وَاقِعَس)	serious	حَدّی
because since	حُور	rough tough	حَسِی
some, a quantity	مقداری	sincere	صمیمی
to want	حواسَس (= حَا)	housewife	حایه دار [حویه دار]
to know	دایَس [دویَس]	guest	مِهمان [مِهمون]
to understand	فَهْمَدَن	reception party	مِهمانی [مِهمونی]
to stay, to remain	مایدَن [مودَن]	fixed	ثابِت
to send	فِرِسادَن	instructive	آمورَنده

direction side	سَمَب	windscreen	سَسَه حَلَو
direction side	طَرَف	boot	صِدْوِي عَقَف
part	فِسْمَت	steering wheel	رَمَان [فَرَمُون]
outside	سَرُون	gear lever	دَنَدَه
inside	دَاخِل [نَو]	accelerator	گَار
row	رَدَف	clutch	کَلَاخ
middle	وَسَط	brake	تُرْمَر
between	بَیْن	hand-brake	تُرْمَر دَسِی
face to face, opposite	رَوِیَرُو	pedal brake	تُرْمَر نَابِی
side	کِنَار	key	کِلید
up, above	بَالَا	passenger	مُسَافِر
down below	پَاس	language tongue	زَبَان [زَبُون]
back, behind	بُخَس	game playing	بَارِی
behind the back	پُخَس سَر	toy	آسَاب بَارِی
rear behind back	عَقَف	person (unit for human)	نَفَر
well mannered	بَارِیَس	number (unit for things)	عَدَد
polite	مُؤَدَب	grain (unit for things)	دَانَه
respectable	مُحَرَّم	copy (unit for books), cover	جِلْد
tasteful	بَاسَلِفَه	bunch (unit for things)	دَسَه
active	فَعَال	fist handful	مُصَب
hard working	تُرْکَار	sort kind	حَوَر
clever tactful	رَبَرِک	sort kind	نُوع



## تمرین بیست و چهارم

سوید و تکرار کند

### خواندن

ماشینی من چهار دَر دارد دو دَر در فسمبِ حلو و دو در در فسمبِ عَقَب در حِلْو، سَمبِ حَب، مَحْصُوصِ رانده است دو با در عَقَب و در حِلْو سَمبِ راسب، مَحْصُوصِ مسافر هَسْدِ سِپَر حِلْو، حلو بر ار چراغها و سِپَر عَقَب، عَقَب بر ار صَدَوِ عَقَب است سَشْتِ حلو رو بروی رانده و شیشه عَقَب پُشِ سَرِ اوست دَده در طَرَفِ راسب رانده است و بر مَرْدَسِی در طَرَفِ چپ او گار، کِلَچ و تَرَمَر ریر نای رانده هَسْدِ یک چراغ کُحک بالای سَرِ رانده است بعضی ار ماشنها فقط دو دَر دارند یکی مَحْصُوصِ رانده و یکی برای مُسافر بعضی ار ابوسها سه دَر دارند دو با در فسمبِ حلو و یکی در فسمبِ عَقَب سَشْتِهای حلو و عَقَب ثابت هَسْدِ ولی سیسه‌های دو طَرَف، بالا و ناس می‌روند و می‌که شیشه بایس است هوا ار برون به داخلِ ماشینی می‌آید، و وقتی که شیشه بالا است پُجره تَسْتِه است

## تمرین بیست و پنجم

ناحِج تَریشهای ریر را به صورت جمله نویسد

۱ [ماشینی شما چندتا دَر دارد؟]

۲ آنا همه دَرها مَحْصُوصِ رانده هَسْدِ؟

1 - So far you have noticed that no change of order is required to express a question. In speech the only difference between a statement and a question (in the absence of the interrogative words such as *where* *who* *when* *how* etc.) is the tone of the voice. That is: a rising tone or a falling one on the final syllable for a question or a statement respectively. But in the written style when there is no interrogative word the question may be introduced by the particle *آیا* together with a rising tone on the final syllable.

## درسی هفتم

۹ حُلُو، عَقَب، رَوِیْرُو، نُسْت، نُسْتِ سَر، نَالَا، نَایِس

in front of my house	حُلُو - نَالَا مَس
in the back of my room	عَقَبِ اُنَا مَس
opposite my house	رَوِیْرُو حَانَه مَس
behind my house	پُسَبِ حَانَه مَس
behind my back	پُسَبِ سَر مَس
over my house	نَالَا یِ حَانَه مَس
over my head	نَالَا یِ سَر مَس
upper lip	کَبِ نَالَا
lower lip	کَبِ نَایِس
down the hill	پَاسِ پَهْ
up the hill	نَالَا یِ پَهْ

۸ در کلاس، ساگردها و ی مُعَلِّم یک قَسَّه کتاب اسب  
 ۹ اس کلاس دو دَر دارد دَر وُرودی و دَر خُرُوجی دَر وُرودی دَر فِسمَبِ  
 نَرَدِیکِ نَحْه سِاه و دَر خُرُوجی در فِسمَبِ نَرَدِیکِ قَسَّه و  
 ساگردهاسب

- ۱ ی هر دَر یک پَنجره اسب
- ۱۱ ی دیوارِ سَمَبِ راسب دو دَر یک نَقَّسَه اِبران دِده می سَوَد
- ۱۲ مَحید همشَه در ردیفِ می شید خُون چَشْمَسِ صَعف اسب
- ۱۳ اکبرِ اِمَامی<sup>۱</sup> مَحید در ردیفِ و ی مُعَلِّم می شید
- ۱۴ رِصا عَلَوی<sup>۱</sup> هَم مَحید در ردیفِ می شید
- ۱۵ صَدَلِی بَرَن<sup>۲</sup> در کلاس قَسَّه کتاب دَر خُرُوجی اسب
- ۱۶ مُحسِن مَحید و حَمید در ردیفِ می سَسَد
- ۱۷ صَدَلِی یوسِف<sup>۲</sup> صَدَلِی سَرَن است
- ۱۸ یوسف سَرَن و پَرور<sup>۲</sup> می شید، حَوَن نا هَم دوسب هَسید
- ۱۹ مُعَلِّم در بَحْه سِاه ی ساگردها می اسَند<sup>۳</sup> و به آنها درس می دهد
- ۲ هَمَه ساگردها سَرِ ساعِب به کلاس می آند و میرهای خُودشان می سَسَد

---

1 - First name is joined to the surname by adding the particle — (-e) the genitive sign to it. But if the first name ends in a vowel it does not take this particle. 2 - A male name. 3 - (He) stands

- ۳ پَس، کدام در مالِ رانده است؟
- ۴ تُرْمُر رِیو کدام یاست؟
- ۵ در ماسِی سما، قَرمان کُدام طَرَف است؟
- ۶ کُدام تُرْمُر پاییں بر است؟ تُرْمُر دسی نا برْمُر بانی؟
- ۷ پُشِبِ سِرِ رانده چیست؟
- ۸ سیشنه جلو در کُدام فسمب است و شِسْهٔ عَف در کدام فسمب؟
- ۹ حِراعِ داخلِ ماشِ سما در کُحاس؟
- ۱ ماسِی سما چند پَنجره دارد؟ هریک<sup>۲</sup> در کدام فسمب است

### تمرین بیست و ششم

حاهای حالی را پر کند

(جِلُو، عَف، جِلُو، عَف، وَسَط، پُس، پُشِبِ سِر، رَو، رَوِرو، سِ، کَنارِ)

- ۱ در کلاس ما سه رَدیفِ صَدَلِی است رَدیفِ ، رَدیفِ و رَدیفِ
- ۲ هر صَدَلِی یک مِرِ کوچک است
- ۳ هر مِرِ یک صَدَلِی است
- ۴ مِرِ مُعَلِّم بر از همهٔ مِرِهاست
- ۵ مُعَلِّم مِرِ خُودس می‌شسد
- ۶ نَحْه سِاه مُعَلِّم و ی ساگردهاست
- ۷ دِسی که مُعَلِّم می‌شسد نَش نه طَرَفِ ساگردها و س نه سَمبِ نَحْه سِاه است

چه سالی؟

سب و سوّم حردادِ چه سالی؟

سب و سوّم حردادِ سالِ هِراروسِصَد و سَصب و سس (۱۳۶۶/۳/۲۳)

صُح شَسَه سوّم بهمی هِراروسِصَد و شَصبِ سَمسی هاله<sup>۱</sup> به دُنا آمد<sup>۲</sup>

ناریح بُولِد او سوّم بهمی هِرار و سِصد و سَصب (۱۳۶ / ۱۱/۳) اسب

او در سوّم بهمی ۱۳۶ مُبُولَد شد

ناریح رِیدِگی او حال و حوایدنی اسب

ناریح هرِ کِشوری سرحِ رِیدِگی گُذَشَه مَرَدُم آن کِشور اسب

ناریح درسی شرس و آمورَنده و مُصدی اسب

در چه ناریحی او را دیدند؟

دیدارِ اولِ ما در تاریخِ سب و هَقَبِ اُردی بهسب سالِ هِراروسِصَد و

شَصب و چهار بود

نامه سُمّا بدون ناریح بود

ار ناریح ۱۳۶۱/۳/۲۴ تا ناریح ۶۱/۶/۸ در بهراَن بودَم

---

1 A female name    2 She was born (= came to the world)

## تمرین بیست و هفتم

شنوید و یکرار کید

۱۰

the morning of Friday = Friday morning

صُبحِ حُمعه = حُمعه صُبح

the morning of today = today morning

صُبحِ اَمروز = اَمروز صُبح

Saturday noon

طُهرِ شنبه = شنبه طُهر

yesterday noon

طُهرِ دَبرور = دَبرور طُهر

Wednesday evening

عَصِرِ چَهارشنبه = چَهارشنبه عَصِر

the day before yesterday evening

عَصِرِ تَربرور = تَربرور عَصِر

Thursday evening / night

شَبِ حُمعه = شَبِ شنبه شب<sup>۱</sup>

Friday evening / night

شَبِ شنبه = حُمعه سب

Saturday evening / night

سَبِ نَکشیسه = سَبه شب

مَعذِرَت می‌خواهم<sup>۲</sup> [می‌حوام]، اَمروز چه رورسب [چه رورنه]؟

اَمروز دوشنبه آسب [دوسمه‌آسب]

What date is tomorrow

فردا چَندم<sup>۳</sup> آسب [چَندمه]؟

فردا سب‌ودوُم آسب [سب و دوُمه]

what month?

چه ماهی؟

سب‌ودوُم چه ماهی؟

سب‌ودوُم حرداد / سب‌ودوُم حُردادماه

1 The use of the word سب with the days of the week is completely different from عصر طُهر etc. Because according to a traditional reckoning (no longer used officially but common in everyday speech) the day begins at sunset. Consequently the first part of a day is the evening of the preceding day.

Therefore سب‌جمعه for example is equivalent to Thursday evening. 2 This is a modern usage and rather formal.

3 Excuse me

4 See footnote 1 P 1

## درسی هشتُم

مصدر	ستاكِ گذشته	ستاكِ حال
حواس	حواس	خواه
دایسَن	دایس	دان /

### تمرین بیست و نهم

بسوید و بکرار کسید

م	می خواهم [می حوام]	می دانم [می دوئم]
و	می خواهی [می حوای]	می دانی [می دویی]
او	می خواهد [می حواد]	می داند [می دویه]
ما	می خواهیم [می حوایم]	می دانیم [می دویم]
سما	می خواهید [می حوایس]	می دانید [می دویس]
آنها	می خواهند [می حوای]	می دانند [می دویس]

## تمرین بیست و هشتم

ناسُح بریشهای ربر را به صورت جمله بنویسد

write the answer to the following questions in sentences

- ۱ در چه سالی مُوَلَّد شده‌اند؟
- ۲ نارِیح بولْدان کی است؟
- ۳ رور بولْدان چه رورست؟
- ۴ دیورور چَنْدُم بود؟
- ۵ در چه ماهی به دنیا آمدند؟
- ۶ دندارِ اول سما نا هَمسَرِیان در چه نارِیحی بود؟
- ۷ آنا نارِیح کِشورِ خُودیان را خوب خوانده‌اند؟
- ۸ به نَظَرِ سما نارِیح اموریده‌بر است نا حُغرافی؟
- ۹ آنا سما به نامهٔ یدون نارِیح جواب می‌دهند؟
- ۱ آنا نا به حال نامهٔ یدون نارِیح بنویسه‌اند؟



- 4 As far as I know they don't want this old car
- 5 [(I) don't know what (I) want]
- 6 Tell me (=to me) whatever you want
- 7 What did they want from you?
- 8 What do you want from your father?
- 9 Excuse me sir! How much money do (you) want?
- 10 The child wants his mother
- 11 [(I) gave him (= to him) whatever he wanted (=whatever )]
- 12 He did not know what (he) wanted (=wants)
- 13 I know your name but you don't know my name
- 14 Do they know who I am?
- 15 She doesn't know anything

تمرین سی و یکم

شاید و تکرار کند

۱۱

two men (= two persons (of) man)

دو نفرِ مرد

few policemen

چند نفرِ پاساژ

a handful (=fist) of persons

پنج نفرِ زن

یک مشت آدم

four loaves of bread (= four numbers)

چهار عدد نان

---

1 - Frequently an appropriate Indicative word is inserted between the numeral and its noun. This gives some indication of what the following noun might be. But in spoken language many of the Indicative words are replaced by ۱ (see book I p. 117)

سین اِن آفا حه می خواهد [حی می خواَد]

[بِحسَد آفا، سِما چی می خواِس؟]

[آرِشَوں بُرَس حی می خواِن]، آرسان پِرسِد حه می خواهد

[مَعْدِرَب می خواَم، سِما حی می خواِسِس؟]

می دَانم آر مں حه می خواهی [می دویم ار مں حی می خواِی؟]

[خوَدَب می دوی حی می خواِی؟]

I do not want anything from anybody مں ار هِیج کَس هِیج چَرِمی خواَهَم

هر بار که او را می دیدَم حَبری ار مں می خواست

[هر دَفعه که او رو می دیدم به حَبری آرم می خواست]

Every time I saw him (he) wanted something from me

تا اِنجا که مں می دَانَم او مِقاله سِما را هِیور نَخوانده است

so far as I know he has not read your article yet

[مں می دویم که او اِن باروپی رو می خواَد]

I know that she wants this raincoat

ار کَحا می دَانِد او چه می خواهد؟

How (= from where) do you know what he wants?

تَمَرِی سِی اُم

به فارسی بوسید

1 [What do you want from me?]

2 [See what that child wants]

3 Does she know what (she) wants?

## تمرین سی و سوم

شنوید و تکرار کنید

۱۲

All of it	همه اس [هَمَس]	←	ش	+	همه
Which one (of the two)?	کدامس [کُدوَمِس]؟	←	س	+	کدام
All of us	همه ما [هَمَمو]	←	ما	+	همه
Which one of us?	کدام ما [کُدوَمِمو]؟	←	ما	+	کدام
All of you	همه نا [هَمَنو]	←	نا	+	همه
None of you	هیچکدام نا [هیچکُدوَمَنو]	←	نا	+	هیچکدام
One of them	یکی سا [یَکی سَو]	←	سا	+	یکی
Two of them	دو نفر سا [دو نِفِر سَو]	←	سا	+	دو نفر
Which of them?	کدام سا [کُدوَمِسو]؟	←	سا	+	کدام
Some of them	بعضی سا [بَعصی سَو]	←	سا	+	بعضی

## تمرین سی و چهارم

شنوید و تکرار کنید

مصدر	ستاک گذشته	ستاک حال
فَهمَدَن	فَهمَد	فَهم
مَایَدَن	مَایَد	ما
فَرَسَادَن	فَرَسَاد	فَرَسَد

مُعَلِّم از سایرِ گره‌ها نُرْسَد همه نا مَوْضوع را فَهَمَدید؟

six kinds of food	هفب دانه نجم مرع
ten kinds of fruit	سبس حور عدا
three suits (= hand) of clothes	ده بُوع منوه
a bunch of flowers, keys	سه دَسب لباس
one (= branch of) flower	بک دَسبه گل، کِلبد
	بک سباحه گُل
[دوبا مرد، چرنا ناسان، پنج تا رن، حاربا بون، هفبا نجم مرع]	

### تمرین سی و دُوم

حاهای حالی را رُ کند

(نَقَر، عَدَد، حَلَد، دَسب، دَسبه، دانه، کِلو، مُسب)

۹ سَح پِبار	۱ دواره سَرِبار
۱ شش کَنکِ باره	۲ چهل و پنج کِتاب
۱۱ دو مِر و دَه صَدلی	۳ سی آدَم
۱۲ هَشَب سِجْدَمِ پَرَنگ	۴ هَفب حِبار
۱۳ دو کارمِدِ فَعال	۵ سه گوسَب
۱۴ بک گُلِ باره	۶ دو مُلِ نُو
۱۵ نُه فُرآبِ مَحَد'	۷ بک آدَم دِوانه
۱۶ ده ار مُسافِرِها آمَدَد	۸ بک گوسَبِ فاسد

## تمرین سی و پنجم

### حاهای حالی را پُر کند

- ۱ او هیچ چیزِ نمی فهم
- ۲ من بندگانِ شما چه قدر از آن را فهمیده
- ۳ شما خوب می فهم من چه می گو،
- ۴ [او] واقعاً می فهم من حی می گ [
- ۵ واقعاً خوشحالم، چون پدرم مقداری پول براتم فرستاده
- ۶ پسرَم را بشی شما می فرس
- ۷ آنها با یکی سبی او می ما ؟
- ۸ اس قدر روربانه ترانش بفرس او و قب خواندن آنها را نذار
- ۹ شما بچه ها را کجا فرستاده ؟
- ۱ من امشب را در منزلِ حاله آم می ما و فردا سبی عموم می رو
- ۱۱ تو فهمیده ، تفهمد ، نمی فهم ، فهمیده بود
- ۱۲ من فرستاده ، می فرس ، بفرستاد ، نمی فرستاد
- ۱۳ او می ما ، نمی فهم ، نماده ، مانده ، می فرس
- ۱۴ شما ماند ، تفهمیده ، مانده بود ، نمی فرس ، بفرس
- ۱۵ ما فهمیده بود ، نمی فرس ، ماند ، می فرستاد ، تفهمیده
- ۱۶ آنها فهمد ، نمی ما ، نماده ، فرستاده بود ، فهمیده

نَعَصی ار شاگردھا گُفسد نلہ، نَہمدم ولی نَعَصی سان گُفسد حر، ماہور  
نَہمدہ انم

ہجکڈامسان درس را واقعاً نَہمدہ بودند

حالا می نَہم حرا درس را نمی نَہمی

کُدامس را می خواہی؟ اس نا آن؟

[ہجکڈومس رو نمی حوام حُون چری آرشون نمی نَہم]

ہمہ ماں [ہمہ مون] واقعاً نَہمدم کہ او راسب می گوند [می گہ]

امروز را در حانہ می ماتم حُون حَسہ ام

ہفہ گُڈشہ نامہ ای تراس فرسادَم و در آن یوشم کہ یک نَفر را پسس

می فرسم

لطفاً یکی ار شاگردھا را بس او فرسند

خواہس می کُم برای سام بماند

حَد روز اسحا می ماسم وَ نَعَد نہ مارندَران<sup>۱</sup> می روم

کَمی [نہ کَمی] پول می خواہم [می حوام]، کی می فرسند [می فرسس]؟

مقداری بول تراب [تراب] فرساده اند [فرسادَن]، رَسدہ است نا نہ [رَسدہ یا

نہ]؟

چہ قدر ار درس را می نَہمد؟

1 - Please (= I beg)      2 - A province in the north of Iran

## درس نهم

### ۱۳ فعل + ضمیر مفعولی

Objective pronoun verb

دیدم + س ← دیدمش [مش] = او / آن را دیدم (I) saw him / it

دیدم + ت ← دیدمت [مت] = تو را دیدم (We) saw you (sing)

می بینشان [می بینشون] = آنها را می بینم (We) see them

می بریدم [می بریم] = مرا می برید (They) are taking me (to )

بخورش [بخورس] = آن را بخور Eat it

می سمّت [می بینمت] = تو را می سمّ I (will) see you

بو ندیدش = تو او را ندیدی You did not see him / it

1 - The Direct object of a verb (see book 1 p. 118) can also be represented by the objective pronouns attached directly to the verb. The objective pronouns differ in function from the possessive pronouns (see book 1 p. 79) in that they may be attached only to the verb whereas the former are attached to nouns, prepositions and the like.

تمرین سی و ششم  
به فارسی بنویسد

- 1 One of them stayed with me
- 2 None of us understood the matter
- 3 Please send three of them to me
- 4 Why don't you send me (= for me) a letter?
- 5 [Which of you will stay (= stay) with her?]
- 6 Some of them had not yet understood
- 7 Who really understands (= that) what he is saying?
- 8 She had not understood till three days ago
- 9 One of you (should) stay at home tomorrow
- 10 All of them stayed in this country for good (= for always)
- 11 (They) sent all of us to a bad place
- 12 I have not sent him anything because (I) don't know where (he) is
- 13 (I) will send you (= for you) all of it
- 14 He doesn't really want any (= none) of them
- 15 Which of them do you really want more?



## تمرین سی و هشتم

### حمله یسارید

- ۱ [بار، حیوان، چند، م، بوی، ش، دند، م]
- ۲ [ساعت، پنج، ظهر، بار، بعد از، اسحا، ش]
- ۳ [دو ششم، صبح، هشت، ساعت، ب، نیم، می]
- ۴ [ب، بون، کی، م، ب، می، م]
- ۵ [خورد، چرا، ش، ب، نو؟]
- ۶ [ترس، کجا، م، می؟]
- ۷ [دند، ش، کجا، ب، نو؟]
- ۸ [اداره، بوی، م، ش، دند]
- ۹ [پسی، م، نو، ش، می پرس]
- ۱۰ [پرس، می، لطفاً، ب، سون، پشی]

۱۴ چطور [چه حور] + اسم + ی ؟ What kind of ?

آقای امامی چطور آدمی است؟

[آقای امامی چه حور آدمه؟] What sort of person (= a person) is Mr Emami?

حائِم امامی چطور رَبی است؟ What kind of (=a) woman is Mrs Emami?

[اس چطور کناسه؟]

فارسی چه نوع رَبابی است [رَبوسه؟]

1 This construction is frequently used to inquire about the nature and quality of somebody or something

2 The titles اَما (Mr) and حَام (Mrs Miss) are linked to the name (usually surname) by adding -e (-ه) to the title. Other titles such as دَکتر (Dr) مَهندس (Eng) etc. do not take this -e

اَما and حَام may also be used after the first name e.g. سَاحام احمد اَما. In this case the particle (-ه) does not intervene. This construction is an informal one and is mostly used among friends

## تمرین سی و هفتم

به فارسی بنویسید

- 1 [Write it!]
- 2 [Did (you) write it?]
- 3 [(They) brought him ]
- 4 [I do not see you ]
- 5 [(I) sold it ]
- 6 (I) send them
- 7 [(you) bring it ]
- 8 [bring it!]
- 9 I take you (sing )
- 10 Did (you) eat it?
- 11 Did (you) read it?
- 12 I did not read it
- 13 How many times do (you) see him?
- 14 [(I) see them tomorrow]
- 15 (I) did not recognize (= know) him first
- 16 (I) catch it
- 17 (He) caught it
- 18 [I didn't catch it ]
- 19 catch it!
- 20 (I) had caught it

5 My colleague is a tough but hard working person

6 What sort of people (= persons) are your friends?

7 All of them are really respectable

8 What kind of a question is this?

9 What kind of a cake was (it)?

10 (It) was not very sweet but (it) was tasty

## تمرین چهل و یکم

سنوید و تکرار کند

### یک مهمانی ناهار

آقای ابرح کنانی، همکار آقای هادی عامیری، اسب اسرح<sup>۱</sup> و حائمس،  
فاطمه، امروز در خانه هادی مهمان ناهار هستند. فاطمه و مریم چند سال اسب که  
با هم دوستند. فاطمه یک حاتم خانه دار اسب او یک دُحر به نام مسادارد مسا  
چهار سال دارد و دحری ربا و شیرین اسب

(در راه)

ایرج به دسه گل تراشون می خرم چطوره؟  
فاطمه آره، حوبه به دسته گل فشنگ بحر مریم گل حلی دوس<sup>۲</sup> داره<sup>۳</sup>

---

1 - A surname      2 - A male name      3 - (She) likes very much

## تمرین سی و نهم

شوید و بکار کند

هَسْرَنا چطور رَبی است؟

ار رَبی با سَلَفه و فَعال است

[او رِی با سَلَفه و فَعاله]

[اِهای دُکَرِ مَحِدِ کَوان چه طُور دُکَرِه؟]

[اِشون دُکُرِ سِمار با بَرَس و بُرکارِه]

[رُشسون چه حور آدَمِه؟]

[آدَمِ حَدی و سَحَبِ گُره، ولی و اِیعاً مُودِه]

[باصِرِ حه حور ساگُردی بود؟]

او بِسری صَمَمی و مُودَب و مِهرَنا بود

[هَمسَاهانِ حه حور آدَمَها بی هَسَس؟]

[همه سون اَدَمای حوی هَسَس فَعَط بکی شون کَمی حَسِیه]

[اون آفازو می ساسی؟ حه حور آدَمِه؟]

[با اوجا که مِ می دویم، آدَمِ سِمار مُحرَمَس]

## تمرین چهلَم

به فارسی بنویسد

- 1 What sort of a girl is Nahid?
- 2 She is very shy but really clever
- 3 [What kind of a game is this?]
- 4 [(It) is a rough and really dangerous one (= game)]

## ف جلی حوسمره آس

م بوشی حان<sup>۱</sup> مسا حون<sup>۲</sup> تو چرا هنج چی یمی حوری؟ نُحور دُحَرَمِا نَترس،  
حان یمی شی<sup>۳</sup> رامس<sup>۴</sup> باا دوسیب اومده  
رامسین سَلام

م ترو اسباب نارب رو بار، با مسا ناری کُس<sup>۵</sup>  
ر حَسَم

ف رامس هَم پَسِرِ تَررگی سده ماساللا حُدا یَحسه<sup>۶</sup>  
م راسی<sup>۷</sup> فاطمه حون<sup>۸</sup> این لَباس رو ار کُحا خَریدی؟ حلی فَشَگه ده رَنگی  
حوی<sup>۹</sup> حلی یَه پ می آد<sup>۱۰</sup> نو اُصولاً حلی با سَلیفه ای  
ف حواهِش می کم حِشماون فَشَگ می سه<sup>۱۱</sup> اس رو ار فُروسگاهِ بَرَدِکی  
حونمون خَریدَم

م مُارکه<sup>۱۲</sup> تو همسه چیرایِ حوی می خَری آگه وَف داری<sup>۱۳</sup> نه رور باهم یرِم،  
مَم (= من هم) نه لَباس می حوام

ف ناشه سه سَمَیه آئنده<sup>۱۴</sup> حویه؟ ساعِبِ سَح نَعْد ار طَهر  
ها حُب، ابرح حان<sup>۱۵</sup> ار ادارت بگو<sup>۱۶</sup> اس بایسون حابی یمی رس؟  
ا حرا<sup>۱۷</sup> ساند چَند روری برَم شُمال<sup>۱۸</sup> کِنارِ دریا<sup>۱۹</sup>  
ها مام (= ماهم) ساند یرِم شُما کی می رس؟ کُحا می رس؟  
اما می رِم رامسِر<sup>۲۰</sup> ار بوردِهم با سی اُم مرداد

1 See footnote 7 p 18      2 Play with Mina      3 May God protect      usually used when one's child is being admired  
child is being admired      4 by the way      5 (It) tells you very much      6 in principle      7 It is your eyes that see everything beautiful      a complementary reply to some one who admires something or somebody      8 A complementary phrase meaning 'may you be blessed with it' used for something new: success, happy news, etc.      9 If you have time      10 Next (= coming)  
11 Talk about your office      12 Yes, a positive reply to a negative question: equivalent to the French 'si'      13 We may go to the north for a few days      14 Seaside      15 A northern seaside resort

(در خانه هادی)

ایرج و فاطمه سلام

هادی و مریم سلام چشم ما رؤس<sup>۱</sup>

مریم خیلی خوش آمدنِ یفرمانس بو وای چرا رَحمتِ کشیدس؟<sup>۲</sup> شما  
خودتون گُل هَسَس

ف حواهِس می گُم<sup>۳</sup> فایلی شما رو نداره<sup>۴</sup>

ها حُب حَالئون حَطوره خیلی وقته<sup>۵</sup> شما رو ندیدم خوش؟

ا ند سسسم حدارو سُکر<sup>۶</sup> سُما حَطورس؟

م مام (=ماهم) حوسم ماشالا<sup>۷</sup> ما حون چه دُخیرِ نُررگی سده<sup>۸</sup> چه باره<sup>۹</sup> ماشالا<sup>۱۰</sup>  
ا حُب، هادی حان<sup>۱۱</sup> چه حیر<sup>۱۲</sup>؟

ها سلامی<sup>۱۳</sup> حَترِ باره ای ندارم<sup>۱۴</sup> سُما چه حَتر<sup>۱۵</sup>؟

ا برور صُبح حَواد رُو دِندَم حَواد که یادِ هس<sup>۱۶</sup>؟<sup>۱۷</sup>

ها اُو آره، جیلی وقته ندیدمِس

ا مَم (=هم) جی وقه بود ندیده بودمِس طِفَلکِ<sup>۱۸</sup> خیلی گِرِفاره<sup>۱۹</sup>، اول من رو شساح  
ها حُب، حالس حَطور بود؟

ا مُدسی مَرِعی بوده<sup>۲۰</sup> حالا خوب سده، حُدا رو سُکر می رَف اِداره

م حابی یفرمانس، با کیک نُخورس کیک رو خودم پُحَم<sup>۲۱</sup> یمی دوتم خوب شُدِه بانه

1 See footnote 1 book 1 p 112

2 A complementary phrase meaning 'too' or 'in trouble for you'

used when a gift etc. is presented to some one

3 A complementary reply to a compliment meaning

'I beg you'

4 A complementary phrase meaning 'it is not worthy of you' 'it is nothing etc.' used

when a gift etc. is presented to some one

5 (It) is a long time (= much time)

6 Thank

God

7 Touch wood

a complementary word used to prevent the influence of an evil eye

8 How sweet (she) is!

9 What news? It is customary to inquire about news in a meeting

10 Hello! a reply to 'what news?'

11 No fresh news

12 A male name

13 You

remember Javad don't you?

14 Poor fellow

used sympathetically

15 (He) has many

problems

16 (He) has been sick (for) some time

17 (I) myself cooked the cake

(بعد از نمازایٰ ملیم)

هـ حُب، مَرَمِ حَوْنِ اِصْلٰی حُوشِ گُذَسَبِ ۲ مُشْتَكْرَمِ حَالَا یَگُو کی می آس حَوْنِ

ما مَرَلِ حُوْدِ یَوْنِه ۳

م حَالَا یَمِی دَرَمِ نَعْدَا یَهَبِ می گَم

ا حُب نَا اِحَارِه ۴ فُرْیاں شَمَا حُدَا حَاطِطِ

هـ مَرَمِ حَا ا فُرْیاں یَو

مِیا حُدَا حَاطِطِ

هَادِی و مَرَمِ حُوسِ اومَدَس، ۵ رَوْر به جِیرْ، حُدَا حَاطِطِ

---

1 watching 2 We enjoyed ourselves we had a nice time 3 (It) is your own house a complementary sentence used to invite some one to one's house 4 With (your) permission used before saying good bye or doing something 5 You are welcome 6 Good day!

ها خوش بگذره<sup>۱</sup> ساند مام اومدیم  
 م ناهار می خورس؟ آماده<sup>۲</sup> است یقیناً  
 ف وای عزیزم<sup>۳</sup> چه قدر رَحمت کشیدی<sup>۴</sup> چه همه عدا<sup>۵</sup>  
 م خواهش می کنم مسا حور<sup>۶</sup> چی می خوای؟  
 میا من فرمه سَری<sup>۷</sup> می خوام، مرغ هم می خوام  
 م سا<sup>۸</sup> دحیر حوتم نُخور، بوشی حویب<sup>۹</sup> رامس<sup>۱۰</sup> بو چی می خوای؟  
 رامین من فقط مرغ می خوام یا بُلو<sup>۱۱</sup>  
 ا اوم چه خوشتره آس دسب<sup>۱۲</sup> شما درد نکه<sup>۱۳</sup>  
 م بوشی حایون<sup>۱۴</sup>

(بعد از نهار)

ا مَرتم حاتم، حلی رَحمت کشیدی حَسبه تاشس<sup>۱۵</sup> وایعاً مُتسکرم  
 م بوشی حار<sup>۱۶</sup> حُب، بعد از عدا چایی می خورس یا تَسْتی؟  
 میا من تَسْتی می خوام  
 رامین مَم تَسْتی  
 م آفای کبای<sup>۱۷</sup> شما چی؟ فاطمه حور<sup>۱۸</sup> بو چی؟  
 ف ما حایی می خوریم  
 رامین بابا<sup>۱۹</sup> بلویرنوں به فیلم خوب داره  
 ها اُو آره یا هم می یسم

1 Have a nice time enjoy yourself    2 Ready    3 My dear darling    4 What a great deal of  
 trouble you have taken a complementary sentence    5 What a lot of food a complementary phrase  
 6 A kind of dish    7 Here you are    8 cooked rice    9 See footnote 3 book 1 p 142.    10 May you not  
 be tired ! a complementary sentence used when some work has been done



wide	بہیں	easy	آسان [آسون]
shore	ساحل	blade	سب
ship	کشتی [کشتی]	sharp	سرس
journey	سفر	blunt	کند
busy, occupied	مُشغول	blood	خون
crowded	شلوع	finger	انگشت
quiet (not crowded)	حَلَوْب	tooth	دندان [دندون]
asleep sleep	حواب	samovar	سماور
awake	بیدار	pan	پایلمہ
bombardment	تُماران	yard, garden	حیاط
cruel	بی رحم	bathroom	حمام [حمام]
helpless, poor	بی حارہ	lavatory	دستشویی [دستویی]
poor	فقر	family	حائوادہ [حویوادہ]
correct right, correct,	دُرُسب	electricity light	ترو
properly		thunderbolt	صاعقہ
mistake, wrong incorrect	عَلَط	ground earth	رَمس [رِمس]
inhabitant	اھل	earthquake	رَمس لررہ
hurry	عَحَلہ	earthquake	رلرلہ
remainder rest	بقہ	flood	سِل
careful	مُواطِب	cross-roads	چھار رۂ [چار راہ]
sure	مُطَمِّن	pavement	سادہ رُو
obliged	مَحْجور	narrow	باریک

## فصل چہارم

### واژگان

leek	نرہ	bookshop	کتاب فروسی
spinach	اسفناج	clothe shop	لباس فروسی
radish	نرُوحہ	jeweller	خَوَاهرِ فُروسی
carrot	هَونج	tailor s	خَٹّاطی
garlic	سمر	shoemaker s	کَفّاشی
gourd	کدو	carpenter s workshop	بِخّاری
cabbage	کَلَم	photographer s atelier	عکّاسی
aubergine	بادِ بجان [بادِ محوں]	barber s shop	اراشگاه
smell, scent	بو	petrol station	پمپِ پیرس
sweet smelling	خوسو	mosque	مَسْجِد
perfume	عطر	surgery	مَطَبّ
eau-de- Cologne	اُدکُل	drug-store pharmacy	دارو حانہ
shoe-lace	تَدِ کَمَش	customer	مُسْتَری
work, job, task business	کار	vegetables	سری
hard difficult	سَحب	parsley	خَفَری
hard difficult	مُسْکِل	mint	تَماع

## درسی دهم

### ۱۵ {سُ} + ستاکِ حال + شناسهٔ صرفی ← حالِ التزامی

(Do) I go?	أَمْ لَا يَذْهَبُ [يَرْمَ]؟
If you give	أَنْ تَعْطِيَ [يَدِي]
He must come	أَنْ يَأْتِيَ [يَأْتِيَ]
Perhaps we bring	أَنْ نَأْتِيَ [نَأْتِيَ]
If I do not go	أَنْ لَا يَذْهَبَ [يَرْمَ]
You must not go	أَنْ لَا تَذْهَبَ [يَرْمَ]
	يَأْتِيَ [يَأْتِيَ]، يَأْتِيَ [يَأْتِيَ]

1 The Present Subjunctive which is frequently used in Farsi is formed by prefixing the present stem with the prefix - be - (or - bi when the stem begins with a vowel other than /i/) and adding the conjugational endings. By itself it has the meaning of doubt or uncertainty. That is it indicates an action in the present time or future which may or may not happen. It is therefore generally used 1) as a dependent verb in such constructions as می‌خواهم بروم I want to go می‌روم بخرم I am going to buy می‌توانم بخورم I can eat etc. in which the second action is dependent on the first 2) after words such as اگر If باید must شاید perhaps and the like. It can however be used independently only in the shape of Interrogative or Imperative e.g. بخورم (can) I eat? بروم (let's) go. Notice that both verbs should be conjugated. 2 See footnote 1 book 1 P 104 3 The subjunctive is made negative by replacing be- or bi with ne-

at present at the moment	مَعْلَاً (= يَعْلَى)	must, should have to	بَانَد
relatively	سَسَاً (= يَسَسَى)	if	اَكْر
except	حُرْ / حُرْ	possible	مُمْكِن
etc	وَ حُرْ اَن	possibility	اِمْكَان
etc	وَ عِيره	coming future	اَمْدَه
to be able	تَوَاسَس	cut	تُرْدَه
to cook	پُحَسَ	cooked	پُحَه
to pour	رِجَسَ	covered	پوشده
to cut	تُرْدَن	wherever	هَرَا / هَر كُحَا
to wear, to put on to cover	پُوسْدَن	whenever	هَر مَوْع / هَر وَف
to tie, to shut	تَسَسَ	whatever	هَر قَدَر / هَر چَه [هَر حَى]
to hit, to strike	رَدَن	as soon as possible	هَر چَه رُودَتَر
to talk, to speak	حَرْف رَدَن	a little, some	بِك حُرْدَه [بِه حُورْدَه]
to do, to accomplish	كَرْدَن	because since, as	چُون

I know (how) to cook                      مں تَکَدِمَ آشپزی بِکُم  
 They do not know how to cook Indian dish    اُنہا تَکَدِ سسَدِ عَدایِ ہِندی بِتَرَد  
 سَمّا حَہ حِرہائی تَکَدَد [تَکَدِس] بِتَرَد [تَرَس]؟

## تَمَرِی چَہل و سَومُ

بِہ فارسی سَومَد

- 1 (I) want to write a letter to my brother-in-law<sup>3</sup>
- 2 He does not know where to go to
- 3 (I) do not know where I am going (= I go) to
- 4 (You) must write the article
- 5 (You) can go wherever (you) want (= wherever                      )
- 6 We can see the doctor whenever (we) wish
- 7 They can eat whatever (they) want
- 8 (I) will give you (sing ) whichever (you) want
- 9 (you) can see whoever<sup>4</sup> (you) like (= want)
- 10 (She) can sit on that chair near the window if (she) likes

---

1 The word تَکَدِ familiar is only used with the verb بودی or the to-be endings (see book 1 p 67) to give the meaning of to know eg مں اُتری تَکَدِ I know cooking This construction is however rather colloquial  
 2 Indian

## هر يې چهل و دوُم

يشنود و بکار کيد

مصدر	ستاک گدسته	ساکِ حال
بوايست	توايست [بويست]	توان [نوں]
نُحس	نُحِب	پَر
کُردن	کُرد	کُش

مسا<sup>۱</sup> می تواند [می بونه] عداهايِ خوب بَرَد [بَره]

You can not do this (= work) شما نمی توانید این کار را بکنید

ا شما نمی بوس این کار رو بکنس [

این کار را ناند بکنید

(I) ask you not todo this

خواهس می گم این کار را نکند

سما هر چه خواهس بکنید من این کاررو می گم

دسب شما دَرَد نکند [نکته]

امدوارم<sup>۲</sup> توانم [بوسم] یک کاری [به کاری] ترايان [تراون] بکنم

(I) hope to be able to do something (= a work) for you

کارِ سحی بود، هر چه کوبیس کردم نتوايستم بکنم

It was a hard task (= work) whatever (I) tried (I) was not able to do (it)

بو مَحور تودی آن [اون] کار را [رو] بکنی

You were not obliged to do that (= work)

1 A female name

2 I hope

داشتن ← داشته باش<sup>۱</sup>

I (may) be have	من باشم ، داسه بام
You (may) be have	تو باشی ، داشته باشی
She (may) be, have	او باشد ، داسه باشد
We (may) be, have	ما باشیم ، داشته باشیم
You (may) be, have	شما باشد ، داسه باشد
They (may) be, have	آنها باشند ، داشته باشند <sup>۲</sup>
You (sing ) be <sup>۱</sup> have <sup>۱</sup>	تو باش ، داشته باش
You (plu ) be <sup>۱</sup> have <sup>۱</sup>	شما باشید ، داسه باشید
	نباشم، نباشد، نداشته باشم، نداشته باشد <sup>۳</sup>

## تمرین چهل و پنجم

بماند و تکرار کند

Stay (= be) at home till I come      تو در خانه باش تا من بمانم [بمانم]

شما باید سَرِ ساعتِ هشتِ صبحِ سَرِ کارِ بان [بمانم] داشته باشید [بمانم]

You have to be at your work just at eight o'clock in the morning

1 The Imperative (see book 1 p 129) and Subjunctive forms of بودن to be and داسی to have are derived from باش (present stem of باشند to be an obsolete infinitive) That is باش is conjugated to make the imperative or the subjunctive of the verb بودن. With the verb داسی its past participle -داسه- is added to the imperative or subjunctive forms of بودن. 2 Notice that only the second part of the verb is conjugated. 3 The two verbs may be made negative by simply adding \_نا\_ to the first part of the verb

## تمرین چهل و چهارم

حاهایِ حالی را بُر کُشد

- ۱ هوا بُد اسب، مَحورَم (رفس)
- ۲ او ساند کاری تَراسان (نواسس، کردن)
- ۳ نَجه‌ها هر رور بَحْر حُمعه ناند نه مَدْرسه (رفس)
- ۴ مُمکِن اسب<sup>۱</sup> بِدَر رَم<sup>۲</sup> اِسب ار سَفَر (آمدن)
- ۵ سَمّا تَآند رِباد اسحا (ماندن)
- ۶ [مَمب اس نالُو رِباده مَن مِی‌بُوم اوون رو] (حرفیدن)
- ۷ [اُمَدواَرَم مَسو حائُم رو بویِ مِهموئی] (دیدن)
- ۸ امکاَن دارد<sup>۳</sup> درما بوفایی ما مَاند هَرچِه رود تَر نه ساجِل (شدن، رسیدن)
- ۹ [چِه کاری مِی‌بُوم تَراس<sup>۲</sup>] (کردن)
- ۱ [چِی مِی‌حواس (مَن) تَراوون] (آوردن)

1 (It) is possible

2 father in law

3 (It) is possible (= It has possibility)



تمرین چهل و ششم  
به فارسی نویسد

- 1 Can I see you tomorrow?
- 2 May I sit beside you?
- 3 Can he go with his friend?
- 4 [Can I eat a little of this cake?]
- 5 [Can (I) tell him something (= a thing)?]
- 6 Do we have to be at home?
- 7 (I) hope to see nobody except you
- 8 (I) hope you would have (= to have) good news for us
- 9 You must not eat anything except cooked spinach
- 10 Go (and) bring a cup of tea for me
- 11 Come (and) sit beside me
- 12 [Go (and) give her a little milk ]
- 13 You are not obliged to sit at<sup>1</sup> this table
- 14 [(I) may (= perhaps) give him some (= a little) money but (I) am not sure at present ]
- 15 The film is interesting (you) must see it

من نابد ار هَشبِ صُبحِ نا چهارِ تَعد ار طَهرِ سَریکارِ باشَم

I should be at work from eight in the morning till four in the afternoon

إمكان دارد [داره] یک [نه] تَقَرَّاسیانِ سَری چهارِ راهِ باشَد [باشه]

It is possible that a policeman be at the crossroads

مُمکِن اسب [مُمکِنه] حَرفِ شُما دُرُوس نباشَد [باشه]

(It) is possible that your word (may) not be correct

شاید کارَس عَلطِ باشَد [شاید کارش عَلطِ باشه]

His work might (= perhaps) be wrong

بِعَلاّ اس یک حُرَدِه [نه حورده] پَول را [رو] داشه باش، هَفَهْهُ اَنسَدِه نَفَهْه اش را

[رو] نه نو [بِهَب] می دَهَم [می دَم]

[مُمکِنه هِیچ حِی حُرَبون و نه حورده پَسَر نَداسه باشه]

سَاند اس کِتاب را داسه بَاسَم وَ شَاند هَم نَداشه بَاسَم،

دُرُوس بَی دَاسَم [بَی دَوسَم]

بَاید اس کِتاب را داشه باشَد، ولی مُطَمَین بَاسَم

إمكان دارد هِیچ کَس حُر او در حَابه نَاسَد

## تمرینِ چهل و هفتم سنوید و یکرار کسد

مصدر	ستاکی گذشته	ستاکی حال
ریختن	ریخت	ریز
نُریختن	نُریخت	نُری

- (I) was cutting the melon      داشتم حَرُورَه را می نُریختم<sup>۱</sup>  
 (I) cut my finger      انگشتم را نُریختم  
 داشتم حَرُورَه را می نُریختم که انگشتم را نُریختم

(I) was cutting the melon when (I) cut my finger

ار انگشتم حوَن داسب می آمد که دُکُتر رسید  
 شما داشسد [دانشس] هیدواَه [هیدویه] می نُریخسد [می نُریختس] که کارد دسِیتان  
 را [دَسِیتون رو] نُریخت  
 بو داشتنی هویج می حوردی که دَدَا نَت [دَدَوِیَب] شِیگست  
 و سکه سل آمد آنها چه کار داسسد می گردید [دانشس می کردس]؟  
 و می که رمیس لَرره آمد سما مَسعول چه کاری بودید؟  
 داشتم ار فایلمه بوی شُشقاب آش<sup>۲</sup> می ریختم که روی پاتم ریخت [که ریخت روی  
 پام]

و می که فَریده چایی می ریخت شما داسسد بوی سَمَاور آب می ریخسد

1 Unlike English the two verbs may be separated by elements such as objects adverbs etc  
 of soup

2 A kind

## درس یازدهم

۱۷

گذشته فعلی «داشتن» + گذشته استمراری فعلی اصلی ← گذشته با تمام  
Past Progressive Past Imperfect of the main verb Past tense of to have

I was going	من داشتم + می رفتم ← داشتم می رفتم
You were going	تو داسی می رفتی
He was going	او داس می رفت
We were going	ما داشیم می رفتیم
You were going	۴ شما داشد می رفتد [داشتس می رفتس]
They were going	آنها داشد می رفتد [داسس می رفتس]
I was not going	من نمی رفتم
	نمی رفتی، نمی رفت، نمی رفتیم، نمی رفتد، نمی رفتد

1 The Past Progressive indicates an action in the past which continued for some time but interrupted by another action: e.g. I had an accident when I was going to my office. It is formed by adding the simple past of داسی to have to the past imperfect (see P. 3) of the main verb. Remember that both verbs should be conjugated. The progressive form of the verb may not be made negative but the negative form of the past imperfect is used instead. However, the past progressive is rather colloquial. In the written style the imperfect is used.

## تمرین چهل و نهم

شما مشغول چه کاری بودید؟ = چه کار می‌کردید؟ = چه کار داشتید می‌کردید؟  
 من مشغول خرید<sup>۱</sup> بودم = خرید می‌کردم = داشتم خرید می‌کردم

حمله سارند

- سؤال وقتی که قطار به ایستگاه رسید، شما مشغول چه کاری بودید؟
- ۱ جواب (مشغول، دستهایم، وقتی که، آمد، بودم، قطار، من، شست)
  - س: وقتی که ریلرله آمد بچه‌ها چه کار می‌کردید؟
  - ۲ ج (باری، حیات، در، مشغول، بچه، بود، ها، ت، بد)
  - س وقتی که صاعقه آمد، حائمان چه کار می‌کرد؟
  - ۳ ح (در، آسری<sup>۲</sup>، آشپرخانه<sup>۳</sup>، او، بود، مشغول)
  - س مريم مشغول چه کاری بود که دستش را بُرد؟
  - ۴ ح [کارد، گرد، می، با، باری، او، داشت]
  - س موعی که برق رف، شوهریان چه کار می‌کرد؟
  - ۵ ح (شوهرم، در، بود، موعی، برو، رف، که، حمام)
  - س موعی که هواپیما به رمس شست، تو چه کار می‌کردی؟
  - ۶ ح (دستویی، وقتی، بو، من، که، هواپیما، بود، شست، ت، م)

1 shopping

2 cooking

3 kitchen

وہی کہ من نامہ می نوشتَم آنہا کتاب می خواندند  
وہی کہ من مشغولِ نوشتن بودم آنہا مشغول خواندن بودند

They were busy (= of) reading while I was busy (= of) writing

## تعریبِ چہل و ہشتَم

حاهایِ حالی را بُر کسد

۱ من داشد می برد

۲ بو می ربح

۳ او می برد

۴ ما می ربح

۵ شما می برد

۶ آنہا می ربح

۷ سما داستد فہوہ بویِ وِجان (ربح)

۸ فہوہ داشد رویِ رَمس (ربح)

۹ لطفاً یک حابیِ تَرایِ من (ربح)

۱ مِیَاسَتَم، مِیِ توانم چایِ حوں اَنگُشتم اسب (ربح، بردن)

۱۱ مُواطِبِ ناشد<sup>۱</sup> ان بیعِ جلیِ بر اسب [سرہ] مُعِکِ اسب [مُعِکِہ] دسیبان

را [دسیسون رو] (بردن)

۱۲ ان کارِدِ کُندِ هِجِ حر را (بردن)

1 Be careful!

اس حیایان همه حور معاره هست کتاب فروشی، عکاسی، حاضی، تَحاری، لباس فروشی، حواهر فروشی، دارو خانه، و خُر آن در معاره آفای اَحمدی<sup>۱</sup> تفریاً همه نوع سری دنده می شود حَقّری، نَعاع، نَره، اِسپاح، تُریچه، سر، گدو، نادحان، کَلَم، و غیره اس معاره مُسَرّیهای قَراوان دارد

## سری پناه و یگم

ناسخ سؤالهای زیر را به صورت جمله سوسند

- ۱ آراشگاه کُحاسب؟
- ۲ آیا حیایان کارگر همیشه حلوت است؟
- ۳ آیا در معاره سَری فروشی آفای احمدی موه هم هست؟
- ۴ کفاسی در کدام سَمبِ معاره آفای اَحمدی است؟
- ۵ آیا معاره پدر رِی حمید در یک کوچه نارنگ است؟
- ۶ پُمرِ سری در کدام طرفِ معاره است؟
- ۷ در عَقَبِ معاره حسب؟
- ۸ مَطَبِ دکر کحاسب؟
- ۹ چه نوع معاره‌هایی در حیایان کارگر دنده می‌شود؟
- ۱۰ چه نوع سَریهایی در اس معاره دنده می‌سود؟

س موفعی که در قول<sup>۱</sup> شماران سُند، شما حواب بودند با سدار؟

۷ ح (مَرْدُم، همه، بود، حواب، تَ ند)

س وقتی که کیشی به ساحل رسد، هوا حطور بود؟ و شما چه کاری کردید؟

۸ ح (آفاسی<sup>۲</sup>، بود، وَ، مَشْعُولِ، هوا، من، حَرَفِ رَدَن، با دوستم بودم)

س موفعی که شمار بی‌هوش شُد، دُکُتَر مَشْعُولِ چه کاری بود؟

۹ ح (با، دُکُتَر، حَرَفِ می‌رد، پَرَسار<sup>۳</sup>)

س موفعی که آبِ دَاع<sup>۴</sup> رویِ نَاشِ ریح، شما چه کار کردید؟

۱۰ ح (سَرَد، روی، آب، تَ س، باد، تَ م، ریح)

### تمرینِ پِیچاهُم

Read the following passage

قطعهٔ زیر را بخواند

### معارهٔ بَدَرِ زِیِ حَمید

بَدَرِیِ حَمید یک مَعاره سَری فُروشی دارد مَعاره‌آس در حَمایِ کارگر  
اسب جِلْوِ مَعاره یک باده‌رُو ناریک اسب چَد با دِرَحَبِ بُلَد<sup>۵</sup> هَم دَر حَلْوِ مَعاره  
هَسب<sup>۶</sup> دَر طَرَفِ راسب مَعاره یک دُگایِ موه فُروسی و در طرفِ چَپِ آن یک  
کَفَاشی اسب روبروی مَعاره، ان طرفِ<sup>۷</sup> حاسان، یک آراشگاه و یک مَسجد  
اسب رویِ مَعاره مَطَبِ یک دُکُتَر است، و شُبِ آن یک پُسمِ سَرس در عَقَبِ  
مَعاره یک مِرِ کوَحک دنده می‌شود، و یک صَدَلِی هَم پُسمِ میر اسب حاسان  
کارگر هَمسه شُلوع اسب فَقط صُبح رود مُمکِن اسب سِسا حَلَوَب ساسد در

1 A city in the south of Iran

2 sunny

3 nurse

4 hot

5 tall high

6 We

sometimes use singular verb forms for the plural inanimate subjects

7 The other side



## تمرین پنجاه و دوم

بشوند و تکرار کنند

مصدر	ستاکی گذشته	ستاکی حال
پوشیدن	پوشید	پوش
رَدَن	رَدَ	رَن
نَسَن	نَسَب	نَد

کفشهایش را پوشید و با عجله از خانه بیرون رفت

(He) wore his shoes and went out of the house in a hurry (= with hurry) ]

I am wearing my clothes دارم لباسهایم را می‌پوشم

Why do you hit this poor animal? چرا این حیوانِ بیچاره را می‌زنی؟

What is Jamshid up to? [خمسید مشغول چه کاری؟]

(He) is packing (= tying) [داره جمدوشش رو می‌بندد، چون فردا مسافره]

is suitcase because (he) is travelling (= he is a passenger) tomorrow

آهسته به در زد و به داخل اتاق رفتم

(I) knocked (= hit) the door gently and went in (= to the inside of the room)

What a sweet-smelling perfume you have used چه عطر خوشبویی زده‌ای!

Please shut the door behind your back لطفاً در را پشت سرتان ببندید

او نمی‌توانست درست راه برود چون بند کفشش را بسته بود

He was/is not able to walk properly because (he) had not tied his shoe-lace

He ground was covered زمین پوشیده از برف بود و باد سردی می‌آمد

With (= from) snow and a cold wind was blowing (= coming)

## درسِ دوازدهم

### ۱۸ حالِ فعلی «داشتن» + حالِ فعلی اصلی ← حالِ باتمام

Present  
progressive

Present tense of  
the main verb

Present tense of  
to have

I am going	دارم + می‌روم ← دارم می‌روم [می‌رم]	من
you are going	داری می‌روی [می‌ری]	تو
He is going	دارد [داره] می‌رود [می‌ره]	او
We are going	داریم می‌رویم [می‌ریم]	ما
You are going	دارید [دارس] می‌روید [می‌رس]	شما
They are going	دارند [دارن] می‌روند [می‌رن]	آنها

1 The present progressive which is frequently used mostly in the spoken style is formed by adding the present tense of داشتن to have to the present tense of the main verb. It denotes an action which is still in progress at the time we are talking about it. This tense may not be made negative but the negative form of the present tense is used instead.

- ۳ بو مَحوری (رَقَس)  
 ۱۴ ما تَابد (بِسْتَس)  
 ۱۵ بو شَابد (داسَس)  
 ۱۶ شما مَحور بسسد (حُورِدن)  
 ۱۷ آنها نَاید (فِرِسادَن)  
 ۱۸ او مُمکی اسب (فُروحَتَن)  
 ۱۹ شما تَابد (بِرِسدَن)  
 ۲ من می توانم (حِوانَدَن)

تعرین پَناه و پَنجُم  
 شَونِد و یَکَرار کِنِد

مُصاحبه<sup>۱</sup> با آقای طاهری  
 خَبرِگار<sup>۲</sup> سلام عَلَیکُم، یَنحشد، من خَبرِگار رادِئو هَسَم، برا نِه مُصاحبه  
 ناشما اومَدَم، اِچاره می دَس (= می دَهد)<sup>۳</sup>  
 طا حِواهِس می گُم،<sup>۴</sup> یَفر مَاس  
 ح مُمکیه خُودِبو رو مَعَرَفی کِنِد؟<sup>۵</sup>  
 طا مَن مُحمِد طاهری، شَعل<sup>۶</sup> بَخار<sup>۷</sup>  
 ح شُما حَند سال دارِند؟ و اَهل کُجا هَسِند؟<sup>۸</sup>  
 طا من پَنجاه و سِیس سال دارم، و اَهل ساری<sup>۹</sup> هَسَم  
 ح حن با نَچَه دارِند؟ شَعل نَچَه هاوَن چَه؟  
 طا من سه با پَسَر و نه دُختر دارم یَسَر تَر رُگَم ناره<sup>۱</sup> دُکُتر شدِه، یَسَر دُومَم  
 مُهَندِسی تَرفِه، دُخترَم سُوهر و دو با نَچَه کُوحک داره دَحِرم حانِه داره پَسَر

1 Interview	2 news correspondent	3 May I (= do you pe mit)?	4 by all means (= I
beg you)	5 Would you introduce yourself?	6 occupation job	7 carpenter 8
Where do you come from?	■ A city in the north of Iran	10 recently newly	

## تمرین پنجاه و سوم

به فارسی بنویسند

- 1 he is not able to tie his shoe-lace
- 2 (I) am packing my suitcases
- 3 Are (you) dressing for tonight's party?
- 4 Don't use this eau-de-Cologne because (it) has not a good scent
- 5 What a nice perfume (she) has put on!
- 6 My son is wearing his socks
- 7 The door of his room was always shut
- 8 That cruel man is hitting his son
- 9 This child is still too young (= very small), so (he) can't wear his clothes (by) himself
- 10 Knock the door first, then<sup>1</sup> enter the room

## تمرین پنجاه و چهارم

جای خالی را پر کنید

- |                |                      |
|----------------|----------------------|
| ۱ دارم (آورده) | ۷ داشتم (نورده)      |
| ۲ داری (سیده)  | ۸ داشتی (آمدن)       |
| ۳ دارد (گفت)   | ۹ می‌فهمیدم          |
| ۴ داریم (ست)   | ۱۰ دارند (دندن)      |
| ۵ می‌نویسد     | ۱۱ می‌نماید (نرسیدن) |
| ۶ می‌نویسند    | ۱۲ می‌تواند (خواندن) |

دوسامون می‌ریم، گاهی هم مهمون داریم سَجّه‌ها و تَوّه<sup>۱</sup> هامون می‌آن

پیسیمون

ح آفای طاهری، پام<sup>۲</sup> سما تراخوونا (= حَوانها) چه؟  
 طا اولاً<sup>۳</sup> هج وهب حُدا رو فراموس نکس<sup>۴</sup>، ثاساً<sup>۵</sup> ار کار ترَس و نا  
 می‌نوس<sup>۶</sup> کار و بلاش<sup>۷</sup> نکس  
 ح مُتَشکَّرَم آفای طاهری، مَوْق ناسید<sup>۸</sup> حُدا حافظ

تمرین پَنجاه و شِشُم

سوالهای زیر را به صورتِ حمله جواب دهد

- ۱ سین آفای طاهری چقدر است
- ۲ شعل پسرِ دُوم او چیست؟
- ۳ آفای طاهری حَند نوه دارد؟
- ۴ سعل پدر آفای طاهری چه بود؟
- ۵ آفای طاهری در کدام شهر مُنَوَلد شد؟
- ۶ آفای طاهری با سواد است یا بی‌سواد؟
- ۷ بعد از سرباری، آفای طاهری چه کار کرد؟
- ۸ آفای طاهری چطور آدمی است؟ تَرکار است یا سَل<sup>۹</sup>؟
- ۹ در کارخانه طاهری حَند کارگر کار می‌کند؟
- ۱ آفای طاهری چه نامی برای حَوانها پِرساد؟

1 grandchild

2 message

3 firstly

4 (They should) never forget God

5 secondly

6 As much as (they) can

7 struggle

8 May you be successful I wish

your success

9 age

10 lazy

کوچکم هور درس می‌خونه، رشتهٔ سیمی<sup>۲</sup>

ح لطفاً به خورده ار<sup>۳</sup> خودتون حرف بزنید

طا من در به خانوادهٔ بساً فقیر به دُنا اومدم پدرم کفّاش بود درآمد زیادی

نداشت ما سَح با خواهر و برادر بودیم من پسر بزرگِ خانواده بودم و

مَحسور بودم به پدرم کمک نکتم پدرم من رو به تَحاری ورساد چُون کفّاشی

رو دوست نداشتم<sup>۴</sup> رورا (= رورها) می‌رفتم کار و سَا درس می‌خوندم

دسَلِمِ مُوسَطَه<sup>۵</sup> رو گرفتم و بعد رفتم سَر باری بعد از خدمتِ سَر باری<sup>۶</sup>، به

کارگاه<sup>۷</sup> کو حِک ترا خودم دُرُس کردم<sup>۸</sup> و شروع کردم<sup>۹</sup> به کار اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ<sup>۱</sup>

رور به رور<sup>۱۱</sup> کارم بهتر شد و درآمدِ سَری داشتم حَرِج<sup>۱۲</sup> سَماعِ حوِیوade

رُو می‌دادم چُون پدرم سر سُدّه بود ویمی بوسب (= یمی نوایسب) کار نُکّه

تَعْدِها<sup>۱۳</sup> با کوشِش<sup>۱۴</sup> و کار زیاد مَوْفِی سُدَم<sup>۱۵</sup> به کار حوِنه (= کارخانه)<sup>۱۶</sup>

تَحاری نَأسس نُکَم<sup>۱۷</sup> اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ امروز سو اس کار حوِنه بس ار<sup>۱۸</sup> صد و

سبب تَفَر کارگر<sup>۱۹</sup> کار می‌کُن

ح سَرگُذَسِب<sup>۲</sup> حَالِی دارید افای طَاهِرِی، سُمَا اَدَمِ مَوْفِی<sup>۲۱</sup> هَسِید حَلا

بِفَر مَاس اَوَاقِ قَرَاعَتِ<sup>۲۲</sup> رو حه طور می‌گذروس (= می‌گذرانند)<sup>۲۳</sup>

طا مَعْمُولاً کات و رور نامه می‌خونم، یلور بون تماشا می‌کنم<sup>۲۴</sup> گاهی می‌رم

مَسْحِد، گاهی با حائِم می‌رم پارک<sup>۲۵</sup>، گاهی به دیدنِ هَامِیلا (= هَامِیلهَا)<sup>۲۶</sup> و

1 branch	2 chemistry	3 about	4 (I) didn't like	5 secondary school
diploma	6 military service	7 workshop	8 (I) made	9 (I) started
10 Thank Heaven	11 day by day	12 expense	expenditure	13 later on
14 effort	15 (I) succeeded	16 factory	17 (I) establish	18 more than
19 workman worker	20 antecedents	21 successful	22 leisure time	23 How
do you spend your leisure time?	24 (I) watch	25 park	26 relatives	

to think	فِکَر کَرْدَن	ground, land floor	رَمَس [رِمْس]
thank	سَنَکُر	mountain	کُوه
to thank	سَنَکُر کَرْدَن	hill	بِه
watch	نَماشَا	bone [اُسُحُوں] (= اُسُحَاں)	اُسُحُوں
to watch	نَماشَا کَرْدَن	throat	گَلُو
marriage	اِرْدِوَاح	knee	رَاو
to marry	اِرْدِوَاح کَرْدَن	stair	پِلَه
beginning start	سُرُوع	pail	سَطَل
to begin to start	سُرُوع کَرْدَن	rubbish	اَسْعَال
help assistance	کُْمَک	dustbin	سَطَلِ اَسْعَال
to help	کُْمَک کَرْدَن	glasses	عِیْک
effort	کُوشِش	lighter	مِدَک
to try	کُوشِش کَرْدَن	cigarette	سِگَار
permission	اِحَارَه	matches	کَرِب
to permit	اِحَارَه دَاَدَن	wood	حُوب
lost	گُم	repair workshop (for car)	بِعمَر گَاه
to loose	گُم کَرْدَن	to catch cold	سَرْمَا حُورْدَن
apparent evident	پیدا	request	حَوَاهِش
to find to recover	پیدا کَرْدَن	to request to ask	حَوَاهِش کَرْدَن
dark	مَارِک	conversation	صُحْبَت
light	رُوشَن	to talk to speak	صُحْبَت کَرْدَن
to put on to turn on	رُوشَن کَرْدَن	thought	فِکَر

## فصل پنجم

### واژگان

tax	مالیات	devotion	پداکاری
relation	رِسَب	self-sacrifice	اشار
surprise, wonder	تَعَجُّب	kindness	مِهْرَبانی [مِهْرَنوئی]
laugh	حَدَه	medical treatment	مُعالِجه
cry weeping	گِرِه	studying, reading	مُطالعه
grief, sorrow	عُصَه	physician doctor	پرسک
obstinacy anger	لَح	scientist, scholar	داسمَد
anger grudge	حرص	precision attention	دِه
force violence	رور	interest, concern	عَلاقَه
pity	حِیف	progress	پیشرف
shame, disgrace	عار	library	کِتابخانه [کِتابخونه]
memory	یاد	experience	نَحْرِه
enough	نَس	result	نَسخه
fire	آش [آش]	behaviour	رِفار
fire-brigade	آشِشایی	fear	رَس
sun	خورشید	law	قانون



shortly	به رودی	alone lonely only	تنها
rapidly quickly	به سُرْعَت	not only	نه تنها/ به فقط
gradually	به تدریج	but perhaps	بلکه
gratuitously	به رایگان	at all by no means	أصلاً (= أصلی)
about, concerning	دَر باره	incidentally	إِثْفاً (= إِثْفاً)
about concerning	راجع به	towards	به طَرَفِ

amazed, astonished	ماب	off	حاموس
dry	حُشک	to put out	حاموش کردن
liar	دُرُوعگو	to switch off	
hypocrite	دُورو	to calm down	آرام کردن
selfish	خُودخواه	pain ache	درد
favourite	دِلخواه	to ache	درد کردن
ignorant	نادان [نادون]	to play	باری کردن
out of order destroyed,	حَراب	correct right honest	دُرُست
spoilt		to make to mend	دُرُست کردن
dishonest, incorrect	بادرُست	to repair, to arrange	
untrue		accident	بصادف
uncomfortable, worried,	ناراحب	to have accident	بصادف کردن
embarrassed		to put, to let to allow	گُذاشتن
worried, anxious	بِگراں	to burn	سُوحتن
witty jovial (person)	سُوح	to fall	اُفادن
funny	بامَرّه	to throw	اُبداحتن
lazy	نَسل [نَمَل]	various	گوناگون
needy poor	مُحتاح	famous	مَشهور
timid	نرسو	well-known	مَعروف
mean, humble	پَسب	skilful, skilled	ماهِر
hostile	حَصمانه	violet (colour)	تَفس (رَنگ)
fortunately	خُوسَحابه	happy pleasant	خُوش

فِعْل	اِسْم / صِفَت
بودن	یاد، عَصَه، سرد، گرم، تَشنه، گُرُسِه، سَحاب، نَس
سُدن	عَصَه، سَرَد، گَرَم، بِسِه، گُرُسِه
گِرِفَن	عَصَه، حَده، گَرِه، دَرَد، حَواب، لَح، حِرص
آمَدَن	یاد، حُوس، نَد، دَرَد، حَواب، حِف، رور
نُردَن	حَواب، ماب
رَدَن	ماب، حُسک
رَفَن	یاد

تمرین نِجَاه و هَفْتُم  
بِشَوَد و بَکَرار کبید

مِ اَر آدَمَهاى [آدَمای] دُرُوغگو و دُورَو أَصلاً حُوشَمِ مِی آید [مِی آد]

I do not like liars (=lie telling persons) and hypocrites at all

شما اَر آدَمِ خُودحِواهِ و بادان حُوسِیان [حُوسِیون] مِی آید [مِی آد]؟

Do you like selfish and foolish people?

بِه بِها حُوشَمِ مِی آید [مِی آد] نَلکِه حِلی هَم نَدَمِ مِی آید [مِی آد]

Not only (I) do not like (them) but (I) dislike (them) very much too

هَب کَس اَر فداکاری و اِمار نَدَسِ مِی آید

Nobody dislikes devotion and self-sacrifice

## درسی سیردهم

### ۱۹ صِفَت/ اِسْم + صَمِیرِ مَفْعُولی + اِعل'

I am cold      مَن سَرْد + مَ + اَسْم ← سَرْدَم اَسْم [سَرْدَمَه]

You felt (= were) hot      مَو گَرْم + مَ + اَسْم ← گَرْمَم [گَرْمَم] بُوْد

He became thirsty      اَو یَسَه + مَ + سَ + سُد ← یَسَه اَش سُد

Ma ghusse + -- Ma [مَو] + یَسَب ← گُرسَه ما [گُرسَمَو] یَسَب

We are not hungry

سُما دَرْد + مَ + نا [مَو] + آمَد ← دَرْدِیا [دَرْدِیَو] آمَد

You were hurt (= you felt pain)

آها حَده + مَ + شَا [مَ شَو] + مِی گِیرَد ← حَده شَا [حَدَشَو] مِی گِیرَد

They are about to laugh they feel like laughing

1 The construction involves the use of a noun or an adjective added to the objective pronouns plus a verb which altogether make a complete sentence implying a modification in the previous situation. But there are only certain nouns, adjectives and verbs which can be put into this construction. They are shown in the table above. Notice that only the third person singular of the verb should be used.

## تمرین پناه و هشتم حاهای حالی را تر کند

- ۱ او هیچ چیز نادر (آمدن)
- ۲ سما همه حر نادره
- ۳ مناسباً د اسم نادر یعنی (م، آمدن، شما)
- ۴ آنها یکی گرسنه می ؟
- ۵ [سما سرد د ] (ش، اصلاً، شدن)
- ۶ رود ناس، مهمانها سان (بودن، گرسنه)
- ۷ یگران ناس،<sup>۱</sup> من موقع راندگی حواء (گرفتن)
- ۸ [پسر داره حواء می ] (نردن، سما، ش)
- ۹ نادر حی گفته (م، فتن، سم)
- ۱۰ نظیر شما، او سرد ؟ (بودن، نه، ش)
- ۱۱ نه سردس بلکه گره هم (بودن، نهها)
- ۱۲ او رود حده می (حلی)
- ۱۳ من از رنگ خوش د (سفش)
- ۱۴ او خواندن از پوشش ش (بستر، از، خوش)
- ۱۵ من از تنل حلی (بد، آدم)

1 Be quick! hurry up!

2 Don't worry

ار کارهای او گاهی لَحَم / جِرَصَم می‌گردد [می‌گره]

(I) sometimes get mad at (= from) his deeds

مُواطِب باش مَوْعِ رانندگی<sup>۱</sup> حَوَات [حَوَاتِب] تَرَد [تَرَه] / نَگَرَد [نَگره]

Be careful not to feel like sleeping when driving

ار شَسَدِ اس حَرِ ناگوار<sup>۲</sup> بِگَرَه‌آش گَرَف

(She) started crying at this unpleasant news (= at hearing this )

او هَبُور مَرِص اسب [مَرِصَه] وَتَمَاتَد رِیاد مَوِه نُحُورَد [نُحُورَه] روری یک دانه

[به دونه] گُلانی تَسَس اسب [سَیشَه]

He is still sick and must not eat too much fruit One pear a day is enough (for) him

بَادَم بَیْس کُحَا سَمَا را دَیده‌آم

(I) don't remember where (I) have seen you

بَادِیان [بَادِیون] می‌آند [می‌آد] سَالِ گُذَسَه به مِی حَه [چی] کُفَسَد [کُفَس]؟

Do (you) remember what (you) told me last year?

تَحِر، مُبَاسَافَه بَادَم رَهه اسب [رَهه]

No unfortunately (I) have forgotten (it) (= it has gone from my memory)

نَحَه با اس لَحَطَه کُرسَه‌آش شَدَه اسب

The child has not become hungry up to this moment

جیلی سَحَسَّ اسب [سَحِشَه] اِس رَاهِ دَرار را [رُو] هَرُ رور پاده بِرَوَد [بِرَه]  
(It is hard (for) him to walk (= to go on foot) this long way every day

[می‌دویم چرا امشب حوالم نمی‌آد]

(I) don't know why (I) don't feel like sleeping tonight

معضی ار آدمهای [آدمای] با دُرُسب روپِساں [روپِسون] می‌آند [می‌آد] مالاب  
بدهد [بَدَن]

It is a hard task (= it is a force) for some of the dishonest people to pay (= to  
give) tax

### تمرین سَصَنَم

حاهای حالی را پُر کند

۱ او مَوْع حُدا حَافِطی<sup>۱</sup> گِره

۲ شُما مَعْمولاً ار عَصَه می (چی، گِرس)

۳ ار رِفار او یَسَب نه پَسَر اصلاً خُوشِ یعی (م، م، س)

۴ [چرا چیری نمی‌گی؟ حراما، ؟ ما تُو هَسَم]

۵ ار تَعَب م تُوَد (حُشک)

۶ جِیف می ماشی م ش را بِرُوش (م، د، ش، فَسَگ)

۷ کارمندا رِفارِ رُسی نَد آمَد (اداره، حَسِب، ار، هَمه)

۸ تَمام ها مِهمای خُوش (ار، دَسب، مِهمان)

۹ ناند دابی [بِدوبی] که ار حَصمانه شان (رِفارِ مَرْدَم، نَد)

۱ [هَمس<sup>۲</sup> مقدار<sup>۳</sup> پول م، بیشتر می‌خواه] (م، م، س)

1 farewell saying good bye

2 towards (= related to)

3 the same

4 quantity amount

## تمرین پَسَاح و نُہم بِسُوَند و تِکْرا ر کُند

ار برس حُسْکَم رَد (I) was stunned (= dried) with fear

با بُو هِسَم، چِرا مائِب [مائِب] تُرْدِه اسِب [تُرْدِه] / رَدِه اسِب [رَدِه]؟

(I) am talking to you (= I am with you) why are you (= have you been) amazed?

[هَرَوَف کِه / وَفِی کِه اِین بَچِه تَسَم رُو می بَسِم حِلِی عِصَم (= عَصَه آم) می شِه / می گِرِه]

(I) feel sad whenever (I) see this orphan child

[بِسَم، وَفِی کِه بُول نَداری عِصَه؟]

Let me see! Are (you) sad when you (sing) don't have money?

رَبْها [رَبْها] مَعْمُولاً حِلِی رُود گِرِه سَاں [گِرِه سَوِی] می گِیرَد [می گِرِه] ولی مَرْدِها  
أَعْلَب دِبَر گِرِه می کُند<sup>۳</sup>

Women usually start crying very quickly (= soon) but men often hardly cry (= cry late)

مَنْصُور<sup>۴</sup> آدَم سُوْحی اسِب [سُوْحِه]، حَرَفْهَایِ [حَرَفْایِ] نَامَرَه می رَند [می رِه]،  
ار حَرَفْهَاش [حَرَفْاس] حَدَه آم [حَدَم] می گُرد [می گِرِه]

Mansur is a witty person, he has (= hits) funny talks, (I) feel like laughing by  
(= from) his talks

مِن حِیَم می آند [می آد] اِس حَانه را [حَوْنِدِرُو] بَرُوسَم

(I) feel pity to sell this house

1 orphan

2 Tell me let me see

3 گِرِه کُردن = to cry

4 A male name



## درس چهاردهم

### ۲۰. کُحَا؟ / اِیْحَا / کِی؟ + صَمِیرهایِ مِلْکِی

Possessive pronouns      who? this part/which part?

Which part of your (body)?      کُحَا + ب ————— کُحَاَبْ [کحَاب؟]

This part of my (body)      اِیْحَا + م ————— اِیْحَاَم [ایْحَام؟]

Which relative of yours?      کِی + یَاَن [یِ یوَن] ————— کِی یَاَن [کِی یوَن؟]

### تمرینِ شَصِت و دُوم

شَوِید و یَکَرار کَند

کُحَاَسَاَن [کُحَاوَن] دَرَد مِی کُند [مِی کُنه؟]

اِیْحَاَش [اِیْحَاَس] رَحْم سُدّه

اِس آفَا حَه یَسِی بَا سَمَا دَارَند [دَارَن؟]

اِس آفَا کِی یَاَن هَسَند [کِی یوَن؟]

اِشَاَن [اِشَوَن] عَمَوِی مَن هَسَند [هَسَن؟]

---

1 See footnote 1, P 104, book 1

## تمرین شخصت و پیغم

به فارسی بنویسید

- 1 (I) remember your name
- 2 [(He) doesn't remember what (I) told him (= to him) ]
- 3 (She) was very thirsty
- 4 We are hungry
- 5 Don't worry (= don't be worried) (you) won't be (= become) cold
- 6 (I) feel like sleeping
- 7 (He) was hurt
- 8 [(I) am hurt ]
- 9 Why do (you) feel like laughing?
- 10 [What did (you) feel like laughing by? (= from what)]
- 11 (I) never forget (your) kindness
- 12 Wait<sup>1</sup> a few moments (I) am remembering it (= it is coming (to) my mind)
- 13 [(He) is being cold (= he is becoming ) ]
- 14 [I like him ]
- 15 People dislike (a) timid person

## تمرین شصت و چهارم

بشنوید و بکُتار کُتد

مصدر	ستاکِ گُذشتِه	ستاکِ حال
گُذاسَن	گُداشت	گُدار
سُوحَن	سُوح	سُور
اُفادن	اُفاد	اُف
اُنداحَن	اُنداح	اُندار

سُفابها را رویِ مَر می‌گُدارَم [می‌رارَم] (I) put the plates on the table  
 اس شلوارِ هُتور حُوب اسب [حُوبه]، می‌گُدارَم [می‌رارَم] آسرا [اوسرو] دور  
 سانداری<sup>1</sup> [بِداری]

This (pair of) trousers is still good (I) don't let you throw it away

عِشکِمان را [عِشکِمن رو] رویِ رَمینِ نَگُدارید [نَراس]، مُمکِن اسب [مُمکِنه]  
 روس [روس] یا نَگُدارید [نَراس]

Do not put your glasses on the floor (they) may put foot on it

Let me go نَگُدارید [نَراس] رَوم [رَوم]

Dry wood burns easily حُوبِ حُسکِ آسان [آسون] سَ سَورَد [می‌سوره]  
 و می‌کِه آتشِ سانی اُمد [اومد] تمامِ حابه [حُوبه] دَر آتش [بُوش] سَوحه بود

When the fire brigade arrived (= came) all of the house had burnt in the fire

---

<sup>1</sup> دور انداختن = to throw away

کُحایِ بایان [پانوں] ماراحب اسب [ماراحه]؟  
چند رور اسب که [چن روره] رانوتَم [رانوم] جیلی دَرِد می کُند [می کُنه]، أَصلاً  
یمی نَوَاتَم [یمی نوتَم] راهِ یَرَوَم [یرَم]  
یمی دَاتَم [یمی دوتَم] کُحایِ ماشَتَم حَرَاب اسب [حَراه]؟  
سِبَلِ کُحایِ سهر را [رُو] حَرَاب کُرد؟  
نه می بگویند [بگند] کُحایِ کار حَرَاب اسب

### تمرینِ شَصَت و سِوَم

حاهایِ حالی را بُر کُند

(کحاه، اسحا، چه<sup>۱</sup>، کی؟)

- ۱ [سَحسد حاتم، یون ار سَفَر اوَمَدَه؟]
- ۲ [آفایِ دُکُتر، ار دیرور پام درد می کُنه]
- ۳ [رُو یا آب و صابون خوب بِشورید]
- ۴ [امروز کمی ماراحسد، یونه؟]
- ۵ [رِلِرِلَه حونه اس رو حَرَاب کُردَه؟]
- ۶ [آفایِ حَاط<sup>۲</sup>، کُتَم حَراه، دُرُشیش بُکُش لطفاً]
- ۷ [یمی دوتَم آفایِ کثائی امروز سون بود حالِ حُوسی نداشت]
- ۸ [این فانوں در دُیا هس؟]
- ۹ [گُلوتون رَحمه؟]
- ۱ [اس دُحتر حاتم بِسَتی یا سِرورس<sup>۳</sup> داره؟ شه؟]

1 See p 13

2 tellor

3 A male name

- ۷ [ ] عَدَاش را (گُداشس، حُورِدن)  
 ۸ اس بَحّه ار کُحا اسب؟ (أفادَن)  
 ۹ مَد را بوي حابی [ ] (أَداحس)  
 ۱ آنها می (أفادَن، أَداحس، سوحس، گُداَسس)

## تمرین شصت و ششم

به فارسی پیوسد

- 1 [Let (him) sit beside you (sing ) ]
- 2 put this heavy box<sup>1</sup> on the floor
- 3 She has put her right hand on her left eye
- 4 (I) don't let you buy that very expensive car
- 5 [That animal doesn't let anybody get (=become) near to it ]
- 6 She never lets her daughter buy so much rubbish
- 7 [They don't let me do this (= this work) ]
- 8 I am thirsty please let (me) drink (– eat) some water
- 9 [He feels like sleeping let (him) sleep a little ]
- 10 (I) never let (you, sing ) do it
- 11 Let (them) put their things on the table
- 12 [Let (me) put (my) money in the bank ]
- 13 Let (him) watch the film
- 14 Let (them) do whatever (they) like (= want)

صبحِ امروز انگشتم را [رُو] با بیع بُردَم، حالا دارد می‌سوزَد [داره می‌سوره]

(I) cut my finger with (a) blade this morning (it) is burning now

لوان از دَسَس [دسِش] به رَمَس اُفاد و شِکَس

The glass fell from her hand to the floor and broke

مواظِبِ ناسدِ سمار / مَرِصِ ار نَحَبِ نُفَد (= نَأْفَد) [نُفَه] چوَن اِمکان دارد  
[داره] اُسُحوانِ [اُسُحوَن] پَاسِ [ناش] اِشکَد [سِکَه]

Take care (= be careful) the patient not to fall from the bed because the  
bone of his leg might break

او هِج چِر را [هَیج حِی رُو] دورِ مِی آدَارد [بِمیداره]

She doesn't throw anything (= nothing) away

اِس موه‌هایِ حَراب را [رُو] بویِ [نو] سَطَلِ اَسعالِ سَآدار [سدار]

Throw this bad fruit (= fruit<sup>c</sup>) in the dustbin

تَریسِ سَست و پَیخُم

حاهایِ حالی را پُر کند

۱ حَسَم دارد (سوحس)

۲ اِمی رارَم سَما [اُفادَن]

۳ [ ] مِ سُمارةِ یَلُفِ نَان را (کُداسِ یوشَن)

۴ تَرَس، اِمی گُدارَد [ ] نَچَه ار پَلَه [ ] (اُفادَن)

۵ دارم (اُفادَن، سوحس، گُداسَس، انداحس)

۶ داسب و لی گِرَد (اُفادَن، سَس، م)

احمدی بدوین ماشین مُشکله، بَست؟<sup>۱</sup>  
 فران ار کُدم طَرَف می‌رس؟  
 احمدی به طَرَف حیابوین حَاط می‌رم  
 فران شَدم آفای حَمدی مَرِصَن چِشویه؟  
 احمدی چِر مُهَمّی بیس سَرمَا حورده  
 فران لطفاً سَلام مَن رو به اسون پَرسوس (= پَرسایید)<sup>۲</sup>

مَرمَن شَخت و هَشتَم  
 به سُوآلِهای رَبر حَوَاب دَهد

- ۱ آفای آحمدی کُجا می‌رَفت؟
- ۲ چرا آفای آحمدی پَناده می‌رَفت؟
- ۳ چرا مَاسِی او حَرَاب بود؟
- ۴ انا فران مَاسِی داشب؟
- ۵ آحمدی به کُدام سَمَت می‌رَفت؟
- ۶ نام دوسِبِ آحمدی چِه بود؟
- ۷ به نَظَرِ سَما حانهُ دوسِبِ آفای آحمدی در کُدام حَناان اسب؟
- ۸ به نَظَرِ سَما فران تَچَه دارد؟
- ۹ انا فران آفای حَمدی را می‌شِباح؟
- ۱۰ فران حَه شَیسه بود؟

1 (It) is difficult without (a) car, isn't it?

2 Give him my regards

- 15 Let (us) put our clothes on
- 16 In front of me
- 17 Behind him, behind his back
- 18 In the back of the car
- 19 The sun is behind the clouds
- 20 Above the mountain up the mountain
- 21 Down the hill, below the hill
- 22 She is not coming towards you
- 23 Go (to) the front a little, go ahead
- 24 Why did you (sing ) go (= have you gone) up the tree?
- 25 Because (I) didn't want (you) to see me
- 26 Come down immediately

تحریریں شصت و ہفت

یسوید و یکرار کید

قران سلام آفای احمدی، حالوں چطورہ؟

احمدی سلام، صُب نہحر، حالِ سما چطورہ؟ بچہہا حوس؟

قران جلی مَمون کُحا دارس میرس؟

احمدی میرم آفای حمیدی رو یسم

قران چرا سادہ؟

احمدی ماشسم حَراہ ترور تصادف کردم

قران اِتفاً ماسی مَم حَراہ، تُردمیش تعمیرگاہ



## تمرین سَمَت و نُهَم

سَوید و یَکَرار کَند

What are you thinking about (= to what are )? [می‌کُشد]؟

Don't think (about) it فکرش را [فِکِرس رو] نَکُنْ

(I) don't think (I) could speak with him فِکِری می‌کَند [نَویم] یا اوصُحِبْ کُنتُم

اسامد روری چهارده ساعَت کارِ سَدید می‌کُند [می‌کُنه]

(My) professor does intensive work, fourteen hours a day

(I) beg you to help him خواهش می‌کُند کُمتَکَش کُند / به او کُمتَک کَند

خواهش می‌کُند اسحا صُحِبْ نَکَند

Please don't talk here (= I ask you not to speak here)

He gave (= did) me (= to me) a great help او کُمتَک نُرُگی به من کُرد

What are (you) doing (= what work are ) here? اسحا دارِند چه کار می‌کَند؟

What do (you) want here? (= what work do you have here?) اسحا چه کار دارِند؟

Whom do (you) want (= with whom do you have work)? با کی کار دارِند؟

Whom do (you) work with? با کی کار می‌کُند؟

او در کُدام کارخانه کار می‌کَند؟ [او بو کُدوم کارخونه کار می‌کُنه؟]

In which factory does he work?

احاره می‌دهد [احاره می‌دس] اس کار را [رُو] تَراِس [تَراِون] یَکُنتُم [نُکُنتُم]؟

Do you permit me to do this (= work) for you?

پدر سما به هِج کُنتَ احاره یَمی‌داد که تراش کاری یَکُند

Your father would not (= did not) permit anybody to do anything (= a work)

for him

## درس پانزدهم

۲۱    اِسْم / صِفَت / حَرْفِ اِصْافَه + فِعْل    ←    فِعْل مَرْکَب<sup>۱</sup>  
 Noun    Adjective    preposition    verb    Compound verb

اِحَارَه    +    دادَن    ←    اِحَارَه دادَن  
 کار    +    کَرَدَن    ←    کار کَرَدَن  
 حَواهِس    +    کَرَدَن    ←    حَواهِس کَرَدَن  
 صُحْبَت    +    کَرَدَن    ←    صُحْبَت کَرَدَن  
 فِکَر    +    کَرَدَن    ←    فِکَر کَرَدَن  
 کُتْمَک    +    کَرَدَن    ←    کُتْمَک کَرَدَن

<sup>1</sup> A great number of Persian verbal expressions are rendered by a combination of a noun or an adjective or preposition or even a phrase and a simple verb with the general sense of to do to have to give to eat etc. Compound verbs form all the tenses and only the verbal part is conjugated or made negative so the non-verbal half always remains unchanged. The verbal element also receives the verbal prefixes such as می (mi) or (na ne) etc.

The prefix (be-) is sometimes omitted particularly when the verbal element is to do. While the two parts of a compound verb constitute one single expression they may be separated from one another by the objective pronouns (see p. 57) and when the first part is a noun or an adjective some other elements such as nouns adjectives or adverbs may intervene as well.

Some of the commoner verbs used in the formation of compound verbs are: کَرَدَن to do نمودَن to show to do (mostly in written style) دَاَسَن to have بَدَن to become گَسَن to turn to become (usually in written style) دادَن to give خَوَرَدَن to eat زدَن to strike کَسَدَن to pull  
 دیدَن to see

## میری ہفتاد ویگم

بہ فارسی بوسند

- 1 Have (you) thought about it?
- 2 He had already thought about it
- 3 (I) don't think (I) can
- 4 Think a bit (= a little) more about it
- 5 We are thinking
- 6 She never thinks about anything
- 7 Go and thank him
- 8 They have not thanked me (= of me) yet
- 9 The children were watching television
- 10 Have (you) put the lights off?
- 11 When did she lose her money?
- 12 (I) ask you not to do that (= that work)
- 13 Do not play in this room
- 14 We had put all the lights on
- 15 (I) don't know who to speak with
- 16 Who is she talking to (= with)?

## تمرین هفتادَم

حاهای حالی را بُر کید

۱ من ار سُما (سَکَرُ کَرْدَن)

۲ پَسَرَم اس رورها دربارۀ اِرِدِواح (فِکَر کَرْدَن)

۳ اُنای ماریک اس، چراع را (رُوشَن کَرْدَن)

۴ شاگردها سَآند در کلاس (باری کَرْدَن)

۵ وَسی که یلورون لطفاً چراع را (تَماسا کَرْدَن، حاموش کَرْدَن)

۶ وَسی که حَوان بودَم فوسال<sup>۱</sup> (باری کَرْدَن)

۷ مَن هفۀ گُذسِه کَمَم را در حیاناں ولی حُوشحانه دُوباره آن را (گُ  
کَرْدَن، پیدا کَرْدَن)

۸ بَحَاس را در حیاناں سُلوع و ماراحب<sup>۲</sup> ار اس و آن گُمک (گَم کَرْدَن،  
حواس)

۹ سِگار مَن را با قَدِکیان (حواس کَرْدَن، روش کَرْدَن)

۱ حاهای حالی را (بُر کَرْدَن<sup>۳</sup>)

۱۱ هرچه تَوَاسب ماشین را (کُوش کَرْدَن، روش کَرْدَن)

۱۲ به رودی با دُحیرِ دِلخواهش (اِرِدِواح کَرْدَن)

۱۳ مَن حُدودِ یک ساعت با او ولی مُاسفانه او را (حَرَف رَدَن،  
بواسس، آرام کَرْدَن)

۱۴ آبها هرچه ار او کَم اسب (سَکَر کَرْدَن)

۱۵ یَوَاتَم او را (فِکَر کَرْدَن، آرام کَرْدَن)

1 football  
persons

2 anxiously troubled  
4 to fill in to fill up to complete

3 This and that an expression indicating indefinites

## تمرین هفتاد و سوم

جوابِ سؤالهایِ زیر را به صورتِ جمله بنویسند

- ۱ وُفّی که آنوعلی سِسا دَرگُذشَب حَـد سِـال داسـت؟
- ۲ آنوعلی سِسا در کُدام سَـهـر ار دُـنـا رَـفـت؟
- ۳ نامِ کِتابِ مَـعـرُوفِ او حَسـب؟
- ۴ آنوعلی سِسا در کُدام کِشُورِ مُـوَلَّد سـد؟
- ۵ آنا آنوعلی سِسا فَمَط بَک کِتابِ یُوسَـه اسـت یا بَشـتَر؟
- ۶ آنوعلی سِسا دَرسِ حِواذَن را ار حَـه سِـی شِـرُوع کَـرْد؟
- ۷ اَبی سِسا در حَـه سِـی بَـسَکِ مَـعـرُوفِی بـود؟
- ۸ ار کُـحـا مِی داسـم که اَبی سِسا مَـرْدِی مِـهـرَبـان بـود؟
- ۹ آنا به دَرسِ حِواذَن و مُطالِعه عَـلـافَـه داسـت؟
- ۱۰ ار یَکِی به او آنوعلی سِسا مِی گُفـتـد؟

## تمرین هفتاد و چهارم

جمله بسازند

- ۱ (سِسا، کِتاب، آنوعلی، هَر، بَش، چَـمَـر، ار، را، «دُوسَب داسـس»)
- ۲ (آنوعلی، قَـل، سِـالِی، دَر، هِـرَـار، سِسا، حُدُود، اِـرَـان، در، «د شُـنـن»)
- ۳ (او، دَرس، به، حِواذَن، فِراوان، عَـلـافَـه، «داسـس»)
- ۴ (به، تَـراي، نَدَریح، کِتابخانَه، او، حُود، کُـوَحَک، — ی، «دُرس کَـرْدن»)
- ۵ (بارَه‌ای، آن هَر، کِتاب، حـا، را، «دِـنـن، حَـرِـدَن»)

## تمرین هفتاد و دوم

بَسُوْد و بَکَرار کِنْد اَنوَعَلی سِبا

### دایشمید بُرُگِ ایران

در حُدودِ هَرار سالِ پش، در یکی از شَهرهایِ ایران پَسَری سِه دُسا آمد  
مادَرَس نام او را «حُسیس» گذاشت<sup>۱</sup> حُسیس از تَح سالیگی<sup>۲</sup> شروع به دَرس  
حواندن<sup>۳</sup> کرد او با عَلاقَة بسیار<sup>۴</sup> دَرس حواند و نه سَرعَت پشَرَف کرد<sup>۵</sup> کِتاب  
را سَن از هَر چیر<sup>۶</sup> دُوسب می داس<sup>۷</sup> و نه تَدْرِیح نَرایِ حُود (= خودش) کِتابحاه<sup>۸</sup>  
کوچَکی دُرس کرد هَر حاکِتابِ باره ای می دسد، می حَرید آن را سادِفت<sup>۹</sup>  
می حواند و در کِتابحاه آش بَگاه می داش<sup>۱۰</sup> حُسن در هِجده سالیگی پشَرَشک  
ماهر و مَسهوری سُد در اِن مَویع<sup>۱۱</sup> نه او اَنوَعَلی سِبا می گُفَند اَنوَعَلی سِبا  
بِسا مِهریان بود و سمارهای مُحتاج را به رایگان مُعالِجه می کرد<sup>۱۲</sup>

اَنوَعَلی سِبا سَجَة تَحْرِیه ها و مُطالعه های حود را در کِتابهایِ بَساری  
پوشه است کِتابهایِ اِن دایشمیدِ ایرانی را به رَسانهایِ گوناگون تَرجِمه  
کرده آند<sup>۱۳</sup> هَنور هَم<sup>۱۴</sup> در دایشگاههایِ بُرُگِ حَهان، کِتابهایِ اِن دایشمیدِ بُرُگ  
را مطالعه می کُند<sup>۱۵</sup> اِن سِبا طَیب و داسمیدِ بُرُگِ ایران، در پَنجاه و هَشَب  
سالیگی در گُذشت<sup>۱۶</sup> یکی از کِتابهایِ مَعروفِ اِن سِبا «فانون» است که آن را  
در عِلْم طِبّ<sup>۱۷</sup> پوشه است

آرامگاه<sup>۱۸</sup> او در سَهرِ هِمِدان است

1 نام گذاشت to name

2 from (the age of) five

3 درس خواندن = to study

4 with great interest enthusiasm

5 پشرف کردن = to progress

6 more than everything

7 دوست داشتن = to love to like

8 With attention precision

9 نگاه داشتن = to keep

10 at this time

11 مُعالِجه کردن = to treat to cure

12 ترجمه کردن = to translate

13 even now (= still too)

14 مطالعه کردن = to study to read

15 در گُشت = to pass away to die

16 the science of medicine

17 tomb

18 A city in the north west of Iran

## فصلِ ششم

### واژگان

fatigue weariness	حَسِیگی	heart	قلب
fever	تب	heart, stomach	دل
blood pressure	فِشارِ حَو	stomach belly	سَکَم
movement	حَرَکَ	waist	کَمَر
rest	اِسْرَاحَ	chest	سِسه
giddy	گِج	neck	گَرَدَن
feeling	اِحْساس	mouth	دِهان [ دَهِ ]
pressure	فِشار	nose	دِمَاع
degree	دَرَجَه	body	س
number	سُماره	body	بدن
mistake wrong	اِشیاء	stature	قد
examination	اِمِحان	breath	نَفَس
test	آرِماش	cough	سُرُفَه
laboratory	آرِماشِگَاه	sneeze	عَطْسَه
prescription	نُسخه	appetite	اِشیها
syrup	سَرَب	discomfort illness trouble	بِارِاحی

- ۶ (ابوعلی سما، سیار، پرشک، مهربان، — ی، «بودن»)
- ۷ (نَحْرَه، نَحْه، هاء، او، — ی، را، حُود، کِنابهای، در، گوناگون، «نوش»)
- ۸ (دَر، پَنجاه، سِن، هَسب، و، سَالِگی، او، «دَرگُذَسَس»)
- ۹ (سما، ابوعلی، شهر، دَر، هَمِدان، دُنا، ار، «رَقَس»)
- ۱ (کِنابها، او، — ی، را، رِنابهای، گوناگون، نه «نَرَحْمَه کَرَدَن»)



well-off	مرفّه	Russia	روسه [روس]
depressed	افسرده	Pakistan	پاکستان
hot-tempered	شدحو	China	چس
persistent	یک دنده [نه دنده]	Japan	رائون
obstinate	لحوح	painting, drawing	تفاسی
harmful	مودی	old man	پرمرد
sedative, pain killer	مُسکِن	old woman	پرزن
indefatigable	حسِتیگی با پدیر	quiet silent	ساکیت
shout	قرباد	deep	عمس
time	هنگام [هنگام]	calm indifferent	حوسرّد
at the time of	هنگام	simple, straight	ساده
when	هنگامی که / وقتی که	clean	پاک
now	آلآن / حالا	clean	پاکره
just now	همس آلآن / حالا	complete	کامیل
as, so that	به طوری که	enough	کافی
although in spite of	با این که / با آن که	acquainted familiar,	آشیا
because, for	ترای این که /	acquaintance	
	به خاطر این که	sin	گناه
memory	حاطیر	innocent	بی گناه
for the sake of	به خاطر	look	بِگناه
therefore because of this	اراس رو	faithful	ناامان
other, else	دیگر [دیگه]	brave	سُحاح

iron	آهن	tablet	فُرص
gold	طلا	insurance	سِمه
silver	نُقره	secretary	مُسی
copper	مِس	dentist	دندان پُرسک
metal	یَلِرّ		[دندان پُرسک]
wool	پَشم	living, alive	رِیده
cotton	پَسه [پَمه]	dead	مُرده
fly	مَگس	brick – layer	بَآء [بَآ]
mosquito	نَشه	building	ساحِمان
insect	حَشره	tune	آهنگ
curtain	نُرده	composer	آهنگسار
length	طول	society	جامِعه
width breadth	عَرض	struggle	نَلاش
north	شمال	wealth	نُروپ
south	حَنوب	present	هَدیه [هَدیه]
east	شَرْق/مَشْرِق	opinion	عَفْده
west	عَرب/مَغرب	lifetime	عُمُر
Africa	آفرِقا	meeting visit	مُلاقات
Asia	آسا	thief	دُرد
Spain	إسپاِنا	treachery	حائِث
Denmark	دانمارک	oil	نَف
Greece	یونان	economy	اِقتصاد

## درسی شایر دهم

### عَارَتِ مُوصُولِی<sup>۱</sup>

۲۲

Relative clause

مرد آنجا نشسته است + مرد دوست من است =

مردی که آنجا نشسته است دوست من است

The man who is sitting there is my friend

مرد دیروز آمد + مرد را امروز می‌سم =

مردی را که دیروز آمد امروز می‌سم

The man who came yesterday (t) will see today

بچه مادرش مریض بود + بچه هیچ چیزی نمی‌خورد =

بچه‌ای که مادرش مریض بود هیچ چیزی نمی‌خورد

The child whose mother was sick, does not eat anything

1 The Relative pronouns who whom which where when that in such constructions as the man who arrived etc are all expressed by که (ke) preceded by the suffix ی (i) which is attached to the antecedent. This ی- may however be omitted when the antecedent is definite. When the antecedent is the direct object of the main sentence the particle را intervenes between ی- and که (example 2 above). Unlike English this که may under no circumstances be omitted.

rarely, seldom	بہ ندرت	another one	یکی دیگر
by no means, not at all	بہ هیچ و حہ	one another	یک دیگر [ہم دیگرہ]
to steal	دُر دین	each other	
to kill	کُشی	last	اجر
to die	مُردن	a number	بعدادی
to pull, to draw,	کشدن (کشیدن)	in addition to	علاوہ تر
to smoke to suffer		but	آما/ ولی
to forgive to bestow	نحشیدن	like	میل
to laugh	حندیدن	for example	مثلاً (= مئل)
to build to make,	ساختن	often	مایلأ (= عالیں)
to put up with		certainly	حماً (= حمن)
to spend (time)	گُذرایدن / گُذرایدن	completely,	کاملاً (= کامل)
to pass	گُذشتن	thoroughly, quite	
to fly	پَریدن	مَحْصُوصاً (= مَحْصُوص)	
to stand, to wait	استادن [واسادن]	particularly especially	

- ۶ بیمارستان بردنک خانه ماسپِ سِسا کوچک اسب  
 ۷ با مرد صُحبت می‌کردم ایسا هستند؟  
 ۸ حر در روزنامه عصر دیروز خواندم دُرُوع بود  
 ۹ تُو نمی‌توانی به جاها بدرت می‌رود بروی  
 ۱ تُو وقتی مادرش جواب اسب باید ساکت باشی  
 ۱۱ مرد ماسپ را از خریدم از اسحا رفته اسب

### بمریس هفتاد و سِسم

عبارت موصولی بنویسند

- مثال<sup>۱</sup> مرد دارد بلش می‌کند  
 مرد عَمَوی من اسب  
 مردی که دارد بلش می‌کند عَمَوی من اسب<sup>۲</sup>  
 ۱ مرد کارِ تَحَره سِسه اسب  
 مرد آفای احمدی اسب  
 ۲ اسبِ سِفید ریر درخت اسب  
 اسب مالِ هَمسانه سَماسپ  
 ۳ کسی اس مقاله را نوشته اسب  
 (آن کس) آدم شُجاعی اسب  
 ۴ کتاب را شما خواندید  
 کتاب را من هم خوانده‌ام

1 example

2 امی کردن = to telephone

دکتر رضا مرا مُعالجه کرد + دکتر رضا شما را می‌شناسد =

دکتر رضا که مرا مُعالجه کرد شما را می‌شناسد

Dr Reza who treated me knows you

(من) وِسی حواں بودَم + (مر)، فوِسال ناری می‌کردم =

هِنگامی که/ وِسی که حواں بودم فوِسال ناری می‌کردم

When (= the time that) I was young I played football

حایی شما را دیدَم + (آن حَا) ار اسحا دور سست =

حایی که شما را دیدم ار اسحا دور سست

The place where (= that) I saw you is not far from here

موصوع را نه من گفِسد + موصوع را فِلاً سِیده بودم =

موصوعی را که نه من گفِسد فِلاً سِیده بودم

The thing (= that) you told me, I had already heard

تمرین هفتاد و پنجم

حاهایِ حالی را تُر کند

۱ کفشها نارهٔ خریدی کُجا هستند؟

۲ ناسا، سی چهار راه اسباده است [واساده] انگلیسی خوب خُرف

می‌رند

۳ مانس را همه گُذَسِه خریده بودم دیروز فروحتم

۴ دُکتر مطه سُلوع است بِمی‌تواند اسحا ساند

۵ چیر هَمس آلاَن نه من گُفِسد اِسباه است

## تمرین هفتاد و هفتم شوند و بکار کسد

مصدر	ستاکی حال
حدیدَن ←	حد
تَحشَدَن ←	تَحش
کِسَدَن ←	کش
دُرْدَن ←	دُرد
کُشَن ←	کُش
مُرَدَن ←	مر
ساحتَن ←	سار

او در رورهای آجِر عالماً افسُرده بود و به دُرَب می حدید  
 مشکرم، خوکهای<sup>۱</sup> نامرّه ای گفتد، جیلی حدیدم  
 خوشحانه شما آدم ساد و حوسردی هسسد [هسس] و به هر خیری می تواند  
 بحدید [می بوس بحدین]  
 ساس که دُردها همه حرس را دُرده بودَد [بودن] اما حده از لهاس  
 [لهاس] دور می سُد  
 مُتایفاه هر رور بعدادی از مردم دُسا از گُرُسیگی می میرید [می مرن]  
 پدرم مرد با انمائی بود، تمام نروتس را بحاطر حُدا به آدمهای وَفَر بحسد  
 من انها را [اونارو] بحاطر حسائی که کرده اند<sup>۲</sup> [کردن] هرگر نمی بحسم

1 jokes      2 حاب دُرَد = to betray

- ۵ شاگرد درس می‌خواند  
 شاگرد در امتحان حتماً قبول می‌شود<sup>۱</sup>  
 ۶ زن بچه‌اش را سیر می‌دهد  
 زن، مادرِ مهربانی است  
 ۷ آقای صفا پسرش سی سال دارد  
 آقای صفا خودش هنوز جوان است  
 ۸ علی هدیه‌ای به شما داد  
 چرا هدیه را قبول نکردند؟<sup>۲</sup>  
 ۹ با مرد دروغ حرف می‌زدند  
 با مرد آشنا نسیم  
 ۱۰ اس پالو را از فروسنده خریدم  
 فروسنده آدم راسگونی<sup>۳</sup> بود

۱ قبول شدن = to be accepted to be successful

۲ قبول کردن = to accept

۳ honest truthful



- ۴ (مگس، مودی، و، را، سه، که، حسره‌های، هسند، بکسید)
- ۵ (با آن که، خوب، حالس، سده، هبور، راه برود، یمی‌نواذ)
- ۶ (سگاز، سعی کُند، حبر، حُون، بکسند، مُفیدی، سب)
- ۷ (مرا، ار اسناه،<sup>۲</sup> — ی، که، کردم، حواهِس می‌کُتم، مُیاسَقَم، سَحشند)
- ۸ (آدمها، که، بُدحو، — بی، هسند، ریدگی، نذارید، حُوسی)
- ۹ (اطلاعات،<sup>۳</sup> که، — ی، را، به دسب می‌آورد،<sup>۴</sup> به صُورب<sup>۵</sup> کاب می‌پُوش،  
اِی‌سنا)
- ۱ (پرمرد، که، عُمَرَس، — ی، به هَماد و نه، رَسیده بود، لَحظه‌های، ریدگی  
را، احِر، می‌گُذراذ)

## تمرین هفتاد و نهم

نشوید و بکار کسد

- اَلُو مَطَبِ آفایِ دکر پارسا؟
- بَجِر، اِشاس
- وای حُدا، دَارَم می‌مَرَم، چه فَنر سَرَم درد مِکُده! سُماره رَوِ اِشاسا گرهم،  
دوباره می‌گرم
- اَلو بِنَحسند، مَطَبِ دُکُتر پارسا؟
- مسی بله، بفرماد
- بِنَحشند، به وَف<sup>۶</sup> می‌حواستَم

1 را رفتن = to walk

2 اسناه کردن = to make mistake

3 Information knowledge

4 به دسب آوردن = to obtain

5 in the shape of

6 Oh God!

7 appointment

آه‌رس دُحرم نو بفاشهای [تَفَاشای] سسار حوئی می‌کسی حالا پاشو<sup>۱</sup> سحره را [پِجره رُو] نار کُ [وار کُ]<sup>۲</sup>، برده را [پَرده رُو] یکس، نا<sup>۳</sup> کُمی [یه کُمی] به خورده [هوا باید [ساد] بو، برای اسکه [سرا اسکه] پِدرَب [سَدِرب] سگار کِسده، هوای انا کُشف سُدِه است [سُدِه]

بعضی ار درها را ناند یکسند یا نار شوند اما بعضی دیگر<sup>۴</sup> را ناند سسار دهد<sup>۵</sup> حُوس به حالان<sup>۶</sup> [حالون] که دِنداهاسان [دِندوباون] سالمد [سالمن]، دو سا ار دِنداهای مَرا [دِندوبای من رُو] هَمه فسل دِندان سِر سِک کِسده، یکی دیگر [دنگه] هَم حرا سب [حرا نه] که ناند پُر کُند [کُنه]<sup>۷</sup>

بدر این بَحّه بی‌گناه سالِ گدسه در یک تصادف کُشه سد سعی کسم<sup>۸</sup> نا کار و نلاسی حسگی باید در حامعه‌ای سالم<sup>۹</sup> و مُرفه سسارم سَآ [سا] ساحمان می‌سارد، بخار در و تَحره و مر و صَدلی می‌سارد، آهنگسار آهنگ می‌سارد و سَما هم ناند حمله به فارسی سسارید یا زبان فارسی را خوب ناند بگرد<sup>۱۰</sup>

او آدمی سُدحو، یک دنده و لَحوح است، از اس رو نا هیچ کس نمی‌تواند سسارد

## تمرین هفتاد و هستم

### حمله سسارید

- ۱ (سب، من، — ی، جیلی، که، بود، تُرش، خوردم)
- ۲ (دَوا، دُکرم، به من، سسآ، بود، داد، که، — یی، گران)
- ۳ (مُهدس، اس ساحمان، — ی، ساحیه است، که، را، مُرده است، اکون)

1 get up to stand up	2 to open	3 in order that so that	4 some
others	5 to press to push	6 How lucky you are!	7 to fill
3 to try to make effort	9 healthy	10 to learn	

دکتر کَمَرَتون هَم درد می‌کنه؟ دَهَسون رو خوب بار کند حَب حالا ناشد (= با شَوید)

دکتر چِرِ مُهْمی بسب ما اس حال<sup>۱</sup> به آرما سی حو و اِدرا ر<sup>۲</sup> تَرا یون یوسم راسی، شما سمه هَسسد؟

بیمار بله آقای دکتر

دکتر حونه، آرماش رو تَرس آرما سگاه سمه شما در حُدودِ به هفه ناید  
اِسِر اَحَب کسد<sup>۳</sup>، اِسِر اَحَبِ کامل عَدا های سَک و ساده حُورید میل  
سوب، ماسِب باره، تَرس، گوشِبِ مرع، موه ریاد تُسَحَه یون به شَرِب پرا  
سَسَه یون هَسب که هر چهار ساعَت یک فاسق می‌خورید، به قُصر صی  
مُسَکِن، سب مَوفع حواب، به آمول<sup>۴</sup> و سامو<sup>۵</sup> اِسالَلَه<sup>۶</sup> نادره رو  
آسده حالیون کاملاً خوب مسه

بیمار بحسد آقای دُکتر، اس دَواها گِر می‌آد؟

دکتر آره حاتم، هَمه دارو حابه‌ها دارن، شما ار دارو حانه سمه نگیرید حَمّا داره  
بیمار مَموم آقای دکتر، مَرَحَمَت ریاد<sup>۸</sup>

1 despite this.

2 blood and urine test

3 اسراح کردن = to rest

4 ampou

5 vitamin B

6 God willing

7 گر آمدن = to be available to be found

8 good bye

مشی عصرِ امروز، ساعتِ چهار بعد از ظهر

— سلام، آقایِ دکتر

دکتر سلام، خدا نَدَنده، ناراحتیِ بون چیه؟

— چن روره که حالَم نده، گَرَدَم جِلِی دَرَد می گنه، دَمَاعَم گِرِهه<sup>۲</sup> نه طوری که<sup>۳</sup>

یمی بونَم نَفَس بِکَشَم<sup>۴</sup>، صِدَام گِرِهه<sup>۵</sup>، سُرِهه رِیاد می گُم<sup>۶</sup> مخصوصاً شِنا (=

شِها)، دِشَبَت تَب داشْتَم، سی و نه دَرَحِه

دکتر عَطَسِه هَم می گُند<sup>۷</sup>؟

بیمار نله آقایِ دکتر، علاوه تر سُرِهه، عَطَسِه هَم می گُم، جِلِی رِیاد

دکتر اِس دو سه رور چی حورِدِس؟ شِکِمِیون کار می گنه<sup>۸</sup>؟

بیمار هِج چی تَعَوَرَدَم، اصلاً اَشْتِها ندارَم، شِکَم نه هِج وَحِه کارِ می گنه،

نُوسَبِ شَدید دارم سَرَم گِیج می ره<sup>۹</sup> تمام تَم دَرَد می گنه اِحساسِ

حَسِیگی می گُم<sup>۱۰</sup> دِلَم می حواد<sup>۱۱</sup> اِحوالَم اما حوادَم می تره

دکتر لطفاً روي اُون تَحَب دِرار بِکَسِد<sup>۱۲</sup> یا فِلِیون رو سَم، فِشارِ حویون رو

بِگِرم

دکتر نَفَس بِکَسِد نَفَسِ عَمیق، حوبه ایضا رو که فِشار می دَم دَرَدِیون می آد؟

سُرِهه نَکَسِد بَشْتَر، بار هم بَشْتَر<sup>۱۳</sup> کُحاي دِلِیون دَرَد می آد، اسحا؟ اسحا؟

رِی دِلِیون؟ پهلوي راسیون رو که فِشار می دَم دَرَدِیون می آد؟ پهلوي چَب

چَطور<sup>۱۴</sup>؟

بیمار آح<sup>۱۵</sup> آره آره، حلی دَرَد داره

1 A complementary sentence used when seeing a sick person meaning may God will not bring evil to you

2 is blocked

3 so that to such extent that

4 نَفَس کَسِد = to breathe

5 My voice s

gone (= blocked)

6 سُرِهه کَرْدَن = to cough

7 عَطَسِه کَرْدَن = to sneeze

8 Do your

bowels move?

9 constipation

10 I feel giddy

11 اِحساس کَرْدَن = to feel

12 I wish

13 to lie down = درار کَسِدَن

14 still more

15 How about (your) left side?

16 ahl ouch

## درسِ هَمْدَهُم

### اسمِ فاعِل Present Participle

۲۳

سِتاکِ حال + َ بده ← اسمِ فاعِل<sup>۱</sup>

writer

یوس + َ بده ← یوسنده

coming comer

آ + َ بده ← آنده<sup>۲</sup>

striker hitter

رَن + َ بده ← رنده

going, goer

رَو + َ بده ← رَونده

driver

راَن + َ بده ← راننده

### مَرِیْنِ هَشْتَاد و یَكُم

ارْ مَصْدَرهائی رِیْر اسمِ فاعِلِ یَسَارِند

اوردن، شکستن، سوحس، خَریدن، بُردن، گِرِفَس، آمَدَن، بُردَن، کُردَن، حُورَدَن،  
رِفَس، داسَس، شِسَدَن، رَدَن، کُشَس، سَاحَس، حَوَاندَن، گُفَس، کُشَدَن، یوسِس

1 The present participle is formed by adding the suffix َ بده (-ande) to the present stem. It is basically an adjective but may be used as a noun as well.

2 See footnote 1 to 104 book 1

## تمرین هشتادم

به تُریشهای ربر پاسخ دهید

- ۱ کُحای سمار دَرَد می‌کرد؟
- ۲ چرا سمار نمی‌تَوَاسَب نَفَس نکشد؟
- ۳ آنا سمار رورها بَیْسَر سُرَفه می‌کرد نا سها؟
- ۴ چرا بیمار در دو سه روزِ گذشته چَری نَحورده بود
- ۵ آنا سمار می‌تَوَاسَب بِحَوَآند؟
- ۶ آنا تَهلوه‌های سمار دَرَد می‌کرد؟
- ۷ آنا سمار، سمارِ مَهِمّی داشت؟
- ۸ سمار چه نُوع عَداها بی مَحْبور بود نُحورَد؟ مِثْلِ حَی؟
- ۹ آنا سمار عِلاوه بر سُرَفه، عَطْسه هم می‌کرد؟
- ۱ دَکَر در نُسَحَاش تَراي سَمّ سمار چه دَوَای نوسه بود؟
- ۱۱ آنا سمار بِخُر سَرَب، دَوای دِیگَری ' هَم دَاسَب؟ چِی؟
- ۱۲ به عَقْمده سَمّا، بیمار دواها نَس را ار کُحا بِگِرَفه اسَب؟
- ۱۳ به بَطَرِ شَمّا، چِرا بیمار دَفْعَه اول شُمّارَه یَلُفّ را اِشْشاَه بِگِرَف؟
- ۱۴ وَفِی مُلافا ب سمار نا دُکَر یکی بود؟
- ۱۵ آنا تَب سمار شَدید بود؟ چَقدَر؟

beauty	رِبا + ی ← رِبايی
old age	بر + ی ← بری
living, life	رِده + ی ← رِدگی <sup>۲</sup>
height, highness	نُکد + ی ← نُکدی
blackness	سِاه + ی ← سِاهی
driving	راِنده + ی ← راِندگی

## تمرین هشتاد و سوم

ار صمهای ربر اسمِ معاِ یسارید

حوان، بُدحو، یسه، گُرسه، رِش، دیوانه، رَد، گُرم، رُرگ، کوَحک، فَشَگ،  
مِهَرَنان، حوب، نَد، بمر، حسه، سمار، آفسُرده حُوس، سُرَح، روشَن، ساریک،  
آمورده

## تمرین هشتاد و چهارم

به فارسی بنویسید

laziness, freshness instructiveness, hardship, easily darkness, correctness

helplessness dryness selfishness, ignorance embarrassment, hypocrisy

anxiety meanness illness

1 The suffix ی (i) may be attached to adjectives to make abstract nouns it is in this function comparable to the English suffix *ness* in the word *darkness*

2 For words ending in the vowel /e/ the consonant /g/ is placed between the vowels /e and i/ to make the pronunciation possible. See also footnote 1 p 104 book 1

## تمرین هشتاد و دوم

حاهای حالی را با اسم فاعل پُر کند

- ۱ در دو سه رور (آمدن)
- ۲ این مقاله کسب؟ (بوشن)
- ۳ کارد (نُردن)
- ۴ این کتاب قراوان دارد (خواندن)
- ۵ آفتاب (سوحس)
- ۶ داسان (گُفس)
- ۷ ساری (کُفس)
- ۸ آپارتمان<sup>۲</sup> (ساحس)
- ۹ بلیت<sup>۳</sup> شماره ۵۵ (داسن)
- ۱ نامه (گُرفس)



## تمرین هشتاد و نهم

به فارسی بنویسد

Air mail<sup>1</sup>, surface (= land) mail, air letter, bookish paper tiger<sup>2</sup>, English French Turkish<sup>3</sup> wooden German<sup>4</sup>, Arabian<sup>5</sup> foreigner (= related to abroad)<sup>6</sup> historical, rainy summery dress wintery day snowy stormy, springlike weather governmental

## تمرین هشتاد و هفتم

نویسد و تکرار کند

خانه او بزرگ است و خانه من هم بزرگ است  
اما خانه من نه بزرگی خانه او نیست

But my house is not so big as his (= his house)

قد پسر شما نه بلندتر من است

Your son is as tall as I (your son's stature is as high as my stature)

پول احمد به اندازه پول نادر بود  
آدمی به خوبی پدر محسن ندیده بودم، خدا رحمتش کند<sup>7</sup>

(I) had not seen anybody so good as Mohsen's father may he rest in peace

منی به مهرنابی او هرگز سراغ ندارم<sup>8</sup>، خدا حفظش کند<sup>9</sup>

(I) never know of any woman so kind as she, God preserve her

۱ پست = mail ۲ ببر = tiger ۳ ترک = Turk ۴ آلمان = Germany ۵ عرب = Arab ۶ خارج = abroad

7 A complementary sentence used when talking about a dead

8 = to know of = سراغ دانستن

9 A complementary sentence meaning may God preserve her (you them us etc) = حفظ کردن

Iranian	ایرانی ← اِیْرانی
(related to) oil	تَیَب ← تِیَبی
domestic	حَایِگی ← حِیَیگی
economic	اِیْصَادی ← اِیْصَادی
(related to) which place?	کُحَا؟ ← کُحَایِی <sup>۲</sup>
(related to) Ahmad	أَحْمَد ← اِیْأَحْمَدی

### تمرینی هَتِستاد و پِیْخُم

ار اسمهای زیر صِفَتِ سَارِید

اِیْرِیْقَا، اَسیَا، اُروپَا، اَمَرِیْکَا، هِیْد، نَاکِیْسَا، سَهرَا، اِیْسَالِیَا، اِیْسَابَا، دَایْمَارِک،  
رُوس، دَرِیَا، اَیْسِیَان، هَوَا، رَمَس، آهِن، فِیْلَر، نَایِلُون<sup>۳</sup>، مَحْمُود، عَاِمِر، طَلَا، ثُغْرَه  
مِیْس، سُمَال، حُثُوب، سَرُوق، عَرَب، یُونَان، چِیْس، رَاپُون، پَنَه پَشِم، شَهر، رُوسَا

1 The suffix ی (i) is attached to the noun to make an adjective related to the corresponding noun

2 This suffix may also be attached to کُحَا? where? to ask about the place of birth or the nationality =

گ کُحَایِی where do you come from? This construction is however colloquial but the more formal shape is اَهلِ کُحَایِی (see P 85)

3 nylon

مرد دیگری [دنگه‌ای] که او را نمی‌شناختم [که نمی‌شناختمش] وارد شد<sup>۱</sup>

Another man whom (I) didn't know arrived

آیا چیزی دیگری [دنگه‌ای] میل دارید<sup>۲</sup>

Do you like anything else?

لطفاً یک چای دیگر [نه چای دنگه] بیاورید [ترام سارس]

Please bring me one more tea (= another tea)

آنها یک دیگر را [هم دنگه رو] نمی‌توانند [نمی‌توانند] تحمل کنند [کنند]<sup>۳</sup>

They can't tolerate one another

تمرین هشتاد و هشتم

به فارسی بنویسید

- 1 A man of (=to) your age
- 2 A room 8 meters in length and 5 meters in width
- 3 An old man as simple as a child
- 4 My money is not so much as yours
- 5 His room was as big as a large box
- 6 Are your clothes as clean and smart<sup>۴</sup> as hers (= her clothes)?
- 7 They have sent me (= for me) a cheque for (= to the sum of) 1 thousand and five hundred Toman
- 8 Such a big car needs a lot of petrol<sup>۵</sup> (= needs to )

1 وارد شدن = to arrive

2 میل داسی = to like a polite expression for to eat to want

3 تحمل کردن = to tolerate

۴ سبک ۵ سبکی

چُکی به مَلِیع سه هَرار توماں برائِس [تَراس] یَکسَدَم

(I) drew a cheque for 3000 Tuman for him

[بَحسَد آفا، شما کُحای هَسَس، اَهل بِهران با اَهل سِراَر؟]

Excuse me sir! where do you come from? From Tehran or from Shiraz?

تَراي چِه [تَراحي] صَدَلِي يِلَرِي تَراي [تَرا] اُناي کاريان [کاريون] يَمِي حَرِد

Why (= what for) don't you buy metal chair for your study? [يَمِي حَرِس؟]

تَراي اِس کِه [تَرا اِس کِه] به تَها صَدَلِي يِلَرِي به فَسَگِي صَدَلِي حَوِي سَسب  
لَکِه گِراسَر [گِروئَر] هَم هَسب

Because not only metal chairs are not so pretty as wooden chairs but they are more expensive too

اُناي پَدِرايِي ما به اِندارَةُ کافي روستِي / روستايِي / نور نَدارد [نَداره]

Our drawing-room has not enough (= to the limit of sufficient) light

او به اِس حاهه اِحِصاح نَدارد<sup>1</sup> He does not need (=to) this house

او حاهه به اِس نُرُگِي را يَمِي حواهد

He does not want such a big house (= a house to this largness)

رَمِيي به طُولِ پايَصَد مِر و به عَرَصِي سَصب مِر

A land 500 meters in length and 60 meters in breadth

با نَد کَمِي [به کَمِي] اِسِيراحَت کَم، چُون دِگَر<sup>2</sup> [دِگِه] يَمِي تَواَم [يَمِي نَويَم]

حَرِي نَويَسَم

(I) have to take a short rest because (I) am not able to write anything more

1 احتیاج داس = to need  
else and the like

2 دیگر with negative verbs means no longer not anymore nothing

## درسِ هجدهم

تمرینِ هستاد و نهم

خواند

داسانِ ربر را بخواند

### دُرُسْتُ<sup>۱</sup> دیدن<sup>۲</sup> و دُرُسْتُ سیدن<sup>۳</sup>

نه، مَن هَرِگَرِ آفایِ جِرَدَمَد را قَرَامُوشِ بِمِی کُشَم<sup>۴</sup>، سالِهاست که او را ندیده‌ام در آن وَقْتُ که مَن در کَلاسِ سوْم دَسانِ دَرَس می خواندم، آفایِ جِرَدَمَد مُعَلِّم مَن بود مَن، پش ار آفایِ جِرَدَمَد، مُعَلِّمهایِ دِگَرِی هَم داشتم تَعْد ار او هَم مُعَلِّمهایِ دِگَرِی داسه‌ام ولی هَنُور، هَر وَقْتُ که در بارهٔ مَدْرَسه و دَرَس و مُعَلِّم فِکَر می کُشَم به یادِ آفایِ جِرَدَمَد می اُفتم<sup>۵</sup>

آفایِ جِرَدَمَد، در آن سال که مُعَلِّم مَن بود، حِرَهایِ بِساری به مَن یاد داد<sup>۶</sup> که در هَمهٔ عُمَر به دَرَدَم خُورَدَن<sup>۷</sup> ولی حالا، وَفِی که فِکَر می کُشَم، می بَسَم که بِهَرِس حِرِی که او به مَن یاد داده است «دِیدَن» و «سِیدَن» است در حَقِیقَت<sup>۸</sup> آفایِ جِرَدَمَد دُرُسبِ بِگَاهِ کَرَدَن<sup>۹</sup> و دُرُسبِ گُوشِ دَاَدَن<sup>۱۰</sup> را به مَن یاد داد

1 properly correctly 2 The Infinitive in Farsi whether simple or compound is a noun and may be used as the subject or the object of the verb 3 فراموش کردن = to forget

4 یاد آیدان = to remember 5 یاد دادن = to teach to instruct 6 به یاد آوردن = to be of use

7 in fact 8 بگما کردن = to look (at) 9 گوش دادن = to listen

- 
- 9 Do (you) really need my friendship? (= need to )
- 10 You don't need rest anymore, because (you) are quite well
- 11 I didn't need to come to you
- 12 They love each other
- 13 [Thank you very much, but (I) don't like anymore ]
- 14 [Don't worry, I'll give you another one ]
- 15 We are quite able to put up with one another

بهتر شده بود مادرم از صبح رود مسعود کار شده بود دو با آسانی را که مادر  
آنها زندگی می‌کردم<sup>۱</sup> بسر کرده بود عصر که به خانه آمدم، گفتم عدد دارد  
می‌آید بر رزم<sup>۲</sup> خانه کسب و بُرار<sup>۳</sup> اسعال است من امروز اُتاقها را بسر  
کرده‌ام کمی از آسعالهای سویی رزم را هم بیرون آورده‌ام<sup>۴</sup> اما دنگر  
حسبه‌ام و می‌توانم کارم را تمام کنم<sup>۵</sup> خواهش می‌کنم، اگر ممکن است، رزم  
رزم را بسر کنی

حواسم بگویم که می‌توانم، می‌خواهم به جنگل بروم و سانه‌ای از سهار  
بدا کنم ولی هنگامی که به صورت حسبه مادرم نگاه کردم سواسم حریفی  
برتم با خودم گفتم می‌روم و بر رزم را پاک می‌کنم<sup>۶</sup>  
مادرم راست می‌گفت<sup>۷</sup> بر رزم بُرار آسعال بود فکر کردم یک عروفت  
می‌خواهد<sup>۸</sup> با اس آسعالها را بیرون بزم<sup>۹</sup> ولی یکی دو ساعت بعد، همه آسعالها را  
بیرون رفته بودم آن وقت مسعود بسر کردن رزم شدم در تمام آن مدت در  
فکر سانه‌های بهار بودم فکر می‌کردم که فردا ناندست<sup>۱۰</sup> حالی<sup>۱۱</sup> به مدرسه بروم  
داستم خارو<sup>۱۲</sup> را به دیوارهای رزم می‌کسیدم که ساگهان<sup>۱۳</sup> چری  
رنگس<sup>۱۴</sup> روی دیوار دیدم مل یک گل بود شرح سود و حالهای<sup>۱۵</sup> ساهی  
داشت حسبه‌ام را به هم ردم<sup>۱۶</sup> با خودم گفتم که از س<sup>۱۷</sup> در فکر گُلها بوده‌ام  
همه حا گل می‌ستم بار<sup>۱۸</sup> نگاه کردم بار هم<sup>۱۹</sup> آن گل را دیدم خارو را به طرف  
نُردم ناگهان حرکتی کرد<sup>۲۰</sup>، ترید، چرخ ری<sup>۲۱</sup>، آمد و روی دسب<sup>۲۲</sup> من بسست

1 to live = زندگی کردن	2 basement cellar	3 full of	4 to bring out = بیرون آوردن
5 to finish = تمام کردن	6 to clean = پاک کردن	7 to tell the truth	8 it needs (= want) a lifetime
9 until	10 to take out = بیرون بردن	11 one or two	12 empty hand
13 broom	14 suddenly	15 coloured	16 so much that
17 again	18 to blink = چشم به‌هم زدن	19 again too	20 to move = حرکت کردن
21 to turn = چرخ زدن			

رورهاییِ آخرِ اسفند بود یک روز آقایِ حردمند به کلاسِ ما آمد آر ما  
 پرسند حالا چه فصلی است؟  
 همه با هم 'گفیم رِمسان  
 آقای حردمند گفت: حَوایِ شما دُرُسب است ولی من اگر به حایِ شما  
 بودم<sup>۱</sup> حَوایِ از این کابلتر می‌دادم<sup>۲</sup> می‌گفتم که آخرِ رِمستان است و نهار دارد  
 می‌آید حالا بگوئید از کُحا می‌فهمیم که نهار دارد می‌آید؟  
 محمود گفت معلوم<sup>۳</sup> است حردرور دیگر عید<sup>۴</sup> نورور<sup>۵</sup> است و عیدِ  
 نورور روزِ اولِ نهار است  
 آقای حردمند گفت آری<sup>۶</sup> من می‌دانم که نهار دارد می‌آید برای اس که  
 سانه<sup>۷</sup> های آن را دیده‌ام سما هم، اگر دُرُسب نگاه کند، سانه‌هایِ نهار را  
 می‌سند دُو روز به سما وقت می‌دهم سعی کند که سانه‌ای از نهار پِپسند با  
 بستمند بعد آن سانه را به کلاسِ ماورند با آن را برای ما بگویند  
 حنگلی کوچکی<sup>۸</sup> در بردیکی<sup>۹</sup> خانه<sup>۱۰</sup> ما بود از کلاس که بیرون آمدم<sup>۱۱</sup> نا خود  
 گفتم<sup>۱۲</sup> امروز عصر به حنگل می‌روم و سانه‌ای از نهار پیدا می‌کنم  
 عصرِ آن روز نتوانستم به حنگل بروم بدرم کارگر بود و از صُبح با سب  
 در کارخانه کار می‌کرد حردرور بود که حالِ مادرم خوش نبود آن روز عصر، او  
 می‌خواست پشِ پرشک برود ناچار<sup>۱۳</sup> من در خانه ماندم تا<sup>۱۴</sup> از سرادر و حواهر  
 کوحکترم بگهداری کنم<sup>۱۵</sup> نا خودم گفتم فردا عصر به حنگل می‌روم  
 عصرِ روزِ بعد، نا عَخله از مدرسه به خانه آمدم آن روز حالِ مادرم کمی

1 all together

2 If I were you (= If I was in your place)

3 جواب داد = to answer

4 obvious

5 festival

6 Nowruz which means new day is the Iranian national festival. It coincides with the first day of the Iranian calendar

7 A literary word for & yes

8 sign symbol

9 forest

10 vicinity

11 بیرون آمدن = to come out

12 (I) said to myself

13 Inevitably

14 In order that so that

15 بگهداری کردن = to look after



رِمَسایها در حایِ تَمَدار<sup>۱</sup> و ناریک می‌خوانند و تَه‌ار سَدار می‌سَوَند اس پِروانه  
 دِروَر ار حَوابِ رِمَسائی سَدار سِده اسب  
 آفای حِرَدَمَد کَمی سَاکِت مَاد و تَعَد گُف بِلَه، بَچَه‌های مَن، اَکْگَر دُرُسَب  
 نِگاه کِید و دُرُسَب سَسَوَند، حِلّی چِرِها می‌سِند و حِلّی حِرِها می‌شَوَند

تَعْرِین تَوَدَم  
 حاهای حالی را تُر کِید

- ۱ مَن مُعَلِّمَهایِ هَم داسِهام
- ۲ اس کاب را یِگَه دار<sup>۲</sup>، نَه دَرَدَب
- ۳ داسِبی نِک رَنایِ حَارِحی حِلّی نَه می‌خُورَد
- ۴ اس آسعالها دَرِدِ مَن یِمی‌خُورِید
- ۵ بولی کِه نَه ما دادِید حِلّی خُورَد
- ۶ اَکْگَر سِما نَه مَن بودِید چِه می‌کَرَدِید؟
- ۷ اَکْگَر مَن حایِ بو
- ۸ رِبرِرمی حانِه ار آسعال اسب
- ۹ چَسَمَس اَسک<sup>۳</sup> سُد
- ۱ اَمّا مَن حَسِهام و یِمی‌بِواَتم کار کُتم
- ۱۱ در حانِه مَانَدَم ار برادِرم یِگَه‌داری
- ۱۲ حِلّی وَفَت می‌خِواهد آسعالها را بِروونِ بَرَم

1 damp

2 یِگَه داسی = to keep

3 tear

آنچه<sup>۱</sup> که به دیوار دیده بودم یک تروانه<sup>۲</sup> بود. می‌دانستم که آن تروانه از کجا آمده است. می‌دانستم که پروانه‌ها در بهار از پله<sup>۳</sup> بیرون می‌آیند ولی هنوز که بهار نمانده بود از خوشحالی<sup>۴</sup> فریاد می‌کردم<sup>۵</sup>. پروانه را توی یک قوطی<sup>۶</sup> کوچک گذاشتم. کارم را در بررسم تمام کردم. مادرم سویی سررسم آمد. بررسم میلی گل پاکره شده بود. مادرم خوشحال شد و می‌گفت که داسان پروانه را برایش گفتم، از سادی<sup>۷</sup> خندید. من رسانس گل بهاری را در حده آتش دیدم. روز بعد نه کلاس رفتم. بچه‌ها یکی یکی<sup>۸</sup> بلند شدند<sup>۹</sup>. هر یک<sup>۱۰</sup> سانه‌ای از بهار با خود داشت. عباس، برسو<sup>۱۱</sup>ها را دیده بود که از حوب ترگسه<sup>۱۲</sup> بودند. شهراب<sup>۱۳</sup> آوار<sup>۱۴</sup> فورباعه<sup>۱۵</sup> ای را سیده بود که از حواب رمسایی سدار سده بود<sup>۱۶</sup>. عبدالله<sup>۱۷</sup> چهار ساحه<sup>۱۸</sup> گل تَفشه<sup>۱۹</sup> در دسَس بود. توبی<sup>۲۰</sup> من که رسید، از جا بلند شدم و گفتم من هم پروانه‌ای با خودم به کلاس آورده‌ام. آفایِ حردمند گفتم برای ما تعریف کن<sup>۲۱</sup> که پروانه را از کجا پیدا کرده‌ای، بعد هم آن را به ما نشان بده<sup>۲۲</sup>.

اسنادم و داسان را از اول با آخر برای آفایِ حردمند و بچه‌ها گفتم. بعد در حبه را بار کردم. پروانه بررد<sup>۲۳</sup>. بچه‌ها از شادی فریاد می‌کردند، پروانه در کلاس حرجی رد و از سحره سرون رفت<sup>۲۴</sup>.

گفتم آفایِ حردمند، فقط می‌دانم که اس پروانه در اس فصل سویی بررسمی ما چه می‌کرد<sup>۲۵</sup>. آفایِ حردمند گفتم اس پروانه از پروانه‌هایی است که

1 what	2 butterfly	3 cocoon	4 joy	5 فریاد کردن = to shout
6 small box	7 joy	8 one by one	9 بلند شدن = to rise to get up	10 every one
11 swallow	12 برگس = to return	13 A male name	14 melody voice	15 frog
16 بیدار شدن = to wake up	17 branch (see also pp 51 52)	18 violet	19 turn	
20 تعریف کردن = to explain to describe	21 نشان دادن = to show	22 بریدن = to fly		
23 سرون رفتن = to go out	24 چه کار می‌کرد = چه می‌کرد			

## تمرین نَوَد و دُوُم

حمله سارید

- ۱ (هرگر کُمک، سما سَراموس، — های، مِ را یِمی کُم)
- ۲ (هَر وَف سُمَا را، که، می سَم بدریا می اِسم ناد نه)
- ۳ (سما نه مِ دادید ناد که دَرَد، می خُورید نه مِ حَرهایی)
- ۴ (ار، یا آخَر، بَرانسان داسان، را اول، کرد، نَعرف)
- ۵ (رور، وف، سه، او نه، دادم، سَکر که کُند)
- ۶ (سِگس، بود، باحار، حَعه، ار او کردم، حواهِس، کُمک که کُند، نه مِ)
- ۷ (حون می نَوَاتم، حَسهَم، تَمام کارم کُم، را)
- ۸ (مِ اُنایِ کارِ کاب، کاعَد، تَر اسب، ار وَ)
- ۹ (کُلها همه، گل، حا ار س، بوده ام، در فکر، می سَم)
- ۱ (بَحَه سادی، ها ار یَسدیدی، سَریاد)

## تمرین نَوَد و سوُم

نه پُرسسهای ریر به صورت حُمله حَوَات دهد

- ۱ گوئیده داسان چه شبانه ای ار نَهار بدا کرده بود؟
- ۲ عَناس چه شبانه ای ار نَهار دیده بود؟
- ۳ حرا / برای چه پروانه در ریر رَمس بود؟
- ۴ افایِ حردمند درباره پروانه چه کُفت؟
- ۵ گوئیده داسان در ریر رَمس مَشعولِ چه کاری بود؟

۱۳ فکر می‌کردم فردا ناند با حالی به مدرسه بروم ولی خوشحانه نادسب

رسم

۱۴ نس عدا حورده ای یمی توانی حرک کنی

۱۵ ار کار می‌کند همسه حسبه است

۱۶ راه رفه ام باهام درد می‌کند

۱۷ من که رسید، حا سدم

۱۸ داسان را او تعرف کردم

۱۹ بروانه در این فصل ربر رمی ما می‌کرد؟

۲ سما در اس وق ار شب [در اس وق شب] اسحا می‌کند؟

تَحریری نَوَد و یَکُم

در داسانِ نالا

۱ عِارَبه‌ای مَوْصولی،

۲ اِسمهای مَعنا،

۳ صِیفهای یَسی،

۴ وَ صِیفهای دِیگر را نادر داشت کُند<sup>۱</sup>

---

1 یادداشت کردن = to note

## فصلِ ہفتم

### واژگان

service favour	خدمت	minister	وزیر
resistance	اسادگی	prime minister	نُحسب وزیر
difficulty	دُسواری	proposal suggestion	پسہاد
enemy	دُسن	agreement	مُوافقت
agressor	مُحاور	disagreement	مُخالفت
attack	حملہ	request	تقاضا
defence	دفاع	resignation	إِسعیفا
right	حق	complaint	سِکات
promise	فول	appreciation	قَدردانی
arrangement	فرار	registered letter	نامہ سِفارشِی
order	دُسور	stamp	تَمَر [تَمَر]
word	کَلِمہ	envelope	ناک
meaning	معنی	postman	سُبحی [سُحی]
it means namely	نَعنی	receipt	رَسد
trust confidence	إِعِماد	cooperation	هَمکاری

- ۶ مادر گوینده داسان ار ار چه حری حواسه؟  
 ۷ سُل بدر گوینده داسان چه بود؟  
 ۸ گوینده داسان آفای حردمند را ار یکی می‌ساجه؟  
 ۹ عند نُورور رورِ حنْدُم بهار است؟  
 ۱ بهرس حری که آفای حردمند به گوینده داسان باد داد چه بود؟

### تمرین تَوَد و چهارم

- ۱ رماں حال،  
 ۲ رماں گَدَسِه،  
 ۳ گُذَسِه بعلی،  
 ۴ گُذَسِه دور  
 ۵ آمر،  
 ۶ اسم فاعل،  
 ۷ واسم مفعولِ مصدرِ ربر را بنویسد

ستاک حال  
 گُدر

مصدر  
 گُذَسَی

like	مَآئِدِ	hopeful	أَمْدَوَار
percentage	دَر صَد	well-equipped	مُخَهَّر
against before	دَر تَرَاتَر	full-up (not hungry)	سَر
during	دَر طَوَلِ	wish	عَافِل
at last consequence	عَاقِبَت	necessary	لَا رِم
at last	بِالْآخِرَه	cause reason	عِل
otherwise	وَرَا	because of	بِه عِل
except	مَكَّر [مَكَّه]	reason	دَلِيل
unless	مَكَّر اِس كِه	by reason of	بِه دَلِيلِ
as if, it seems as if	مِثْلِ اِس كِه	means	وَسِلَه
to dig to take off	كَدَن	by means of	بِه وَسِلَه
to sew	دَوَحَسَ	by by means of	تَوَسُّطِ
to accept	تَدْبِرُفَسَ	title	عُتْوَان
		as on the ground of	بِه عُتْوَانِ

bride groom	داماد	wish, request	حواسب
expense	حَرَح	script, writing	حَط
debt	فَرَص	illiteracy	بی سَوادی
punishment	نَسَه	poverty	فَقْر
doubt	سَكَّ	failure	سِکَس
journey	مُسافِرَہ	harm	اَدِیَت
wealthy	پولدار	trouble	دردِ سَر
obedience	إِطَاعَہ	headache	سَر درد
belief	باوَر	grievance	دردِ دِل
sport	وَرِش	stomach-ache	دِل دَرَد
will	ارادہ	burden load	نار
intention	قَصَد	shoulder shower (bath)	دوش
animal	حائوَر	ice	نَح
ant	مورچہ	refrigerator	نَحچال
mouse	موش	mirror	آئینہ
troublesome	مُرَاجِم	carpet	قالی
spoiled (child), flat (joke)	لوس	bedroom	اُبابِ حواب
dreadful	وَحَسَاک	lock	قُل
chronic	مُرِیس	road	حادہ
expecting waiting	مُتَظَر	camera	دورس
patience	صَبَر	jewel	حواہِر
sure	مُطَمِّن	bride	عَرُوس



## تمرینِ تَوَد و بِسْجُم

بِسْوید و بکرار کُشد

هَبَحِ صِدَانِی بَسِیدِه بِمِی سُد

عَافِیَب / بِالْأَحَرَه حَده هَوِا بِمِا، در آسَمَان دِیده شُدید که به سِرْعَت نَپَدِید سُدید<sup>۱</sup>

لَا بِمِ اسَب<sup>۲</sup> که کَنابِها هَر چِه رُودِیر به کَنابِحانِه تَر گَر دَاده شَوَند<sup>۳</sup>

لَا بِمِ سَبَبِ هَمَه اِین مِقالَه ها اَر اَوَّل با آحَر / با به آحَر حَوانِده سَوَند

یَدِوِی شَکْ<sup>۴</sup> لَاسِی به اِین قَسَگی به وَسیلَه حَناطِ دُوحِه سِده اسَب

چَند رُور بود که رَاه به عِلیب / به دَلِیلِ تَرَفِ سَگِی سَسه شُدِه بود ولی بِالْأَحَرَه نَار

شُد

هَر سَالِ بَعْدِادِ رِیادی اَر مَرْدُم به عِلیب / به دَلِیلِ نَصَادِبِ رَا نِیدِگی کُسه می سَوَند

در حُدُودِ هَشادِ دَر صَدِ هَمِه ها تَوَسُطِ پُسَبِ هَوِایِی و سَبَبِ دَر صَدِ به وَسیلَه پُسَبِ

رَمِیِی وِیرِ سَاده می شَوَند

اَر مِ حَوا سِه سُدِه اسَب که با شِما هَمِکاری کُرم<sup>۵</sup>

هَوَر مُوَصُوعِ به حَویِی قَهْمِدِه تَشُدِه اسَب

## تمرینِ تَوَد و شِشْم

حَمَلَه های رِیر را مَجهول کُشد

به عُنَوانِ مِثال<sup>۶</sup> مِین نامِه را بوسَم

نامِه به وَسیلَه مِین بوسِه سَد / نامِه بوشِه سَد

۱ نُسَبِ حَیِی نامُه بِفَارسِی را به مِین داد

1 ناپدید شدن = to disappear

2 (It) is necessary

3 برگرداندن = to return

4 no doubt

5 eighty per cent

6 همکاری کردن = to cooperate

7 for example

## درس نوردھم

### فعل مَحْهُول<sup>۱</sup>

Passive verb

۲۶

اسم مفعول فعل اصلی + شُدن — فعل مَحْهُول

I was seen	من دیده شد + م — دیده شُدَم
You are known	تو شناخته می شوی + ی — شناخته می شَوِی
He has been killed	او کُشته شده است + است — کُشته شده اسْت
We have been sent	ما فرستاده شده بودیم + بودیم — فرستاده شده بودِیم
You have not been forgiven	شما بخشوده نشده اید + اید — بخشوده نشده اِید
They are not seen	آنها دیده نمی شوند + ند — دیده نمی شَوَند

1 The passive is formed by using the past participle of the main verb followed by the Auxiliary verb شدن to become in the appropriate tense. Note that while the past participle remains unchanged the auxiliary verb is conjugated and also changed according to the tense of the active verb. The subject can be mentioned if necessary by the expressions به واسطه / بواسطه / به علّت / because of / بخاطر / due to for the sake of / به دلیل / for the reason of etc.

تمرینِ تَوَد و هَفْتُم  
سُوید و تکرار کید

مصدر	ستاکِ گدسته	ستاکِ حال
اسادَن	اساد	اسب

حالیِ آحاری		گذشتهِ ساده	
مِ	می‌اسم [وایِ مسم]	اسادَم	[وایِ سادم]
تو	می‌اسمی [وایِ مسمی]	اسادی	[وایِ سادی]
او	می‌استَد [وایِ مستَه]	اساد	[وایِ ساد]
ما	می‌اسم [وایِ مسم]	اسادِم	[وایِ سادِم]
سما	می‌اسسد [وایِ مسس]	اسادید	[وایِ سادس]
آنها	می‌اسسد [وایِ مسس]	اسادَد	[وایِ سادَن]

صَفی

مِ	یمی‌استم [وایِ یمی‌سم]	تاسادَم	[وایِ سادَم]
تو	یمی‌اسمی [وایِ یمی‌سمی]	تاسادی	[وایِ سادی]
او	یمی‌استَد [وایِ یمی‌سه]	تاساد	[وایِ ساد]
ما	یمی‌اسم [وایِ یمی‌سم]	تاسادِم	[وایِ سادِم]
سما	یمی‌اسسد [وایِ یمی‌سس]	تاسادید	[وایِ سادس]
آنها	یمی‌اسسد [وایِ یمی‌سس]	تاسادَد	[وایِ سادَن]

- ۲ دُردها حَوَاهِرهای حَوَاهِر رَم را دُرديدند
- ۳ فَریده بح را از بحچال سرون آورده است
- ۴ باصِرِ فِلم را در دورس گُداست
- ۵ لِباسِ عَروس را بک حَناطِ حوب دوحه بود
- ۶ [پَستَرَم تَمَر رُو از روي ناگت کَنده]
- ۷ تَعصی از حابورَها مَانِدِ موش و مورچه رَمس را می‌کُشد
- ۸ چه کُسی اس گُلدان سَنگس را روي مير گُداشته است؟
- ۹ می‌گویند که حَصْرِبِ عَسی (= عسا)<sup>۲</sup> عَلَیه السلام<sup>۲</sup> مُرده‌ها را رِیده می‌کُرد<sup>۴</sup>
- ۱ لطفاً تُلدیر صُحَب کید، صِداسان را یَمی سَنوم
- ۱۱ مِهمانها هَمَة میوه‌ها را حُوردند
- ۱۲ آقای مُذیر به شاگردِها دَسور داد<sup>۵</sup> که در مَدَرسه یَماد
- ۱۳ سمار را به وسِلهٔ آمولاس<sup>۶</sup> به سمارِسان بُرده آمد
- ۱۴ مَعْدِرَب می‌حواهم<sup>۷</sup>، آنا رِمان را هَمَة گُذِشِه اِحاره دادَم<sup>۸</sup>
- ۱۵ اس رَمس را در آئنده تَرَدیک می‌فُروسم، اِسا<sup>۹</sup> اَلله

---

1 His Highness	2 Jesus	3 Peace be upon him	a phrase used after the names of Imams
4 ریده کردن = to restore to life to revive		5 دَسور دادن = to order	6 ambulance
7 مَعْدِرَب حواس = to excuse to apologize		8 اِحاره دادن = to let	9 God willing

## حَالِ التِّزَامِي

(اگر) یَاسِئِم [وای سم]

نَاسِئِم [وای سَم]

یَاسِئِی [وای سی]

نَاسِئِی [وای سِی]

یَاسِئَد [وای سه]

نَاسِئَد [وای سَه]

یَاسِئِم [وای سِئِم]

نَاسِئِم [وای سِئِم]

یَاسِئِد [وای سِئِ]

نَاسِئِد [وای سِئِ]

یَاسِئَد [وای سِئِ]

نَاسِئَد [وای سِئِ]

## أَمْر

یَاسِئ [وای سا]

نَاسِئ [وای سا/ وای س]

یَاسِئِد [وای سِئِ]

نَاسِئِد [وای سِئِ]

اسم مفعول      اساده [وای ساده]

### گذشته نقلی

### گذشته دور

اساده بودم	اساده بودم [وای ساده بودم]	ما	اساده ام [وای سادم]
ناساده بودم	وای نَساده بودم [وای نَساده بودم]	ناساده ام	وای نَسادم [وای نَسادم]
اساده بودی	اساده بودی [وای ساده بودی]	بو	اساده ای [وای سادی]
ناساده بودی	وای نَساده بودی [وای نَساده بودی]	ناساده ای	وای نَسادی [وای نَسادی]
اساده بود	اساده بود [وای ساده بود]	او	اساده است [وای ساده]
ناساده بود	وای نَساده بود [وای نَساده بود]	ناساده است	وای نَساده [وای نَساده]
اساده بودیم	اساده بودیم [وای ساده بودیم]	ما	اساده ایم [وای سادیم]
ناساده بودیم	وای نَساده بودیم [وای نَساده بودیم]	ناساده ایم	وای نَسادیم [وای نَسادیم]
اساده بودید	اساده بودید [وای ساده بودید]	شما	اساده اید [وای سادید]
ناساده بودید	وای نَساده بودید [وای نَساده بودید]	ناساده اید	وای نَسادید [وای نَسادید]
اساده بودند	اساده بودند [وای ساده بودند]	آنها	اساده اند [وای سادند]
ناساده بودند	وای نَساده بودند [وای نَساده بودند]	ناساده اند	وای نَسادند [وای نَسادند]

جایعالی<sup>۱</sup> هر چه لازم دارید [دارس] به بده<sup>۲</sup> بفرماید<sup>۳</sup> [بفرماید] سافورا  
خدمت<sup>۴</sup> بفرستم  
Please tell me whatever you need to let me

(= in order that I) send to you (= to your service) immediately

حرف فرمایان، لازم نیست سرکار<sup>۱</sup> سرف ناورد<sup>۵</sup> [سارس] اسحا، بده می آیم  
[می آم] خدمت جایعالی

No sir, you don't need to come here I will come to you (= to your service)

ببخشد فرمایان، چه ساعتی سرف می روند<sup>۶</sup> [می ترس] حاه [حونه]؟

Excuse me sir, what time would ( =do) you go home?

حوب شد که آمدید [اومدس]، من داسم حسه می بدم

Good thing you came I was getting tired

حوب شد که بالاخره هوا آفتابی شد، والا ما نمی توانسیم [نمی یوسیم] برویم  
[بریم] کنار دریا

Good thing it (= the air) became sunny at last otherwise we wouldn't be able  
to go to the seaside

من در خدمت شما هستم

I am at your disposal

تنها چیزی که برای [ترا] اس اتاق لازم است [لارمه] یک فالی است [به فاله]

The only thing which is necessary for this room is a carpet

1 A very formal and polite expression for you meaning highness

2 A verb formal and polite

expression for I meaning slave

3 See footnote 10 P 85 book 1

4 The word خدمت ser

vice is used in polite speech to imply the idea of to someone in the presence of someone to. It is however  
used only for the 2nd or 3rd person plural

5 = سرف آوردن used in very polite speech for

the 2nd or 3rd person plural only

6 = سرف بردن used in very polite speech for the 2nd or

third person plural only

## تمرین نَوَد و هَسْتُمْ

به فارسی بنویسید

- 1 You have stood
- 2 He is standing (= has stood)
- 3 [I don't stand]
- 4 They never stand
- 5 [We never stand]
- 6 [Who is standing (= has stood) behind the door]
- 7 [Don't stand in front of him]
- 8 [Never stand in the middle of the road]
- 9 She is always standing (= has stood) in front of the mirror
- 10 [Wait (= stand) a few minutes till the train comes]

## تمرین نَوَد و نُهَم

بیشوند و تکرار کنید

You don't need to go you mustn't go      بو لایم سب بروی [بری]

حوادث این کتاب وقت زیادی لایم دارد [داره]

(It) takes a lot of time to read this book (= reading of this book needs a lot )

امس اُناوی حواب به اون نُررگی را لایم نداسم [

لایم اسب [لارمه] هر چه رودبر به حابه [حونه] ترگردید [ترگردیں]

It is necessary (for you) to come back home as soon as possible

---

<sup>1</sup> لایم داس = to need to require



## مَصْدَرِ كُوتَاه

Short Infinitive<sup>1</sup>

حَرَدَن ← حَرِد

گُفَن ← گُف

پُرَسَدَن ← پُرَسَد

It is necessary to go one must go

بَاَدَ رَف

It is not necessary to say one must not say

نَاَدَ گُف

It is possible to understand

مِی سَوَد فَهَمَد

It is not possible to work

مِی شَوَد کَار کَرَد

تَعْرِیصَ صَدُّ وِ یَكُم

نَشَوِیْد وِ بَكَار کَد

بِدَوِی بُولِ مِی سَوَد [مِی شَه] رِیْدِگِی کَرَد

It is not possible to live without money

مَه حَرِیْبِ بَحْهَها نَاَدَ گُوسَ کَرَد<sup>2</sup>

The children should be paid attention (- one must listen to children)

دُشَمَنِ رَا مِی تَوَانِ کُوحَک وِ صَعِیف دَاَسَب

The enemy can not be regarded as small and weak

<sup>1</sup> A short infinitive exists in Farsi. It is regularly formed in the same way as the past stem, namely by dropping the final *an*. The short infinitive is used i) after بَاَدَ / اَدَ when the necessity of an action is impersonal and general ii) after مِی سَوَد / مِی سَوَد it is possible / It is not possible when the possibility of an action is general iii) after مِی تَوَانِ / مِی تَوَانِ it can be / it may be / it can not be when the possibility is general. The third construction, however, is used only in the formal style. <sup>2</sup> مِی گُوسَ دَاَدَن = گوش کردن

نَها کِسی که می‌تواند [می‌بوه] به او [بِهش] کُمک کند [کُمک کُنه] شُما هَستد  
[سُماس]

You are the only person who can help him (= to him)

من همسِه دوست دارم نَها حَرِیدِ رَوم [نَها رَوم حَرِید]

I always like to go shopping alone

او تَه نَها/ به فَقطِ مادَرِ من بَلکه مُعَلِّمِ من بود

She was not only my mother but (was) my teacher

## تَمرینِ صَدُم

حمله سارید

- ۱ (قدر، بول، چِه، دارید، لارم)؟
- ۲ (کِه، نَها کِسی، هَمکاری، یا او، می‌گُرد مَن بودم)
- ۳ (مُوفی شُدَم، بِالاحَرَه، آبارِمان، در حُوب، کُوحکی، شَهر، اِحارَه کُم)
- ۴ (حُوب شُد، کُتاب، فِلا، را کِه، حِوانده بودم)
- ۵ (حِانعالی، هَر حا کِه، مَن، تَشرِیف، می‌آیم، هَم، بِرِید)
- ۶ (حِری، لارم، به او، سِیب، بگویند)
- ۷ (دوست نِدارد مِهمایی، رَود او، یا سِما، نه)
- ۸ (دوستِ فَراسَتوی عِداها، مَن، اِرابی را، دوست دارد، حِلی)
- ۹ (حُوب، کِه، اساد، شُد، آمَد، کلاس، وَالّا، می‌سَد، نَعطیل)
- ۱ (نه، بو، نَها، برادَرِ مَن، بَلکه، دوستِ هِسی، مَن)

## تمرین صد و دُوُم

حاهای حالی را بُر کند

- ۱ در تَرَفِ بِمَشَوَدِ هوسال (باری کردن)
- ۲ به نَظَرِ مِ مَوْصُوع را ناند به او (گفتن)
- ۳ [نه آدَمِ تَرَسُو إِعِصَاد [ (شُدن، کردن)
- ۴ با دُشَمَن ناند (مُبارزه کردن)
- ۵ با حواستهای او نَاند (موافَق کردن)<sup>۱</sup>
- ۶ کار را هر چه رودیر ناند (شُرُوع کردن)<sup>۲</sup>
- ۷ دیروز حوی کردم (خریدن)
- ۸ مُناسِفانه اِردواح او با شِگَسب (روبرو شدن)<sup>۳</sup>
- ۹ لطفاً پول را هر چه رودیر تَرایم بِرَسسد (رسدن)
- ۱۰ آول ناید حقّ با کسب (دیدن)
- ۱۱ در تَرَاتِرِ دُشواربها ناند (اسنادگی کردن)<sup>۴</sup>
- ۱۲ نَحّه‌ها را نَاید (لوس کردن)<sup>۵</sup>

۱ موافق کردن = to agree

۴ اسنادگی کردن = to resist

۲ شُرُوع کردن = to start

۵ لوس کردن = to spoil

۳ روبرو شدن = to face to confront

بِه فُولِ آدَمِ دُرُو عَگُو تَمانِدِ اِعیَمانِ کَرْد<sup>۱</sup>

One must not trust a liar's promise

هَیچ کَسِ یَمی داند [یَمی دونه] چِه کارِ نایَد کَرْد

Nobody knows what to do

مُحاجِر را ناند تَسِه کَرْد<sup>۲</sup>

The aggressor should be punished

درِ بایَسان [ناسمون] یَمی شَوَد لِباسِ گَرَم بوشد

It is not possible to wear warm clothes in summer

این حَظِّ نَد را یَمی شَوَد حَواند [این حَظِّ نَد رُو یَمی شِه حَواند]

This bad writing can not be read

آنا می سَوَد [می سِه] نا این پولِ کَم یک حانَه [بِه حَوانَه] حَوب حَرَد؟

Is it possible to buy a good house with this little money?

با فَقر و بی سَوادی نایَد مُبارره کَرْد<sup>۳</sup>

It is necessary to fight against poverty and illiteracy

سَحشِد آقا، بِلَبِ رَقب و تَرگِشت<sup>۴</sup> نا دِهلِی چَند است [چَندَه]؟

Excuse me sir! How much is a return ticket to Delhi?

1 = to trust اعیان کردن

2 = to punish سِه کردن

3 = to fight مُبارره کردن

4 Many of the short infinitives play the role of a noun just as the infinitive itself does. Therefore they may be the subject or the object of the sentence or stand in a genitive construction

## ب - اگر + گذشته استمراری + گذشته استمراری

اگر هَمَس الان می‌رُفتم به ابوبوس می‌رسیدم If (we) left right now (we) would catch the bus, (but we are not able to leave right away)

## ب -

## اگر + گذشته دور / گذشته استمراری + گذشته دور / گذشته استمراری

اگر دیروز رُفتم به ابوبوس رسیده بودم

اگر دیروز رُفتم می‌رسیدم به ابوبوس می‌رسیدم

اگر دیروز رُفتم به ابوبوس می‌رسیدم

If (we) had gone fast yesterday (we) would have caught the bus (but we did not go fast and so, we missed the bus)

## ت - اگر + گذشته ساده + حالِ اِحتیالی / امر

اگر او رُف می‌رُوم If he would go I will go too

اگر او رُف بو هَم رُوم If he would go you (must) go too

## تَحْرِیْبِ صَدِّ وَ سِوَم

حمله سارید

۱ (دَسِیان، بوی، را، آس، اگر، بَگُدارید، می‌سُرد)

۲ (لِوان بَگُرفه بودم، را، سِکسه بود، اگر)

۳ (مَاسِیان، اگر، داسم یول را، می‌حُردم)

۴ (هوا، سرد، بَشَوَد، اگر، جِلی پَالو، بَپوسم، مَحور هِسم)

درس بیستم  
حمله‌های شرطی<sup>۱</sup>  
CONDITIONAL SENTENCES

۲۸

الف - اگر + حالِ التزامی + حالِ اِحصاری

اگر همین آلاں برویم به انونوس می‌رسیم

If (we) go right now (we) will catch ( = reach) the bus

[اگه فردا بارون ساد، یمی بوسم یرم حَگل]

If it rains tomorrow (we) will not be able to go to the forest

اگر هر صبح وِرس تُکئی<sup>۲</sup> اِرادِهاب قوی می‌سود

If (you) exercise every morning your will will become strong

---

1 The conditional sentences can be divided into four types

A) The first type which is likely to happen is expressed by a present subjunctive which stands after اگر If and a present Indicative as the second verb

B) The second type which is NOT likely to happen is expressed by two past imperfect verbs (see p 3)

C) The third type refers to the possibility of occurrence of an action in the past which however did not happen. This type is expressed by two past perfect verbs (see p 35) or two past imperfect verbs or a past perfect for the If - clause and a past imperfect for the second clause

Note that the verbs بودن and داسی should be used in the simple past instead of imperfect or past perfect (see footnotes pp 3 and 35)

D) The fourth type refers to the possibility of occurrence of an action only in the future which may or may not happen. It is expressed by a simple past for the If clause and a present Indicative or an imperative as the second verb

2 وِرس کردن = to exercise

- ۱ اگر موصوع تراسان مْهم سبب آن را (تسعی کردن، فراموس کردن)  
 ۱۱ اگر تروربر<sup>۱</sup> عاقل ششهادِ مْرا (بودن ندرُفس<sup>۲</sup>)  
 ۱۲ اگر ار دسورِ رسیان او سما را (اطاع<sup>۳</sup> کردن، اِجراح<sup>۴</sup> کردن)  
 ۱۳ اِگه رانده اس بصادف وحشاک (دب<sup>۵</sup> کردن، بس آمدن<sup>۶</sup>)

تمرین صدوپنجم  
 سوید و تکرار کند

۲۹ مَگر، مگر این که

مگر شما سها خوبِ میِ حواسد؟  
 [مَگه سما سا خوبِ میِ حواس؟] Don't you sleep enough at night?

Yes (I do)

حرا

س حرا رورها [رورا] حُر می رسد<sup>۸</sup> [می رس؟]

Then why are you dozing off during the day?

---

1 A male name      2 قبول کردن = to accept      3 اطاعت کردن = to obey  
 4 اِجراح کردن = to dismiss      5 دب کردن = to be careful      6 سر آمدن = to happen  
 7 [مَگه] مگر is used as a question word when the reply is expected to be favourable whether positive or negative. It is to some extent comparable to the following English structure: You didn't go, did you? (the reply being expected to be no) or you will go, won't you? (the answer being expected to be yes. I will go.)  
 8 حرا The positive answer to such a question is usually حرا and not بله. If however the reply is contrary to what has been expected, there will usually be a further question introduced by the question word حرا<sup>۹</sup> why? to ask if necessary for the reason of doing or not doing the action.  
 9 حرا = to doze off

- ۵ (خُدای نکرده،<sup>۱</sup> ار یَلَه‌ها، ناس، اگر، تُفَسِد، می‌شکند، بایان)
- ۶ (حد دهنده، بیشتر، یَسَم، اگر، می‌نواسم، وربر، صَر می‌کردم،<sup>۲</sup> را)
- ۷ (سما، بودند، تَحْسَب‌وَربر، اگر، می‌کردید، چه کار؟)
- ۸ (حای، من، بودم، اگر، شما، مُوَافَق می‌کردم، پِشْتَهَاد، او، نا)
- ۹ (کَسی، اگر، حَمَله کرد،<sup>۳</sup> تُو، دِفَاع کُن،<sup>۴</sup> نه تُو، ار خود)
- ۱ (بولدار، یک، مُحَهر، سمارسان، بودم، اگر، برای، سمارهای فقر، تاسس می‌کردم<sup>۵</sup>)

### تمرین صدوچهارم

حاهای حالی را بر کد

- ۱ اگر یو سانی من هَم (آمدن)
- ۲ اگر آنها از من سَوَال کردند<sup>۶</sup> من نه آنها (حواب دادن)
- ۳ اگر دُرُسب نگاه کند حلی حیرها (دندن)
- ۴ اگر دروورکمر حرج کرده بودند<sup>۷</sup> امروز مَحور بول (بودن، قَرص کردن)
- ۵ اگر در حابه را فُعل کرده بود<sup>۸</sup> دُرْد هَر گَر آن را (نواستن، نار کردن)
- ۶ اگر او مَعی این کَلِمه را هَر گَر آن را تَر ریان<sup>۹</sup> (داسستن، آوردن)
- ۷ اگر بش از این<sup>۱۱</sup> مراحم من سَتوی<sup>۱۲</sup> نه تُلِس (سِکات کردن<sup>۱۳</sup>)
- ۸ [اگه شما بالو مَطْمِئاً] (پوشیدن، سَرما حوردن)
- ۹ اگر سما با بقاصای من ار کار (مُحالِف کردن،<sup>۱۴</sup> اِسعیفا کردن<sup>۱۵</sup>)

1 God forbid      2 صر کردن = to wall      3 حمله کردن = to attack      4 دفاع کردن = to defend  
 5 بناسستن کردن = to establish      6 سَوَال کردن = to ask to question      7 حرج کردن = to spend (money)  
 8 مرص کردن = to borrow      9 فُعل کردن = to lock      10 بر ریان آوردن = to utter  
 11 anymore more than this      12 مراحم سدن = to cause inconvenience      13 سکات کردن = to sue  
 to complain      14 مُحالِف کردن = to disagree to oppose      15 اسعیفا دادن / اسعیفا کردن = to resign



Are you hungry (= aren't you full up)? [ شما مگه سیر نیستی؟ ]

نه تنها سیر نیستم بلکه دارم از گرسنگی می‌مرم

I am not only hungry (= not only (I) am not full up) but dying of hunger

شما مگر در طولِ روز چیزی نمی‌خورید؟

Don't you eat anything during the day?

[ چرا، نه حای با کک نزدیک ظهر می‌خورم ]

Yes (I) take (= eat) a tea with cake near midday

تمرین صدوششم

به فارسی بوسید

1 If I were you (I) wouldn't buy such a small (= to this smallness) car

2 If you were me would (you) trust him (= to him)?

3 If you had already told me (= to me) (I) wouldn't have let (him) go

4 You should believe him (= one must believe his word)

5 The students must be trusted

6 I will not forgive you unless (you) apologize me (= from me)

7 [unless (you sign) spend slowly otherwise (I) will not let you have the money (= I will not give the money (to) your hand) ]

8 Have you eaten your breakfast? ( = I expect you not)

9 [Yes why do you ask?]

10 But you were due to wait for me

11 Didn't you see him last Saturday? (= I think you did)

به حیر / نه

[نَس چرا یمی رس دکر؟]

برایِ اس که [ترا اس که] دکرَم نه مُسافرَب رفته اسب [رفته مُسافرَب]

[مگه دبرور برهتی نارار؟]

نه / نه حیر

حرا؟

برایِ اس که [برا اس که] حمعه بود، رورِ حمعه همهٔ معاره‌ها سسه هَسسد [نَسَس]

مگر دُواره سگار کِشیدی؟

بله / [آره]

مگر فرار نود<sup>۱</sup> که سگار را ترک کُی<sup>۲</sup>؟ پَس چرا دُواره کِشیدی؟

Were you not due to give up smoking (= cigarette)?

ماور کسد<sup>۳</sup> یادَم رفته بود Believe me (that) I had forgotten

مگر این که سما کُکمک کسد والّا می یمی تو ام اس نار سگس را به دوس بکسم<sup>۴</sup>

Unless you help otherwise I will not be able to shoulder this heavy burden

(= load)

Did you eat your lunch (= food)? [عَداب رو خوردی؟]

Yes why do you ask? [آره، چطُور مگه؟]

[هیچ چی، فکر کردم ما هم عدا می خوریم]

Nothing I thought we would dine together

1 فرار بود = to be due to

2 ترک کرد = to give up

3 باور کرد = to believe

4 به دوس بکشد = to shoulder to take on the shoulder

۱۳ س در این هوایِ سرد سما سردیانِ می‌سود؟ (= حتماً می‌سود)

۱۴ ح

۱۵ س [اونا، ار کارهایِ من جِرِصشون گرفته؟] (= گمانِ می‌کم)

۱۶ ح

۱۷ س آنها کِشورِسان را دوست ندارند؟

۱۸ ح

۱۹ س سما ار آدمِ مُایقِ بَدیانِ می‌آید؟

۲ ح

### تمرین صد و هشتم

شوید و تکرار کند

دل، سَر، دَسْت

دَسِبِ کِمِ سَسِ ماهِست [ماهه] که دَحَرَم را [رُو] بَدیده‌ام [تَدیدَم]، دِلَمِ سَرانِش  
[تَراش] بَگِ سَدِه، دِلَمِ می‌خواهد [می‌خواَد] هَر حَه رُو دِر تَر گَرَدَد [تَر گَرَدِه]

It is at least six months that (I) have not seen my daughter (I) am missing her  
(= my heart has become tight for her) (I) wish her to come back as soon as  
possible (= my heart wants her to return )

بِالْآخِرِه حانِه‌ای را [حَوَیْه‌ای رُو] که دِلَش [دِلَس] می‌خواسَب پیدا کرد

At last (he) found the house which is the very thing (= which his heart  
wanted)

ار دَسِبِ او بَه تَگِ آمَدَمِ<sup>۲</sup> [اومَدَم]، وِلی دِلَمِ می‌آید [می‌آَد] آدَش کِمِ<sup>۳</sup>

1 at least

2 نه بگ آمدن = to be fed up to the back teeth

3 اذیت کردن = to harm

12 No!

13 why?

14 Because (he) was not at home

15 Didn't you go to (your) office yesterday? (= I expect you did)

16 Yes I did

### تمرین صدوہفتم

حآہای حالی را بر کسد

مگر؟، حَرا، بلہ

۱ سوال دشب حوابان برد؟

۲ حواب

۳ س او ار حرفِ می حَده آس گرفت؟

۴ ح

۵ س ئو حَرا نا حودبِ می تری؟ (= گمان می کم می تری)

۶ ح

۷ س [سما گُرسَون سب؟] (= سکر می کم سب)

۸ ح

۹ س [او اسمِ می نادس می آد؟] (= فکرِ می کم)

۱ ح

۱۱ س ار اس سلم حُوسان نَآمد؟

۱۲ ح

---

1 گمان کردن = to imagine

(She) was depressed but (she) cheered up when she saw me (= from seeing me) (She) poured out her heart to me (= for me) for at least two hours (She) spoke of everything and everywhere even of her father's chronic stomach ache

اُمْدَوَارَمِ حَرْفِ مَرَا [مِنْ رُو] نِه دِل نَگَرِید،<sup>۱</sup> فَصِدِ نَدِی نَدَاشِم

(I) hope (= I am hopeful) (you) would not take offence (= take to heart) at my word I did not intend to hurt your feelings (= (I) did not have a bad intention)

بِک سِیْکَسَب سَاہِ سَمَا رَا دِلْسَرْد کُنْد<sup>۲</sup> دَوَاہِ کُوسِی کُنْد

One failure must not discourage you try again

مُطْمَئِنَّا قَدَرْدَاہِی سَمَا اُو رَا سَب نِه کَاَرَشِ دِلْگَرَمِ مِی کُنْد<sup>۳</sup>

Your appreciation will certainly encourage him in his work (= to his work)

مُاسَفَاہِ اَر دَسِبِ مِنْ کَاَرِی سَاَحِه سَب

Unfortunately I can't do anything

حَوَاشِ مِی کَمِ گَاہِی بِه مِنْ سَرِ بَرِیْد<sup>۴</sup>

Please come in to see me from time to time

تَعْرِیْ صَد و نُهَم

حَمَلِه سَاَرِیْد

۱ (دِلْیَا، حَظُّوَر، نِجَّة، مِی آئِد، بِه اِنِ کُوجَکِی رَا، کُکِ بَرِیْد)<sup>۵</sup>

۲ (آہَا، مِی حَوَاہِد بَا دُوسِیَا، دِلْیَا، کُنْد، دَرِدِ دِل؟)

1 به دل نگرش = to take offence

2 دل سرد کردن = to discourage

3 دلگرم کردن = to encourage

4 سر زدن = to pay a short visit

5 کک زدن = to beat

[آدنس کم]، دلم براس [تراش] می سوزد [می سوره]، فقط دلم می خواهد کمی  
[به کمی] سر نه سرتش [سرتس] بگذارم [برارم]

(I am fed up to the back teeth with him but (I) don't have the heart to harm  
him (= my heart doesn't come to harm him) (I) feel sorry for him (= my heart  
is burning for him) (I) only feel like teasing him a little

دست از سرم بردار<sup>۲</sup> [وَرْدَار]، امشب حوصله هیچ کاری را [رُو] ندارم، دلم  
گرفته، نمی دانم [نمی دانم] چرا دلم سوز می ریزد [می ریزد]، میلی اس که مُسَطِرِ حَرِ  
ندی هسم

Leave me alone (= take (your) hand off my head) (I) am not in the mood for  
anything (= I don't have patience for no work) tonight (I) am depressed (= my  
heart is blocked) (I) don't know why I am on pins and needles (= my heart  
is tumultuous), as if something bad is coming to me (= as if (I) am expecting  
some bad news)

از دست با حالا سردرد دارم

(I) have a head – ache since last night (= up to now)

ماسفاهه اسباه وحسناک آنها دردسیر زیادی تراسان فراهم کرده است<sup>۳</sup>  
unfortunately their dreadful mistake has caused (= has brought about) a lot  
of inconvenience for them

دلس گرفته بود ولی از دیدن من دلس نار [وار] شد دست کم دو ساعت سرانم  
درد دل کرد<sup>۴</sup> از همه حیر و همه حاصحت کرد حی از دل درد مری بدرس

1 سر نه سر گداس = to tease

2 برداس = to take (up) to pick up

3 فراهم کردن = to bring about

4 درد دل کردن = to tell out sorrows to unburden

## درس بیست و یکم

### نَقْلِ قَوْلِ<sup>۱</sup>

۳۰

Reported speech

«عَدَام را حُوردم»

۱-۳۰ نقلِ قولِ مُسَمِّمِ<sup>۲</sup> علی گفت «عَدَام را حوردم»

(I) علی گفت عَدَاس را حورد

۲-۳۰ نقلِ قولِ عَرَمَسَمِ<sup>۳</sup>

(II) علی گفت که عَدَاس را حورده است [حورده]<sup>۴</sup>

---

1 The Reported speech may be expressed in two ways Direct and Indirect 2 In the Direct speech the exact words of the speaker are repeated 3 The Indirect speech is expressed in two ways I the person of the verb together with the pronouns are changed to the 3rd but the tense remains unchanged II both the tense and the person of the verb together with the pronouns are changed 4 The tense change is as follows

a) simple past into present perfect

b) past perfect into present pluperfect (a combined tense which does not exist in English e.g.   
دیده بود است he has had seen )

c) past imperfect into present Imperfect e.g. می رفته است he has been going

d) The rest of the tenses remain unchanged

Note that the Indirect speech is usually introduced by the conjunction که in the written style but often omitted in the spoken form

- ۳ (حَرْفِ، نه دِل، مُطْمَئِنِ هِسَمِ که، شما را، گِرِفِه اسب، او)
- ۴ (اس موشهائي، نه سَگ، ار دَسَبِ، آمده ام، مُراجِم)
- ۵ (مى سورد، اين، جَيواي، دِلَم، براي، بيچاره)
- ۶ (هرگر، مى خواهَد، براسان، دَلَم، دُرُسَت کَم، درِدر)
- ۷ [مى کَم، حرفِ، خواهِس، نه دِل، اس بچه رُو، نَگَريس]
- ۸ [چه، دِلُون، عَدايي، امروز، مى حواد؟]
- ۹ [مَرْدَم، دَلَم، ار ناراحتِي، مى گيره]
- ۱ [هَنور، پسرَم، دَلَم، شُور، ار مدرسه، مى رَهِ، تَرَنگشِه]

### تمرین صدودَهَم

حاهای حالی را بر کسد

- ۱ [ار شَسَدِي اَوَن آهَگ وَا ر سُد]
- ۲ خواهِس حَرْفِ مَرا نَگَريد
- ۳ ار او تَردار
- ۴ يَلَعان تَراسان مى سَوَد
- ۵ سَعى مى کَم او را به درس حَواندن دَلگرم
- ۶ آبا حَرْفِهايِ مِ او را دِلَسَرَد
- ۷ مِ ار اس سَگِ مَراحِم آمده ام
- ۸ اس نامِه تَراسان درِد قَراهم
- ۹ [دِلَت حى ؟]
- ۱ [دَلَم ادِس ]
- ۱۱ [مَگه براش مى سوره؟]



اکبر گفت «دربارهٔ مُحسَن نا آفای وریر گُفگو کرده‌ام»<sup>۱</sup>  
 اکبر گفت دربارهٔ مُحسَن نا آفای وریر گُفگو کرده است [کرده]  
 مادرم گفت «ناید فردا انامب را تَمیر بکُی»  
 مادرم گفت ناید فردا انامب را تَمیر بکُم  
 لطفاً فردا صُبح به اداره سَری برید [برس]<sup>۲</sup>  
 او حواهنس کرد که فردا صبح سَری به اداره برسم  
 فردا مُمکن است [مُمكنه] ناران [نارون] ساند [بیاد]  
 [او پیش‌سی کرد]<sup>۳</sup> که فردا ممکنه نارون ساد [ ]  
 او پیش‌سی کرد که فردا ممکن است ناران ساند

1 گفتگو کردن = to converse

2 سریدن = سَری رفتن

3 سی سی کردن = to foresee

## تحریر صد و یازدهم سبید و بکار کند

الف — گذشته ساده — گذشته نقلی  
رضا گفت «دروِ سهراب را دیدم»  
او گفت دروِ سهراب را دند  
او گفت که دروِ سهراب را دنده است [دیده]

ب — گذشته دور — گذشته دورِ نقلی  
مَحد گفت «مِ پدرِ سما را دیده بودم»  
محد گفت او پدرِ مرا دنده بود  
محد گفت که او پدرِ مرا دنده بوده است [دیده بوده]

پ — گذشته استمراری — گذشته استمراریِ نقلی  
پرویر گفت «مِ رضا را هفته‌ای یک بار می‌دیدم»  
او گفت رضا را هفته‌ای یک بار می‌دند  
پرویر گفت که او را هفته‌ای یک بار می‌دنده است [می‌دنده]

ت — بدوِ تغییر  
سما گفت «مِ محلّهٔ آسده را همیشه می‌خوانم»  
سما گفت که محلّهٔ آسده را همیشه می‌خواند

## تمرین صد و سیزدهم

حمله‌های ربر را به صورتِ تَقْلِي فَوَلِي عَرِ مُسْتَقِم (II) بنویسید

مسال پیامبرِ اسلام با کودکانِ مهربان بود  
او گفت که پیامبرِ اسلام با کودکانِ مهربان بوده است

- ۱ حَصْرَبِ مُحَمَّدٍ بَه كُودَكَانِ سَسَارِ عِلَاقَه دَاشَت
- ۲ بَا بَحْه‌ها بَه اَحْرَامِ رِفَارِ مِي‌كَرد
- ۳ سَس اَر اَن كَه كُودَكَانِ بَه پَامِرِ سَلَامِ كَسَد اَو بَه اَنها سَلَامِ مِي‌كَرد
- ۴ هَمَشَه دِرْبَارَهٗ بَحْه‌ها بَه مُسَلَمَناها سَفارسِ مِي‌كَرد
- ۵ پَامِرِ مِي‌فَرمود كَه كُودَكَانِ رَا گَرَامِي بَدَارِد
- ۶ بَا اَنها مَهرِبانِ بَاشَد
- ۷ كَسِي كَه بَه كُودَكَانِ مَهرِبانِي بَكُد مُسَلَمَانِ بِيست
- ۸ بَكِي اَر اَصْحَابِ پَامِرِ مِي‌گوِيَد
- ۹ بَك رُورِ بَمَارِ رَا بَا حَصْرَبِ مُحَمَّدٍ حَوانِدَم
- ۱۰ بَا اَو بَه طَرَفِ حَانه رَفَم
- ۱۱ عِدَه‌اي اَر كُودَكَانِ رَا دِيَدَم
- ۱۲ بَحْه‌ها بَا سَادِي بَه اِسْفِمالِ پَامِرِ اَمَدِد
- ۱۳ پَامِرِ اَنها رَا تَوَارِشِ كَرَد
- ۱۴ پَامِرِ بَا مَهرِبانِي دَسْتِ بَر سَرَسانِ كَشِيَد
- ۱۵ حَصْرَبِ مُحَمَّدٍ بَا حَنَدَه وَ حُوسَرُوبِي بَا اَنها گَفْگُو كَرَد

## تمرین صد و دوازدهم قطعه زیر را بخواند

### حوالین

پیامبر<sup>۱</sup> گرامی<sup>۲</sup> اسلام<sup>۳</sup> نا کودکان<sup>۴</sup> مهربان بود

حَصْرِبِ مُحَمَّدٍ، دُرُودِ حَدا بر او باد،<sup>۵</sup> نه کودکان بسیار علاقه<sup>۶</sup> داشت و با آنها به احرام<sup>۷</sup> رفتار می کرد<sup>۸</sup> [حتی<sup>۹</sup> حَتَّاءَ] شن از آن که<sup>۱۰</sup> کودکان نه پیامبر سلام<sup>۱۱</sup> کند<sup>۱۲</sup> او نه آنها سلام می کرد همیشه درباره سخنها به مسلمانها<sup>۱۳</sup> سفارش می کرد<sup>۱۴</sup> و می فرمود<sup>۱۵</sup> «کودکان را گرامی ندارد<sup>۱۶</sup> و با آنها مهربان نباشد کسی که نه کودکان مهربانی نکند<sup>۱۷</sup> مسلمان بس»

یکی از اصحاب<sup>۱۸</sup> پیامبر می گوید «روزی نماز را با حَصْرِبِ مُحَمَّدِ حَواذِم<sup>۱۹</sup> و با او به طَرَفِ خانه رفتم عِدّه ای<sup>۲۰</sup> از کودکان را دیدم که ناشادی به اِسْماعیل<sup>۲۱</sup> آن حَصْرَب آمدند پیامبر آنها را تَوَاش می کرد<sup>۲۲</sup> با مهربانی دَس بر سرشان کسید<sup>۲۳</sup> و با حَده و حُوسرونی<sup>۲۴</sup> با آنها گُشگو کرد»

1 prophet	2 honourable	3 Islam	4 children	5 A religious phrase always used after the name of prophet Mohammad meaning
6 affection	7 respect	8 رفتار کردن = to behave	9 before that	10 سلام کردن = to greet
11 Muslims	12 سفارش کردن = to recommend	13 داس = to honour	14 فرمودن = to say (see also footnote 10 p 85 book 1)	15 مهربانی کردن = to do kindness
16 disciples	17 حواذین - to say prayers	18 a number		
19 به اسماعیل آمدن = to go to meet	20 بواش کردن = to caress			
21 دَس بر سر کسیدن - to fondle	22 cheerfulness			

## مَصْدَرِ مَنفِی<sup>۱</sup>

Negative infinitive

	نَ + مصدر	← مصدرِ مَنفِی
not to be (not being)	نَ + بود	← نَبودن
not to go	نَ + رف	← نَرَفَن
not to work	نَ + کار کردن	← کار نَکردن

## صِفَتِ مُثَبَّت<sup>۲</sup>

Positive adjective

	با + اسم	← صِفَتِ مُثَبَّت
strong – willed	با + اراده	← بااراده
having common sense	با + شعور	← باسُعور
having dignity	با + شرف	← باشرف

1 — Is prefixed to the infinitive to make it negative

2 The preposition با with may be added to some nouns to obtain positive adjectives meaning the owner of some quality. It is more or less equivalent to the English suffix -ful

## صِفَتِ مَعْنٰی<sup>۱</sup> Negative adjective

۳۱

	۳۱ - ۱	نا + صفت ← صِفَتِ مَعْنٰی
incorrect dishonest	نا + دُرُسَب ← نا دُرُسَب	
uncomfortable	نا + راح ← نا راح	
incomplete	نا + تَمَام ← نا تَمَام	

	۳۱ - ۲	بی + اسم ← صِفَتِ مَعْنٰی
jobless	بی + کار ← بی کار	
meaningless	بی + معنی ← بی معنی	
careless	بی + دِوَب ← بی دِوَب	

---

1 The prefix ل and the preposition ب may be added to some adjectives and nouns respectively to obtain negative adjectives. The first is similar to the English prefixes un - dis - im - and the like and the second is more or less similar to the English suffix - less

## تحریر صدو پانزدہم

وارہ‌های ربر را منفی کند Make the following words negative

فہمیدن، نَمَک، حُوصَلَهٗ، حَظَرٌ، آرام، هوش، حواسدن، مُحَرَم، سَلَسَهٗ،  
حواس، مُطَمِّن، مُمَکِن، حرف ردن، فِکَر، اُفِسادن، حُوش، مَرَهٗ، اَدَب، حَرِکَت،  
باک، آسنا، گُناہ بحسدن، اسنادن، حَق، مَعٰی، درِیَسر، ارادہ، سُعور، یدِا،

## تحریر صدو شانزدہم

صِفہ‌های مسبِ ربر را منفی کند

باسُعور ناارادہ، ناخُوصَلَهٗ، ناہوس ناسلِسَهٗ، ناَمَرَهٗ، ناَدَق، نارسب، ناانصاف،  
ناعِلَافَهٗ، ناَمَعٰی، ناأَدَب

---

1 patience	2 danger	3 good taste	4 taste	5 politeness	6
common sense	7 apparent	8 just ( = having justice)			

تعرین صد و چهاردهم

شویید و تکرار کنید

اس صدفی ناراحت است روی آن بنشینید

This chair is uncomfortable sit on that one

هوشنگ اصولاً آدم ناراحتی است، مواظب او باشید

Hushang is basically an uneasy fellow be careful with him

این یک تفسیر نادرست از شعر حافظ است

This is an incorrect interpretation of Hafez's poem

خوشحالم که بالاخره موفق شدید مقاله نامنجم خود را تمام کنید

(I) am glad that (you) have at last succeeded to finish your unfinished essay

Your friend is a careless fellow دوستِ شما آدم بی‌دقی است

در این شهر آدم بیکار نمی‌توان پیدا کرد همه کار دارند

You can't find a jobless man in this city Everybody (= all) has (a) job

Why are (you) sitting idle? چرا بیکار بنشینید؟

اس کلمه بی‌معنی را کجا دیده‌اند؟

Where have (you) seen this nonsense word?

بودن یا نبودن شما در اینجا، مسئله‌ای را حل نمی‌کند

Your being or not being here does not solve any problem

او مردی با کرامت است و هرگز خیانت نمی‌کند He is a man of dignity and never betrays

او بی<sup>۲</sup> تو هیچ کاری نمی‌تواند نکند He can't do anything without you

من با<sup>۲</sup> شما هیچ کاری ندارم I have nothing to do with you

1 حل کردن = to solve

2 بی and با may be used as independent particles meaning without and with respectively



تمرین صدو هفدهم  
حاهای حالی را پُر کسد

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| ۱ [من ار بیکاری <sup>۱</sup> ندَم می‌آد] | ۶ ار دسبِ احمدکاری ساحه سب      |
| [مَم]                                    | ار دسبِ شعا کاری                |
| من هم (ندآمدن)                           | ۷ [دلم تَرَا بَحّه ها بگ سُدّه] |
| ۲ حسن مردی را که کنارِ بحره              | [ من همس ]                      |
| اساده بود تَساحب                         | [ من بگ ]                       |
| من هم (ساحس)                             | ۸ من پدرِ حَواد را ندیده بودم   |
| ۳ بابک سگار را تَرک کرده است             | من (دیدن)                       |
| افشین هم                                 | من هم طور                       |
| ۴ [امروز خیلی دلم گرفته]                 | ۹ [می‌دوم چرا عداش رومی خُوره]  |
| [دلِ مَم]                                | [ من ]-(داسس)                   |
| ۵ [ار دسبِ او به بگ او مَدَم]            | ۱ اکر آدم سسار نا دَقی سب       |
| من همین                                  | برور                            |

So am/do I

مَنْ هَمْ [مَنْم] هَمِّين طُور<sup>۱</sup>

۳۴

رضا پولش را [پولش رو] حَرَج کرده است [کرده]

Reza has spent his money

مَنْ هَمْ [مَنْم] حَرَج کرده ام [کردم]

So have I

مَنْ هَمْ [مَنْم] هَمِّين طُور

من هیچ وَف از کُسی پول فرص نمی کُرم

I never borrow money from anybody

او هم [اوْنَم] هَمِّين طُور

Neither does he

او هم [اوْنَم] یَمِی کُند [نمی کند]

پروین نمی تواند [نمی تونه] آلمانی صُحبت بکند [نکند]

Parvin can't speak German

شُما هَمْ [شُمام] هَمِّين طُور

Neither can you

سما هم نمی تواند [نمی تونه]

(I) am very pleased to see you

از دیدار شما خیلی خُوشحالم

مَنْ هَمْ خُوشحالم

so am I

مَنْ هَمْ هَمِّين طُور

<sup>1</sup> The expressions so am I neither does he etc. are expressed by stating the subject followed by too and either the verb itself whether positive or negative or the expression هَمِّين طُور the same manner

۷ [حمید به گمی عَصائی بود، ۴]

۸ [تُو حَقِیْقَتْ رُو به می می گئی، ۴]

۹ [شما فردا به اداره ، ۴]

۱۰ [امروز حَالش جِلی رَهَر ، ۴]

both		هَم	هَم	۳۶
neither	nor	نه	نه	
either	or	یا	یا	
whether	or	چه	چه <sup>۲</sup>	

Saadi was both (a) poet and (a) writer سَعْدی هم شاعر<sup>۳</sup> بود و هم نویسنده<sup>۴</sup>

مُیَاسِفَانَه می نه زبانِ روسی می دانم و نه آلمانی

Unfortunately I know neither Russian language nor German

لطفاً نا بایستد بو نا بروید بیرون، دَم دَر<sup>۵</sup> نایستد

[لطفاً نا بایستد بو نا بریں بیرون، دَم دَر وای سس]

please either come in or go out, don't stand in the doorway

چه عدا را بِخُورید و چه بخورید، بولی آن را ناید بدهید

[چه عدا رو بُخُورس و چه بخُورس، پولس رو ناید ندس]

Whether (you) eat the meal or not (you) have to pay for it

1 truth

4 writer

2 In a more formal style the expression حُرّا is usually used

5 دَر = doorway

3 poet

## سؤال پایانی جمله Tag question

۲۵

[شما کشورتون رو دوست دارید، ندارین؟ / مگه نه؟]

You like your country, don't you?

[او هیچ چی نخرید، خرید؟]

She didn't buy anything, did she?

[فارسی زبونِ سخی نیست، هست؟]

Farsi isn't a difficult language is it?

[او دوسه‌ای زیادی داره، مگه نه؟ / نداره؟]

He's got many friends, hasn't he?

تعریس صدو هجدهم

حاهای حالی را بر کند

۱ [اونا قلاً من رُو دنده بودن، مگه نه؟]

۲ [امروز هوا خیلی سرده، نه؟]

۳ [شما دیروز حونه بودین، نه؟]

۴ [ملت؟ از جواب بدار شده، نه؟]

۵ [شما هُور اسم من چنه، می‌دوین؟]

۶ [او هور من کیم، نه؟]

1 In the colloquial Farsi a short question usually comes at the end of the sentence which is the repetition of the preceding verb but in the negative. If the first verb is positive and vice versa.

The tone of the voice over the tag question is always rising whereas it is falling on the preceding verb. Alternatively the expression مگه نه may be used but only when the previous verb is positive. Of these two usages the latter is more colloquial.

قَدَرَمَا + فاعل + مفعول صَرَّحَ + مفعول غير صَرَّحَ +  
Adverb of time Subject Direct object Indirect object

قيد (مَكان، کیفیت، و عمره) + فعل  
verb      Adverb of place quality, etc

دیور + م + پسر + را + ناکی + اردو سہاس + برای گردس +  
مفعول عر صریح قید علت

سہ یکی + ار روساھایِ گرجِ مُردم  
قیدِ مکاں

Last week I took my son and (= with) one of his friends to one of the villages of Karaj for excursion

1 The normal order of a sentence is shown above. But it should be born in mind that some of the elements may change position towards the beginning of the sentence depending on how much emphasis they might bear. For example, adverb of time may come after the subject or even after the objects. The word order is still more changeable in the colloquial style.

## تمرین صد و نوردھم حاهای حالی را نُر کسد

- ۱ درور من او هیچ کُدام ایحا نودم
- ۲ خودباں بیاید و برادرباں را برستید
- ۳ فردا شما ساںد و ساںد، من مَحورم بروم
- ۴ اس کتاب را اسحاب کسد<sup>۱</sup> و آن را، قِیمَتِ هَر دُو تا یکی است<sup>۲</sup>
- ۵ من افایِ رئیس را ددم مُعَاوَس<sup>۳</sup> را
- ۶ پدر من قَراسه<sup>۴</sup> می دایست اسالبایی
- ۷ او می داید و می خواهد بداید که چه سُدّه است<sup>۵</sup>
- ۸ سما مَقَالَة مَرّا حواںدید و مالِ او را، واقِعاً کُدام یک بهتر بود؟
- ۹ اس سِیما طیب بودی اَدب<sup>۶</sup>، فِلسوف<sup>۷</sup> بود و دایسمند
- ۱ مَن گُلی ترگِس را دوست دارم و گُلی یاس را

1 اسحاب کردن = to choose

2 is the same

3 مُعَاوَس = assistant

4 French

5 what has happend

6 literary man

7 philosopher

## ضمیمه ۱

### Appendix I

#### کلید تمرینها

#### تمرین دوم

- ۱ او نامه مرا/ من را میخواند
- ۲ من فردا مقاله شما را میخوانم
- ۳ حذر را در کدام محله خواندند؟
- ۴ چرا درسهایت را نمیخوانی؟
- ۵ کتاب عمویش را/ عموی او را کی میخواند؟
- ۶ هر دو هفته یک داستان کوتاه میخواندم
- ۷ آنها گهگاه روزنامه میخواندند
- ۸ نامه‌اش/ نامه او را فوراً بخواند فوراً نامه‌اش را بخواند
- ۹ شاگردها درسهای فارسی‌شان را/ فارسی خود را هر شب میخواند
- ۱ به فارسی بخواند و بیوسد
- ۱۱ اس مقاله را کجا پوشد؟
- ۱۲ اس تمرین را به فارسی بیوس
- ۱۳ او کتابهایش را/ کتابهای خود را به فارسی می‌پوس

## تمرین صد و بیستم

### حمله سارید

- ۱ (امروز، چهار، امار، ار، خریدم، من، کیلو، دوستم، میوه فروشی، برای)
- ۲ (دلم دوباره، خیلی، می‌خواهد، بیم، را، شما)
- ۳ (مادرم، بش از هرگس، من، را، دوست دارم)
- ۴ (در حدود، پیش، سال، امپرسیا، هزار، به دنا، در، آمد، ایران)
- ۵ (او، برای، کتابخانه، خود، کوچکی، درست کرد)
- ۶ (شاگردها، داستانی، یکی، را، از، کلاس، در، تعریف کرد)
- ۷ (برای، دوست داری، هرچه، برای، دوست یدار، خود، دیگران<sup>۱</sup>، هم)
- ۸ (خواندن، و، به، یاد داد، من، آفای، عامری، نوشتن، را)
- ۹ (سال، نفت، هر، مقدار، ایران، رنادی، از، به، دیگر، کشورهای، فرساده می‌شود)
- ۱ (رسانرس، بهاری، در، را، گل، من، حنده، بچه، آن، سم، دندم)



## تمرین چہارم

- ۱ پُرسدَم
- ۲ می پُرسَم
- ۳ می پُرسدَم
- ۴ می پُرسدی
- ۵ پُرسیدی
- ۶ می پُرسی
- ۷ پُرسید
- ۸ می پُرسد
- ۹ می پُرسَد [می پُرسد]
- ۱۰ می پُرسیم
- ۱۱ می پُرسدیم
- ۱۲ پُرسدیم
- ۱۳ پُرسیدید [پُرسیدیں]
- ۱۴ می پُرسیدید [می پُرسدیں]
- ۱۵ می پُرسید [می پُرسیں]
- ۱۶ پُرسیدند [پُرسیدَن]
- ۱۷ می پُرسیدند [می پُرسیدَن]
- ۱۸ می پُرسَد [می پُرسَن]
- ۱۹ پُرس
- ۲۰ پُرسید [پُرسیں]

- ۱۴ هَمَه مُرَشَه چِد/ چِد نا نامَه یُوش؟  
 ۱۵ سُمَا بَماشامَه‌هایِ حَالِی، می‌یُوشد  
 ۱۶ مَن داسانهایم را/ داسانهایِ حُود را نه اِنگَلَسی یَمی‌یُوسم  
 ۱۷ چِرا این قَدرا/ اِن هَمَه نامَه می‌یُوسید؟  
 ۱۸ سُمَا حَسَته هَسِدا/ حَسَه‌اند، چیری/ هِیچ چِر یُوسِدا  
 ۱۹ هَمکَارِ مَن/ هَمکَارَم داسانهایِ حِلِی حَالِی نَراي نَحَه‌ها می‌یُوسد  
 ۲ مُدیرِ اِسِم نَما/ هَمَه ساگَردها را دَر دَفرش/ دَقَرِ حُود یُوشَت

### تَمرینِ سِوُم

- ۱ مَن آر دُور صِدايِ صَعِیایِ مَ یِدم/ مَن صِدايِ صَعِیایِ آر دَهر می‌شِدم  
 ۲ صِدايِ مَرا/ مَن را مِوشَو  
 ۳ نَه، حیری/ هِیچ-حِر یَمی‌شِوم  
 ۴ آنها صِدايِ مَاسِیِ مَرا/ مَن را می‌شِیدند  
 ۵ رادیو را تَرَدنکَر ساوَر، آنها صِدايِش را/ صِدايِ آن را یَمی‌یُوبَد  
 ۶ گُوشِ بَدرَم/ پَدَر مَن کَر است او فَطَط صِدايِ نُلَد را می‌شِوَد  
 ۷ هَرخَه می‌گویم حو ، یُوسُوا  
 ۸ دو سالِ بَش/ قَل گُوشَش/ گُوس او بَهِتَر می‌شِید  
 ۹ صِدا آر دُور می‌آمَد، وَس آن را جِلی حوَب یَمی‌یُوسِدم  
 ۱۰ چَه/ چِی شِیدند؟

- ۵ [زَهرِا ناهاشونِ یمی ره/ یمی ره ناهاشون ]
- ۶ [ناهامون می آیین؟/ می آیین ناهامون؟]
- ۷ [حی آرَش حَرِیدس؟ آرَش چی حَرِیدس؟]
- ۸ تَرانش چه می حَرَد؟
- ۹ ماهِ گُذَشه عَمویمِ یَک دوچَرِحه تَرانم حَرِید
- ۱۰ نه حَرِی بَیش بَگوا بَیش نه چَرِی بَگوا]
- ۱۱ [هیچ چی بَیشونِ یمی گَه ]

### تَمرِیِ هَشتَم

- ۱ مَن نامَه را نا صِدايِ تُلُکد می حواَنم
- ۲ بو مَقالَه را نا صِدايِ آهِسَه نَحواَن!
- ۳ او اس شِعر را آهِسَه یمی حواَنَد
- ۴ نَچَهِها هَررور در مَدِرسَه سُرود می حواَنَد
- ۵ چَرا شُما هِحوَف رُمانِ یمی حواَسَد؟
- ۶ مائِک گاهِی داسانِ کوناه می حواَنَد
- ۷ کِتاب حالِی اسب، سَنايِ گُذَسه دوبارِ آن را حواَنَدَم
- ۸ هَرچَه نه او می دادَند، می گُفَم کَم اسب
- ۹ مَن ارِ آنها می تَرسَدَم، ولی آنها ارِ مَن یمی تَرسَید
- ۱۰ اَر مَن تَرس! مَن دوسِب تُو هَستَم

### تمرینِ پنجم

- ۱ تو می ترسی
- ۲ ما ترسیدیم
- ۳ ما می ترسیم
- ۴ شما می ترسید
- ۵ آنها ترسیدند/ می ترسیدند
- ۶ او می ترسد
- ۷ شما می ترسیدند/ ترسیدید
- ۸ من می ترسیدم/ ترسیدم
- ۹ گربه ار سنگ می ترسد
- ۱۰ سنگ ار گربه می ترسد
- ۱۱ ار این حیوان ترسید! خطرناک است
- ۱۲ بچه ها معمولاً ار دُکتر می ترسد
- ۱۳ [شما ار حی می ترسین؟]
- ۱۴ بو دست ار چه می ترسیدی؟
- ۱۵ من ار هیچ چیز می ترسم

### تمرینِ هفتم

- ۱ [ناهاش ثرو/ ثرو ناهاش!]
- ۲ [ناهام با/ با ناهام]
- ۳ [ناهاب می آم/ می آم ناهاب]
- ۴ [ناهابون می آد/ می آد ناهابون]

۱ [هَمَكَارَتَوَن تَرَرور حَالِش حَوَب نود، وَلِی امروَر به چَرِش هَسَب شاد به  
کَمِ حَسَه اَس ]

### تَمْرِی سِیَر دَهْم

۱ اَوَرده ۲ رُده ۳ حَریده ۴ تَرسیده ۵ اَمده ۶ نُر سیده ۷ داسِته ۸ شیده  
۹ دیده ۱۰ گُذسه ۱۱ گِرِفه

### تَمْرِی چِهَار دَهْم

۱ یِوسَس ۲ بَوَدَن ۳ شُس ۴ گُص ۵ حَواندَن ۶ رَفَتَن ۷ یِسَسَن  
۸ حَواسَن ۹ یِکَسَن ۱۰ رِسدَن ۱۱ یِاحَس

### تَمْرِی سَاوَر دَهْم

۱ گِرِفه اَم ۲ گِرِفه ای ۳ یِکسه است ۴ شِکسته است ۵ یِمِ یِاسَد  
۶ یِباحه اَم ۷ یِمِ یِاسَد ۸ شِباحه اند ۹ یِمِ یِاحِد ۱۰ یِمِ یِاحِم  
۱۱ شِباحه اَم، شِباحه است ۱۲ یِمِ شِاسَد ۱۳ یِمِ شِکَد ۱۴ شِکسه است  
۱۵ یِگَرِید

### تَمْرِی هِهْدَهْم

۱ گُذسه  
۲ گُذسه / پَش / قَل  
۳ گُذسه  
۴ گُذسه

### تمرینِ نهم

- ۱ من ار هچکس یمِ ترسم
- ۲ سه‌شنبه رور چهارم هفته است
- ۳ حومه تعطیل است
- ۴ باهارِ من یک سایدویج است
- ۵ چَد تا درختِ جُلُو حانه ما است
- ۶ او دَر کلاس هَمشه جُلُو می‌رسست
- ۷ رئیسِ اداره جُلور ار کارمندا می‌آمد
- ۸ آنها گمی ناراحت و بی‌حال بودند/ آنها ناراحت و گمی بی‌حال بودند
- ۹ سُمَا معمولاً روی صَدَلِی عَقَب می‌شسید
- ۱ مُدیرِ مدرسه صدایی نلَد و قوی/ قوی و نلَد دارد

### تمرینِ یازدهم

- ۱ [پس این بچه چشه، چرا شریمِ حوره؟]
- ۲ [نو! امروز چیه؟ پدرِ دیشب چش بود؟]
- ۳ [پدرم چیرش نبود من هم چیرم بست]
- ۴ [شما چنبه؟ حالون خوب بست]
- ۵ [به چیریم هست حالم ار دیروز ندره]
- ۶ [رئیسون چسه؟ چرا این قد عَصَه؟]
- ۷ [اسا چنبه؟ چرا اس قد دوا می‌خورن؟]
- ۸ [سارا حاتم امروز چنبه؟ چرا اس قد بی‌خوَصِله و ناراحت؟]
- ۹ [حیرِ مِهَمی بیست لطفاً نه لوان آب تراسون سارس!]

### تمرین نوردَهم

- ۱ سب گُذَسِه باران سَدیدی آمد
- ۲ در چد ماه گُذَسِه تَرَف سَامَدِه اسب
- ۳ ساگِردها هر رور سَرِ سَاعِبِ هِسب صُح به کلاس می‌رود
- ۴ ار دو همه سس نانکها تَعَطِل بوده‌اند
- ۵ بعضی ار هَسانه‌ها سر سب سس می‌آند
- ۶ سساری ار مرثُم جهان هور حابه ندارد
- ۷ سس ار سَاعِبِ سَهی صُح به فرودگاه رَهم
- ۸ سساری ار مرثُم روسا صُح رود صُحابه می‌خورند
- ۹ باد سسد بعضی آر سسسه‌ها را سِیگَسِه اسب
- ۱ سُمَا معمولاً حه سَاعَتی به اِداره می‌رود؟

### تمرین بیست و یَگم

- ۱ ده، صدویست‌وسه‌وسم، هَرار و دِوسب و سی‌وِپنج
- ۲ صَد و دَوارده هَرار، هَفتاد و پَنج هَرار و سیصد
- ۳ سرده‌وسم، پنجاه و نه، هفدهَرار و بهصدوسصت‌وِپنج
- ۴ سصَد و شصت و پَنج، سب‌وچهار، هشب‌هَرار و هفصدوشص
- ۵ چهارده‌ویم، هَرار و هفصد و چهل
- ۶ صدوسجاه‌وچهارهَرار و هفصد، صدوچهل‌وشش‌هَراروسیصد، هشب‌هَرار و چهارصد
- ۷ سی‌وِیک هَرار و بهصد و هفناد و پَنج، سی و پَنج‌هَرار و هفصد و سی و پَنج
- ۸ هفت‌هَرار و چهارصدویسب‌وسه، هشتاد و نه‌هَرار و هفتادوشش

- ۵ پیش / قَل
- ۶ قَل / گُذَشِه / پیس
- ۷ پیس / قَل
- ۸ پیش / قَل
- ۹ گُذَشِه / پیش / قَل
- ۱ گُذَشِه
- ۱۱ گُذَشِه
- ۱۲ پیش ار، گُذَشِه / پیش / قَل
- ۱۳ پس ار / قَل ار
- ۱۴ پیس / پَهلوی / دَسپ
- ۱۵ پیش / پَهلوی / دَسپ
- ۱۶ گُذَشِه / پس / قَل، شِ
- ۱۷ پیش، شِ ار / قَل ار، پَشِ
- ۱۸ گُذَشِه، قَل ار / پیس ار، پیس / پَهلوی
- ۱۹ پیش / قَل، پیش / پَهلوی
- ۲ قَل ار / پیش ار، پَهلوی / پیش
- ۲۱ دَسپ
- ۲۲ دَسپ
- ۲۳ دَسپ
- ۲۴ دَسپ / پیش / پَهلوی
- ۲۵ دَسپ



حوشحال به مدرسه می‌رود و درس می‌خواند آر ماهِ آسان هوا گم گم سرد  
 می‌شود ترگی درحها زرد می‌سود دی، نهَم، و اسفند ماههای ریمساند دی  
 سردترس ماهِ ریمسان است در ریمسان برف سنگس و باران سدید می‌آند مَرْدُم  
 لباسی گرم می‌پوشند در ماهِ اسفند هم بارانِ باران است ولی هوا رساد سرد

سب

### تعرین بیست و پنجم

- ۱ ماشی من حاربا / دوبا در داره
- ۲ حیر / نه / تَجِر، هَمَه / نَماح دَرها مَحْصُوصِ رانده بیسند
- ۳ دَر حَلُو سَمَبِ چَپ / دَر حَلُو سَمَبِ راسب تَراي / مالِ رانده است
- ۴ تُرْمُر رِبِ نايِ راسب است
- ۵ قَومايِ ماشي من در طَرَفِ / سَمَبِ چَپ / راسب اَسب دَر ماشي من فرمان  
 سَمَبِ / طَرَفِ چَپ است
- ۶ تُرْمُر نايِ پاسِ تَر ار تُرْمُر دَسِي است
- ۷ صَدَلِي عَقَب، سيشه عَقَب و صَدُوِي عَقَب پُشِبِ سَرِ رانده هَسند
- ۸ شِسِه جَلُو در فِسمَبِ حَلُو روبرويِ رانده اَسب و سِسِه عَقَب در فِسمَبِ عَقَب  
 پُشِبِ سَرِ او
- ۹ چَراعِ داخِلِ ماسي من نالايِ سَرِ رانده / دَر طَرَفِ راسب رانده اَسب
- ۱ ماشي من چهار / دو سَجِرِه دارد دو پَجِرِه در فِسمَبِ حَلُو و دو سَجِرِه در  
 فِسمَبِ عَقَب دو پَجِرِه در طَرَفِ راست و دو پَجِرِه در سَمَبِ چَپ است

۹ هزار و بهصدوهساندوهفت، هزار و سیصدوسص و شش

۱ سه هزار و ناصد

### تمرین بیست و دُوُم

۱ شُدِه بُوَدَم ۲ سُدِه بُوَدی ۳ شُدِه بُوَد ۴ شُدِه بُوَدِیم ۵ سُدِه بُوَدِید  
۶ شُدِه بُوَدِید ۷ می‌شَوَد ۸ حُورده بُوَدَم ۹ می‌سَوَد ۱۰ می‌شَوَد [می‌سه]  
۱۱ حوایندِه بُوَد ۱۲ رسیده بُوَدِیم ۱۳ نَرَسیده بُوَد ۱۴ می‌حوایند ۱۵  
نَحوایندِه بُوَدِید ۱۶ نَرَسیده بُوَدَم ۱۷ رسیده بُوَدِید ۱۸ نَحوایندِه بُوَدَم  
۱۹ نَگَمِه بُوَدی ۲ حوایندِه بُوَدَم

### تمرین بیست و سِوُم

#### دیگته

یَک سال دَوارده ماهِ اسبِ هر سال چهار فصل داردِ هر فصل سه ماهِ  
اسبِ رورِ اولِ سالِ ابراییِ اولِ فروردینِ اسبِ فروردینِ، اردی‌بهشتِ، و خردادِ  
ماه‌هایِ نهار هَسندِ در فروردینِ دَرَحِها ترَگِ بارِه می‌آورَد گُل و شکوفه  
هَمِه حادِده می‌سَوَد هَمِه حارِسانبِ هَمِه مَرَدُم ساد و سَر حالِ هَسندِ در ماهِ  
فروردینِ هوا هَوَر گَمی سَر داسبِ اُردی بهسبِ گَر مَر آَر فروردینِ اسبِ سر،  
ماهِ اول و مُرداد، ماهِ دُوُم و سَهریور، ماهِ سِوُم بایسانِ اسبِ در تایسانِ هوا جلی  
گرمِ اسبِ مُرداد گَر مَرَسِ ماهِ بایسانِ اسبِ در بایسانِ دَسابها و دَسَرِ سابها  
تَعطیلِ هَسندِ در این فصلِ مَوّه ساره قَراوانِ و آرانِ اسبِ مَهر، آبان، و آذر  
ماه‌هایِ بایرندِ رورِ اولِ مَهر مَدَرِسه‌ها دوباره نار می‌شَوَد، ساگردها ساداب و

### تعرین سی اُم

- ۱ اَحِی اَر مَن / اَرَم می حوای / می حواس؟ اَر مَن حِی می حوای؟
- ۲ [سَن اَوَن نَحَه حِی می حواد]
- ۳ اَو می داند حه می حواهد؟
- ۴ با آنجا که مَن می داتَم آنها اِن ماسِن کُهنه را می حواهد
- ۵ [یمی دوم حِی می حوام]
- ۶ هَر حه می حواهی / می حواهند نه مَن نگو / نگویند
- ۷ آنها اَر سما حه می حواهد؟
- ۸ سما اَر بدریان حه می حواهند؟
- ۹ سِجَسَد آفا، حَقْدَر بول می حواهند؟
- ۱۰ بچه مادَرِس را می حواهد
- ۱۱ [هَر حِی حواس بَهش دادم]
- ۱۲ اَو یمی داست حه می حواهد
- ۱۳ مَن اسَم شما را می داتَم، ولی شما اسَم مَرا / مَن را یمی داند
- ۱۴ آنها می داند مَن کی اُم؟ / کی هُسم / که هُسم
- ۱۵ اَو هِج چِر / حِرِی یمی داند

### تعرین سی وُدُوم

- ۱ تَقَر ۲ جِلد ۳ تَقَر ۴ دانه / عدد / کِلو ۵ کِلو ۶ دَسَت ۷ مُسَب / تَقَر ۸
- مُشَت ۹ دانه / کِلو ۱۰ عَدَد ۱۱ عَدَد، عَدَد ۱۲ تَقَر ۱۳ تَقَر ۱۴ دَسَه ۱۵ جِلد
- ۱۶ تَقَر

### تحریرِ بیست و هشتم

۱ جِلُو، وَسَط، عَقَب ۲ جِلُو ۳ پُشِب ۴ جِلُو ۵ پُشِب ۶ پُشِب سِر، رَوِیرو  
 ۷ رو، نُشِب ۸ عَقَب، نُشِب سِر، رَوِیرو ۹ جِلُو، عَقَب، پُشِب سِر ۱ رَوِیرو  
 ۱۱ رو، یِسِ ۱۲ جِلُو ۱۳ کِیَار، جِلُو، رَوِیرو ۱۴ کِیَار، جِلُو ۱۵ عَقَب، جِلُو،  
 کِیَار ۱۶ یِسِ، جِلُو ۱۷ کِیَار ۱۸ یِسِ ۱۹ کِیَار، رَوِیرو ۲ نُشِب

### تحریرِ بیست و هشتم

۱ مَس دَر سَالِ هِرارو نُهصدوسی و دویِ میلادی مُتَوَلَد سُدُم / نِه دُنَا آمَدَم  
 ۲ بَارِیج تَوَلَد مَس دَهَم اُردی بَیَسِب سَالِ هِرارو سَصَد و بَارَدَه شَمسی اسب  
 ۳ رَوِی تَوَلَد مَس سَب و حَهارُم خُرداد اسب  
 ۴ دِیرو رَهفَتُم بود  
 ۵ مَس دَر مَاهِ شَهَرِیور / شَهَرِیور مَاه / شَهَرِیور نِه دُنَا آمَدَم / مُتَوَلَد سُدُم  
 ۶ دِیدارِ اَوَّلِ مَس نَا هَمسَرَم / رَتَم / حَاتَم / شَوَهَرَم دَر بَارِیجِ سِی اُم قَرورَدِی  
 هِرارو سَصَد و سَحاه و نُه بود  
 ۷ نَلَه، مَس بَارِیجِ کِشورَم را حَوَب حَواندَه آم حِر، مَس بَارِیجِ کِشورِ حود را /  
 کِشورَم را / کِشورِ حودَم را حَوَب نَحَواندَه آم  
 ۸ نِه نَطَرِ مَس بَارِیجِ آمورَدَه تَر ار حُغرافی اسب  
 ۹ نَلَه، مَس نَامَه بَدونِ بَارِیجِ را هَم حَوَابِ مِی دَهَم نَلَه، مَس نِه نَامَه بَدونِ بَارِیجِ هَم  
 حَوَابِ مِی دَهَم حِر، نِه نَامَه بَدونِ بَارِیجِ حَوَابِ مِی دَهَم  
 ۱ نَلَه، مَس نَا نِه حَالِ حَند / حَندِنا نَامَه بَدونِ بَارِیجِ یوسَه ام مَس گَاهِی نَامَه بَدونِ  
 بَارِیجِ یوسَه ام حِر، مَس هِنورِ نَامَه بَدونِ بَارِیجِ یوسَه ام حِر، مَس هِنحَوق  
 / هِرگِرِ نَامَه بَدونِ بَارِیجِ یوسَه ام

- ۴ سما چرا / چرا سما نک نامه / نامه‌ای برای من / برانم می‌پرسند
- ۵ [کُودِمونِ ناهاس / پَسِس می‌موس؟]
- ۶ بعضی‌سان / بعضی آر آنها هَنور نَهَمده بودَد
- ۷ حه کسی / کی واقعا می‌فهمد که او چه می‌گوید
- ۸ او با سه روپِ سن نَهَمده بود
- ۹ یکی از سما / یکی‌بان فردا در خانه نماید
- ۱۰ همه آنها / همه‌شان برای همیشه در اس کِسور ماندند
- ۱۱ همه ما را / همه‌مان را نه نک حایِ ند / نه حایِ ندی پرسادید
- ۱۲ من حری / هیچ‌حر تراش / برای او نَرساده‌ام خُونِ می‌دام کحاسب
- ۱۳ همه‌آش را / همه‌آن را برایشان / برای سما می‌پرستم
- ۱۴ او هحکُدامِشان را واقعا می‌خواهد
- ۱۵ کُدام‌سان را واقعا بشنر می‌خواهد؟

### تَمرِی سی وَهَفتُم

- ۱ [سِوسِس] ۲ [سِشِس؟] ۳ [اَوُرَدَش] ۴ [مِسِ سِیمون] ۵
- [فُروحِمَش] ۶ می‌پُرسِسان ۷ [می‌آرِش] ۸ [یارِش] ۹ من می‌تَرَمَت ۱۰
- خُورَدَش ۱۱ حواندَش؟ ۱۲ من نَحواندَمَش ۱۳ چَندِبار / دَفَعه می‌بِیدَش؟
- ۱۴ [فَردا می‌بِیمِشون] ۱۵ اَوَّل نَشاحَمَش ۱۶ می‌گِرمَش ۱۷ گِرمَش ۱۸
- [من نَگِرمِش] ۱۹ [نَگِرس] ۲ گِرمه بودَمَش

## تمرین سی و سیم

- ۱ می فهمد
- ۲ می دانم، فهمده اند
- ۳ می فهمد، می گویم
- ۴ می فهمم، می گم
- ۵ فرساده است
- ۶ می فرستم
- ۷ می ماند
- ۸ نفر رسید، ندارد
- ۹ فرساده اند
- ۱۰ می مانم، می روم
- ۱۱ فهمده ای، نفهمیدی، نمی فهمی، فهمده بودی
- ۱۲ فرساده ام، می فرستم، نفرسادم، نمی فرسادم
- ۱۳ می ماند، نمی فهمد، مانده است، مانده بود، می فرسند
- ۱۴ ماندید، نفهمده اند، مانده بودید، نمی فرسند، نفرسند
- ۱۵ فهمده بودیم، نمی فرستیم، ماندیم، می فرسادیم، نفهمده ایم
- ۱۶ فهمدید، نمی ماند، مانده اند، فرساده بودند، فهمده اند

## تمرین سی و سوم

- ۱ یکی سان یا من / سسی من ماند
- ۲ هیچکدامان موضوع را نفهمیدیم هیچکدام آر ما موضوع را نفهمد
- ۳ لطفاً سه نفر سان را بس من نفرسند

چه نوع / چه حور کیکی بود؟  
۱ جلی سیرس نبود، ولی خوشمزه بود

### بریں چهل و سوّم

می‌خواهم نامه‌ای / یک نامه به ترادرتم یوسم  
او یمی‌داند به گُحا برود  
یمی‌داتم به گُحا می‌روم  
ناند مقاله را یوسسد  
هرحا بخواهد / می‌خواهد می‌توانید بروید  
ما هرّوب / هر ثوبع بخواهم می‌تواسم دُکُتر را سیم  
آنها هرّحه / هر قدر می‌خواهد / بخواهد می‌تواند بخورد  
هر کدام را بخواهی نه تو می‌دَهم  
هرکس را بخواهد می‌تواند یسسد  
۱ اگر بخواهد می‌تواند روی آن صدلی نزدیک پَجِره یسیند

### بریں چهل و چهارم

بروم ۲ بتواند، یکنَد ۳ برود ۴ بیاند ۵ یماسد ۶ بحرّم ۷ یسم ۸ یشود،  
سم ۹ یکنم ۱ سارم

### بریں چهل و ششم

می‌توانم / آنا می‌توانم فردا شُما را ستم؟  
مُمکین است / آیا مُمکین است کِبارِ سما سسیم؟

### تمرین سی و هشتم

- ۱ [مں چَندار نوى حبانوں دندِ مِس ]
- ۲ [ساعب سَح نَعدار طَهر سارِس اسحا ]
- ۳ [صُح دوسمِه ساعبِ هسب مى سَمب ]
- ۴ [مں كى مى بِيَمِو؟]
- ۵ [تُو چرا حُور دَش؟]
- ۶ [كُحا مى نَرَم؟]
- ۷ [تُو كحا دندش؟]
- ۸ [نوي اداره دندِ مِش ]
- ۹ [پسِ تُو مى فرِسَمِش مى فرِسَمِس پشِ نو ]
- ۱ [لطفاً يفرِسِشون پشِ مں لطفاً شِ مں يفرِسِشون ]

### تمرین چهلّم

- ۱ باهد حَطُور / چه حور دَحَرى اس؟
- ۲ او حِلّى حِجَالى ولى واهِأ ربرَك اس
- ۳ [اس چه نُوَع / چه حور بارِه؟]
- ۴ باري حَسِس وَ واهِأ حَطَرِناكِه
- ۵ هَمكارِ مں نَك آدَم حَسِس ولى پُركار است
- ۶ دوستهاى شُما حَطُور / حه حور آدَمهاى هَسند؟
- ۷ هَمّه آنها / هَمّه شان واهِأ مُحَرَم هَسند / مُحَرَمَد
- ۸ اس حه نُوَع / چه حور سَوالى اس؟



- ۳ او در آشپزخانه مشغولِ آشپزی بود
- ۴ [او داشت با کارد ناری می‌گردد او با کارد داشت ناری می‌کرد]
- ۵ موقعی که نری رفب، شوهرم در حمام بود
- ۶ [وقتی که هواپیما نشست من تو دسویی بودم]
- ۷ همه مردم جواب بودند
- ۸ هوا آفتابی بود، و من مشغولِ حرف زدن با دوستم بودم و من با دوستم مشغولِ حرف زدن بودم
- ۹ دکتر با پرسار حرف می‌زد
- ۱ آب سرد روی پایش ریختم

### تمرین پنجاه و یکم

- ۱ آراشگاه روبروی معاره پدر ری حمید / آقای احمدی است
- ۲ حر / نه، این حیانا همیشه شلوع است
- ۳ نه / حر، در معاره سری فروشی موه بیست / موه در معاره سری فروشی بیست / دیده نمی‌شود
- ۴ کفاشی در سمت / طرفِ چپِ معاره آقای احمدی است
- ۵ حیر، معاره پدر ری حمید در حیانا است معاره پدر ری حمید در کوچه بیست، در حیانا است
- ۶ پُمنِ پیرینِ نُشتِ معاره است
- ۷ یک میر و یک صدلی در عَقَبِ معاره است در عَقَبِ معاره
- ۸ مطبِ دکتر رویِ معاره سری فروشی / آقای احمدی / پدر ری حمید است
- ۹ در این حیانا / در حیانا کارگر همه نوع معاره عکاسی، داروخانه هست

۲ او می‌تواند / آنا او می‌تواند با دوستش برود؟

۱ [من می‌توانم به خورده از این کک نخورم؟]

۵ [من می‌توانم به چیری بهس بگم؟]

۶ آنا ما محوریم / ما محوریم در خانه ناشم؟

۷ امیدوارم هیچکس بحر سُمَا را نیبم

۸ امیدوارم حترهای خوبی برای ما داسه ناسد

۹ سُمَا ناند هج چر بحر اسفاح نحه بخورد

۱ - ۱ نرو نک اسکاچ چایی برای من ساورا

۱۱ سا کبار من بشین

۱۲ [نرو به خورده سر بهس یده]

۱۳ سما محور بیسند سَرِ این مر بشسید

۱۴ [ساند به کمی / به خورده پول بهس یدم ولی فعلاً مطمئن نسّم]

۱۵ فلم حالِ اسب، ناند آن را ببید

## تعرین چهل و هشتم

۱ داشنم می‌نریدم ۲ داشی می‌ریحی ۳ داسب می‌نرید ۴ داشسم می‌ریحسم

۵ داشتند می‌نریدند ۶ داشتند می‌ریختند ۷ می‌ریختند ۸ می‌ریح ۹ برنرید

۱ برنرم، نریده ۱۱ برنرید ۱۲ برمی‌نرید

## تعرین چهل و نهم

۱ رمی که قطار آمد، من مسعولِ سُسَرِ دَسَهام بودم

۲ نحه‌ها در حناط مشعولِ ناری بودند

## تمرینِ نَجاه و سِسم

- ۱ سِن او / آفای طاهری نجاه و سِسم سال است آفای طاهری نجاه و سِسم سال دارد
- ۲ سِر دُوم او مُهیدِسی بری است سَعِلِ سِرِ دُوم آفای طاهری
- ۳ او دُوبوه دارد
- ۴ پدر آفای طاهری کَفّاس بود شُعل بدر او کفاسی بود
- ۵ آفای طاهری در سهرساری مُولد سُد / به دُنا آمَد
- ۶ آفای طاهری با سواد است حُون دِسلُم مُوسطه دارد
- ۷ بعد از سربازی یک کارگاهِ نَحاری دُرُسب کَرَد / ناسس کَرَد
- ۸ آفای طاهری آدمی تُرکار است آفای طاهری آدم تُرکاری است
- ۹ در کارخانه او صدویسب نَفر کارگر / صدویسب کارگر / صدویسب نَفر کار می‌کُشد
- ۱ حُدا را نَماند فراموش نَکُشد هَر حه می‌توانند کار نَکُشد نا / هَر حه می‌توانند کار و کوشِش / نلاس نَکُشد

## تمرینِ پِناه و هَسِسم

- ۱ نادس، یِمی‌آند / یِمی‌آمد
- ۲ نادبان
- ۳ سما، نادم، یِمی‌آند
- ۴ گرسه‌شان، می‌سَوَد
- ۵ اصلاً، سِر دَس، یِمی‌سَوَد / می‌سُد
- ۶ گرسه‌شان، هست

/ دنده می‌شود

۱ همه حور / نوع سری حَقیری در این معاره / در معاره احمدی دنده  
می‌شود / هَسب در معاره احمدی

### تمرین پنجاه و سوم

- ۱ او می‌تواند تَبَدِ کَمَسَس را بَسَدَد
- ۲ دارم حَمِدانها تَم را می‌تَدَم
- ۳ دارید تَرای مِهَمایی امَسَب لَیاس می‌پوسند؟
- ۴ این اُدکُلُّ را تَرَن / تَرَبَد چوَن بویِ حوی نَدارد
- ۵ چِه عَطَرِ حوی / حوشویی رَدَه اسب
- ۶ پِسرَم / پِسرِ مَن دارد حوراهایش را می‌پوسد
- ۷ دَر اُبان او / دَر اُباش هَمسِه سِه بود
- ۸ آن مَرَد بی‌رَحَم دارد پِسرَش را می‌رَدَد
- ۹ این نَحَه هَنور حیلی کوچک اسب، تَا تَر این می‌تواند لَیاسهانش را خُودَش  
پِپوسد تَا تَر این می‌تواند خُودَش
- ۱۰ اَوَّل دَر را بَرَن، نَعَد به دا حِلِ اُبان تَرُو

### تمرین پنجاه و چهارم

- ۱ می‌آورَم ۲ می‌شِنوی ۳ می‌گوئَد ۴ می‌تَدَم ۵ دارید ۶ دارند ۷ می‌تُرَد
- ۸ می‌آمَدی ۹ داشتَم ۱۰ می‌سَد ۱۱ بَرَسَم ۱۲ بِحوانَد ۱۳ بَرَوی
- ۱۴ بِسَسِم ۱۵ داشته‌باشی ۱۶ نُخورَد ۱۷ بِپَرَسَد ۱۸ بِفَرُوشَد
- ۱۹ بِتَرَسید ۲۰ بِحوانَم

### تمرین سَخت و یَکُم

- ۱ اِسح / نام شُما / اِسْمِناں نادمِ هَسْت / نادمِ می آند
- ۲ [نادرش سب / می آد حی یهس گُفَم]
- ۳ جیلی بِشه آش نود
- ۴ ما گُرسه ماں هَسب
- ۵ یگران تاشد، سَر دِیاں می شَوَد
- ۶ حواتم می آید / گِرِفِه
- ۷ دَرَدَش آمد / گِرِفَت
- ۸ [دَرَدَم می آد / می گره]
- ۹ چرا حَده ناں گِرِفَت / می گَرَد
- ۱۰ [ار چی حَده تون گِرِفَت؟]
- ۱۱ مِهَر بایی ناں هَر گِر نادمِ می رَوَد

۱۲ حَده لَحظه صَر کُشد / کُش، دارد نادمِ می آند

۱۳ [داره سَر دِش می سه]

۱۴ [اَرش حُوشَم می آد]

۱۵ مَرَدُم ار آدَم ترسو بَدِشاں می آند

### تمرین شَخت و سیوُم

- ۱ کی یون ۲ اسحای ۳ اسحای ۴ چوبه ۵ گُحای ۶ اسحای ۷ چسوں
- ۸ گُحای ۹ گُحای ۱۰ چه، کی شه؟

- ۷ حَوَاتِم، مِی‌گیرد  
 ۸ سَمَا، حَوَاشِ، مِی‌بره  
 ۹ بَادَم، رَقَب، تَغْمَم  
 ۱ به، سَرَدَس، هَسْت / بود  
 ۱۱ تَنَهَا، بَسِت / تَوَد، گَرَمَس، هَسب / بود  
 ۱۲ حَلِی، حَنَدَه‌اَس، مِی‌گیرَد / مِی‌گِرِوَب  
 ۱۳ بَعَس، حُوسَم مِی‌آند / مِی‌آمد  
 ۱۴ اَر، بَیْسَر، حُوسَش مِی‌آند / مِی‌آمد  
 ۱۵ آدَم، تَدَم، مِی‌اند

#### تَعْرِیَس شَصَتُم

- ۱ گِرَبَه‌اَس، گِرِوَب / مِی‌گِرد  
 ۲ چِی، عَصَتَه‌اَن، مِی‌گِرد  
 ۳ پَسَرَس، حُوشَم، مِی‌آند / مِی‌آمد  
 ۴ مَایَب، تُرَدَه / رَدَه  
 ۵ حُشْکَم، رَدَه  
 ۶ حِیْفَس، مِی‌آید / مِی‌آمد، فَشْگَش، بِرُوشَد  
 ۷ هَمَه، اَر حَشِی، اِدَارَه، تَدِشَان  
 ۸ مِهمَان، اَر، دَسَب، حُوشِشَان، آمَد  
 ۹ مَرْدَم، رَقَبَار، تَدِشَان، مِی‌آند  
 ۱ تَسَم، هَسب / تَسَمَه، مِی‌حَوَاهَم

۹ [او] اَوں حوایس می آد/ گِرمه یرارس یرار نه کمی/ نه خورده  
بحوانه [

۱ هر گر / هسوقتِ بَمی گدارم آن کار را نُکمی

۱۱ بَگدار/ بَگدارید حمرهايسان را روي مَر بَگدارند

۱۲ [یرار پوَلَم رُو نو ناک یرارَم]

۱۳ بَگدار/ بَگدارید فلم را بَیید/ تَماشَا کَند

۱۴ بَگدارند/ بَگدار هر حه می حواهند بَکُند

۱۵ بَگدارند/ بَگدار لَیاسمان را بَیوسیم

۱۶ جِلُو مں جِلُوَم

۱۷ نُشَتِ او/ نُشَتَش، پُشِبِ سَرِ او/ پُشِبِ سَرَش

۱۸ دَر عَقَبِ ماسیں

۱۹ حُورسند نُشَتِ آرهاست

۲ بالای کوه/ روي کوه

۲۱ بایي پَہ

۲۲ او نه طَرَبِ شُما بَمی آند

۲۳ کمی نه جِلُو بَروند/ نُرو، بَروید جِلُو/ نُرو جِلُو

۲۴ چرا بالايِ / روي دِرَحت رَهه ای؟

۲۵ حُوں بَمی حواستَم مرا بَیسد

۲۶ هوراً سا پايين/ سا پايين هوراً

## تمرین شصت و نهم

- ۱ می‌سورَد
- ۲ بُس
- ۳ بگذارید [برار]، بوسَم
- ۴ [یمی‌راره]، یُفَد [نُفه]
- ۵ می‌اُسم، می‌سورَم، می‌گذارم، می‌آذارم
- ۶ می‌اُفاد، گُرمَس
- ۷ بگذار [برار]، بخُرد
- ۸ اُفاده
- ۹ بآذار [آذار]
- ۱ می‌اُفَد / می‌اُفادَد، می‌آذارَد / می‌آذارَد، می‌سورَد / می‌سو  
می‌گذارَد / می‌گُداشَد

## تمرین شصت و دهم

- ۱ [برار کُبارِ بَسه]
- ۲ اس حَعه سَگس را روی رَمس بگذارید/ بگذار
- ۳ او دَسبِ راسَس را روی حَس حَس گُداشَه است
- ۴ یمی‌گذارَم سما آن ماسِ حلی/ سسارِ گران را بخُرد
- ۵ [اون حیوون یمی‌راره هیچکس بِهش نَرَدِکِ بَسه]
- ۶ او هِجوف/ هَرِگَرِ یمی‌گُدارَد دُحَرَس اس فدرا/ اس هَعه اَشعالِ بخُرد
- ۷ [اونا یمی‌رازِ من اس کاررو نُکَم]
- ۸ من سَه‌آم هَسب، لطفاً بگذارید کَمی آبِ بخُورَم



### تمرین هفتاد و یکم

- ۱ دربارهٔ / راجع به آن فکر کرده‌اند؟ آنا ؟
- ۲ او قلاً راجع به / دربارهٔ آن فکر کرده بود
- ۳ فکر می‌کنم سوام
- ۴ کمی بشیر دربارهٔ / راجع به آن فکر کند/ فکر کن
- ۵ ما داریم فکر می‌کنم
- ۶ او هیچوقت/ هرگز دربارهٔ / راجع به خبری/ هیچ خبر فکر نمی‌کند
- ۷ بُرو ار او تشکر کن/ بروید تشکر کند
- ۸ آنها فوراً از من تشکر نکرده‌اند
- ۹ بچه‌ها داسسد تلویزیون تماشا می‌کردند/ می‌دیدند بچه‌ها مشغول  
تماشای / دیدی تلویزیون بودند

### ۱ چراغها را خاموش کرده‌اند؟ آنا ؟

- ۱۱ او بولش را یکی گم کرد؟
- ۱۲ ار شما خواهش می‌کنم آن کار را نکند
- ۱۳ در اس اتاق باری نکن/ نکند
- ۱۴ ما همهٔ / تمام چراغها را رؤس کرده بودیم
- ۱۵ می‌دانم ما کی / چه کسی حرف برآیم / صحبت کنیم
- ۱۶ او با کی/ چه کسی دارد صحبت می‌کند/ حرف می‌زند

### تمرین هفتاد و سیوم

- ۱ رمی که او درگذشت/ از دُسا رقب پنجاه و هشت سال داشت
- ۲ او در همدان در گذشت/ از دنیا رفت

### تمرین سَـصَـت و هَـسَـتُم

- ۱ آقای احمدی/ او می‌رفت آقای حمیدی را ببند
- ۲ حُون ماسس حراب بود
- ۳ حون دو رور قَبْل تَصَادُف کرده بود/ چُون تَصَادُف کرده بود
- ۴ حرا/ نه/ بحر، او هَم ماسس نداشت/ ماسسِ او هَم حراب بود/ او هَم ماسس حراب بود
- ۵ او نه طَرَفِ سَمب حابانِ حَاطِط می‌رَفَت
- ۶ اسم/ نام دوست او / دوستش آقای حمیدی/ حمیدی بود
- ۷ نه تَطَرِ مَن حابه دوستِ آقای احمدی دَر حابانِ حَاطِط است
- ۸ تله، آقایِ فرران بچه دارد
- ۹ تله، او آقای حمیدی را می‌شاحت، فرران او را می‌سیاحت
- ۱ او سِنده بود که آقای حمیدی مریض/ بیمار است

### تمرین هَفْتَاذُم

- ۱ شکر می‌کُـم ۲ بِکـر می‌کُـد ۳ رُوشِ کُـد/ کُـی ۴ ساری کُـند ۵ نَـعاشا می‌کُـند، حاموش کُـد ۶ باری می‌کَـرَدَم ۷ گُم کَـرَدَم، پَـدا کَـرَدَم ۸ گُم کَـرده بود، می‌حواس ۹ حواهِس می‌کُـم، رُوشِ کُـید ۱ پُر کُـید ۱۱ کوبِـس کَـرد، رُوشِ کُـد ۱۲ اِردِواح می‌کُـد ۱۳ حَـرَف رَدَم، نَـوَ اِـسَـم، آرام کُـم ۱۴ سَنکُر کُـد ۱۵ بِکـر می‌کُـم، آرام کُـم

- ۹ ابوعلی سنا در سهر همدان ار دُنا رف  
۱ کِناهای او را نه رناهای گوناگون ترجمه کرده اند

### تمرین هفتاد و پنجم

- ۱ کفشهایی که ۲ ناسایی که ۳ ماشسی را که ۴ دکری که مَطَش ۵ حری که  
۶ بیمارسانی که ۷ نامردی که ۸ حَرّی که ۹ نه چاهایی که ۱ وَسی که ۱۱  
مردی که، آرَس/ ار او

### تمرین هفتاد و ششم

- ۱ مردی که کنار پنجره سسسه اسب آقای احمدی اسب  
۲ اسبِ سیفدی که ربر درخت اسب مال همسایه سماسب  
اسبِ سیفدی که مال همسایه شماسب ربر درخت است  
۳ کسی که اس مقاله را نوشته اسب آدم شجاعی اسب  
۴ کنایی را که سما خواندند من هم خوانده ام  
۵ شاگردی که درس می خواند در اسحاق حَمّا قول می شود  
۶ ربی که بچه اش را شیر می دهد مادرِ مهربانی اسب  
۷ آقای صفا که پسرش سی سال دارد خودش هُور حوا است  
۸ چرا هدیه ای را که علی به شما داد قبول نکردید؟  
۹ با مردی که دیرور حرف می زدید آشنا هستم  
۱۰ فروسده ای که این پالو را آرَس/ ار او خریدم آدم راسگویی اسب

- ۳ نام کتابِ او «قانون» است
- ۴ ابوعلی‌سیا در ایران نه دُیا آمد/ مَتَوَلَّد شد
- ۵ او کتابهایِ قَراوایی/ سساری / [ربادی] بوشه اسب
- ۶ او از پنج سالگی دَرس خواندن را شروع کرد او از پنج سالگی شروع به درس خواندن کرد
- ۷ او در هجده سالگی طَسَبِ / پرشکِ مَعروفی/ مَشهوری بود
- ۸ چُون بیمارهایِ مُحاح/ فَفیر را نه رایگان معالجه می‌کرد
- ۹ نَکِه، نه دَرس خواندن و مُطالعه عَلاقَه فراوان/ سسار/ [رباد] داشت او نه درس خواندن و مطالعه جیلی عَلاقه داشت
- ۱۰ از وَفَی که پرشکِ ماهری شُد از هجده سالگی نه او ابوعلی‌سیا می‌گفتند

### تمرینی هفتاد و چهارم

- ۱ ابوعلی‌سیا کتاب را شش از هر حیر دوست داشت/ دوست می‌داشت
- ۲ ابوعلی‌سیا در حُدودِ هزار سالِ قَبل در ایران مَتَوَلَّد شد
- ۳ او نه درس خواندن عَلاقَه فراوان داشت
- ۴ او نه بدرجِ کِنایحانه کوحکی برای خود درست کرد
- ۵ هر حا کتابِ باره‌ای می‌دید، آن را می‌خرید
- ۶ ابوعلی‌سیا پرشکِ سسار مهربانی بود
- ۷ او سِجَه نَحرنه‌هایِ حُود را در کتابهایِ گوناگون بوشه است/ می‌بوش

- ۸ او در سِن سِجاه و هسب سالگی درگذشت

- ۶ بله، پهلوه‌های بیمار خیلی درد می‌کرد
- ۷ حر، حیر، مَهْمی نبود بیماری مهمی نداشت
- ۸ مَحْجور بود عدا‌های ساده بخورد، مِثْل سوپ مَحْجور بود عدا‌های ساده مِثْل سوپ بخورد
- ۹ بله، بیمار علاوه بر سُرُفه عطسه هم می‌کرد
- ۱۰ یک سَرَب برای سیئه او/ بیمار بوسه بود
- ۱۱ بله، او بحر شَرَب دواي دیگر هم داشت، فرضِ مُسَكِّي و آمپولِ وِسامِس
- ۱۲ به عَقْدَه / به نَطَرِ من بیمار دوا‌ها‌س را از داروخانه بعه گرفته است
- ۱۳ برای اس که سَرَش دَرَد می‌کرد چون مَرِیص/ بیمار بود و سَرَش دَرَد می‌کرد
- ۱۴ عصرِ آن روز، ساعتِ چهارِ تعدادِ طهر
- ۱۵ بله، بیمار سی و نه دَرَجَه تب داشت بی او سی و نه دَرَجَه بود تبِ بیمار شدید بود، سی و نه درجه

### تمرین هشتاد و یکم

آوَرَنده، بَیگَنده، سوَرَنده، حَرَنده، تَرَنده، گَرَنده، آئنده، تَرَنده، کُنده، حُوَرَنده، رَوَنده، دارَنده، شِیَوَنده، رَئنده، کُشَنده، سارَنده، حوَانده، گوَنده، کُشَنده، بوسَنده

### تمرین هشتاد و دوم

۱ آئنده ۲ بوسنده ۳ رنده ۴ حوآنده ۵ سورنده ۶ گوئنده ۷ کُشنده  
۸ سارنده ۹ دارنده ۱۰ گرنده

## تمرین هفتاد و هشتم

- ۱ سسی که من خوردم حلی تُرس بود سسی که حلی تُرش بود من خوردم
- ۲ دوابی که دکرَم به من داد سسیا گِران بود
- ۳ مهندسِی که اسن ساحیمان را ساحه اسن آکون مرده اسن
- ۴ مَگس و نَسه را که حَسره‌های مودی هَسند بِکُشد
- ۵ با آن که حالس خوب سنده هور نمی‌نواَند راه نروَند
- ۶ سعی کسند سگار نکشید خون چیرِ مُفیدی بیست
- ۷ ارِ استاهی که کَرَدَم مُتَأَسَّیَم، حواهِس می‌کم مَرا بِحَشید
- ۸ آدمهایی که سُدحو هَسند رندگی حُوشی نَدارَند
- ۹ اس سنا اطلاعی را که به دست می‌آورد به صورِبِ کباب می‌نوسن
- ۱ پرمردی که عُمُرش به هَماد و نُه رسیده بود لَحظه‌های آخِرِ رندگی را می‌گُذراید

## تمرین هشتاد و نهم

- ۱ سَر و گَرَدَن و پهلوی بیمار درد می‌کرد
- ۲ برای اس که/ حُون دَماعَس گِرِفِه بود
- ۳ سمار شها سَسَر سُرُفه می‌کرد سمار شب سَشر ار رور سُرُفه می‌کرد
- ۴ خون/ برای اس که شِکَمَش کار نکرده بود و اصلاً اِشها نداشت برای اس که اشها نداشت چون سَکَمَس کار نکرده بود
- ۵ حر، نمی‌نواست بحواَند دِلش می‌حواست که بحواَند ولی/ اَمّا حواَس نمی‌نُرد

## تمرین هشتاد و هشتم

- ۱ مردی به سین شما
- ۲ آنای به طول هشت میر و نه عرض پنج میر
- ۳ پیرمردی به سادگی یک حبه
- ۴ بول من به اندازه پول شما / مالی شما بسب
- ۵ آنای او به زرگی یک حصه زرگ بود
- ۶ آنا لباسهای شما به تمری و سکی لباسهای او هس؟
- ۷ آنها حکمی به سلح هزار و ناصد تومان برای من / ترام ورساده اند
- ۸ ماسی به این زرگی یسوی رباد احیاح دارد
- ۹ آنا واقعاً به دوسی من احیاح دارید؟
- ۱۰ شما دیگر احیاح به اسراحت ندارید، چون حالان کاملاً حوست
- ۱۱ من احیاح نداستم یسوی شما بیام
- ۱۲ آنها یک دیگر را دوست دارند
- ۱۳ [جیلی متشکرَم، اما / ولی دیگه میل ندارم]
- ۱۴ [بگراں ناس، من یکی دیگه بهت می‌دم]
- ۱۵ [ما کاملاً می‌بویم ما هم دیگه یساریم]

## تمرین نودم

- ۱ دیگری ۲ می‌خورد ۳ درد ۴ به ۵ به دردمان ۶ حای ۷ به، نودم ۸ پُر ۹ پُر
- آر ۱ دیگر ۱۱ تا، گم ۱۲ ما ۱۳ دسب، پُر ۱۴ آر ۱۵ سس ۱۶ آرس ۱۷
- بوت، ار، نلد ۱۸ ترای ۱۹ توی، حه ۲ چه/چه کار

### تمرین هشتاد و سوم

حوای، بُدحوئی، یسگی، گُرُسیگی، رِسی، دیواییگی، ردی، گرمی، نُرُگی،  
کوَحکی فَسگی، مِهَرَنایی، حوی، نَدی، سمری، حَسگی، سَماری، افسردگی،  
حُوسی، سُرُحی، رُوشنی، تاریکی، آموریدگی

### تمرین هشتاد و چهارم

سَلی نارگی آموریدگی، سَحی، آسای، ساریکی، دَرسی، سَحارگی، حُسکی،  
خُودخواهی، نادای، ناراحتی، دُوروی، یگرایی، پَسی، سَماری/ مریضی

### تمرین هشتاد و پنجم

اِفرقایی، آسای، اروپایی آمریکایی، هیدی، پاکِسانی، تِهرایی، ایتالیایی،  
اِسپانیایی، دامارکی، روسی، دَرَبایی، آسیماسی، هَوایی، رَمسی، آهیی، ییلری،  
بایلوئی، محمودی، عامری، طَلایی، نُعَره‌ای، یسی، شُمالی، حُوسی، شَرَفی،  
عَرَبی بویایی، چیبی، راپویی، تَسه‌ای، شُعمی، شَهری، روستایی

### تمرین هشتاد و ششم

نُستِ هَوایی، نُسبِ رَمسی، نامه‌هَوایی، یکتایی، تِر کاعَدی، اِنگِلیسی، قَراسوی  
(= قَراسه‌ای)، تُرکی، چوبی، آلمای، عَرّی، حارِجی، ساریجی، سارایی، یِلَاسی  
تایَسایی، رورِ رِمَسایی، تَره‌ی، توفایی، هَوایِ نَهری، دُولتی



- ۵ سه رور به او وَفَدَ دادَم که فِکَر کُند
- ۶ حَقّه سَنَگِس بود، ناچار ار او حَواهِس کَرَدَم که به مِ کُمَک کُند
- ۷ حَون حَسَنه‌ام بِمِی‌تَوَانَم کارَم را تَمام کُئِم
- ۸ اُنای کارِ مِ پُر ار کَناب و کاعَد اسب
- ۹ ار تَس در فِکَرِ گُلُها بوده‌ام همه حا کُل مِ سَم
- ۱ بَچّه‌ها ار سادی فَرِناد کِسَدید

### تَمرِیَس تَوَد و سَوُم

- ۱ او پَرِوانه‌ای بیدا کرده بود
- ۲ عَناس / او پَرَسوهایِ را دنده بود که ار حَوب تَرگَسه بودید او پَرَسوهایِ را که ار حَوب تَرگَسه بودید دنده بود
- ۳ برایِ اس که / چُون رِبرمِس تَمدار و تارِیک اسب و پَرِوانه‌ها درِ مِسان در حایِ تَمدار و تارِیک مِی‌حوانَد
- ۴ او گُفت اس پَرِوانه دِروَر ار حَوابِ رِمسائی سِدار سده اسب
- ۵ او مَسعُولِ تَمرِ / تاکیرَه کردنِ رِبرمِس بود
- ۶ مادرِس ار او حَواسب که رِبرمِی را تَمر کُند
- ۷ نَدِرِ گوسَدَه داسان در یک کارحانه کارگر بود سَعَلِ پَدِر او / گوسَدَه داسان کارگری بود
- ۸ ار وهی که در کلاسِ سِوُم دَسان درس مِی‌حوانَد
- ۹ عَند بورور، رور اَوَّلِ تَهار اسب
- ۱ آفای حَرَمَد به او ناد داد که دُرُسب سِید و دُرُسب سِوَد آفای حَرَمَد دُرُسب دِند و دُرُسب سِیدن را به او / گوسَدَه داسان ناد داده بود

## تعرین نَوَد و یَکُم

۱) مں در کلاس سوم دسساں درس می‌خواندم،

مُعَلِّم مں بود،

در همهٔ عمر به دَرَدَم حُورَدَنِد،

فکر می‌کسم،

ما در آنها ریدِگی می‌کردم،

به صوَرِ حَسَنَهٔ مادرم نگاه کردم،

داساں بروانه را تراش گُفتم،

ار حَبوب ترگشسه بودید،

ار حوابِ رمساںی بیدار شُدِه بودید،

رمساںها در حای تَمدار و باریک می‌خواند و نَهار سدار می‌سَوَد

۲) بردِکی، یَگَه‌دارهٔ ، ریدِگی، حُوسحالی، سادی

۳) نَهارِی، رمساںی

۲) دُرُست، دِگَر، یَسار، بَهِتَرین، آخَر، کَامِلَتَر، مَعْلوم، اوَّل، حُوش، کُوحکُر،

بَهر، رُود، تَمر، کَیِف، پُر، حَسَه، پاکَره، پاکی، راست، حالی، رَنگیں،

سُرح، ساه، تَمام، حُوشحال، نَعَد، نُکِد، سدار، پِدا، تَمدار، باریک، ساکِیت

## تعرین بود و دوُم

۱ مں هر گَر کُمکهای شُما را فراموش می‌کُسم

۲ هر وَف که شما را / پَدَرِتاں را می‌بِسم به یادِ پَدَرِتاں / شما می‌اُفتم

۳ چیرهایی که شما به مں دادید به دَرَدَم می‌حورَد

۴ داساں را ار اوَّل تا آخَر تَراَمَماں تَعرِیف کَرَد

۱۲ شاگردها دَسْتور داده شدید که / به شاگردها دستور داده شد که

۱۳ بیمار به سمارسان برده شده است

۱۴ مَعْدِرَب آپارتمان هفتم گذشته اِچاره داده شد

۱۵ این رمیز فروجه می‌شود، اساءَ‌الله

### تمرین بود و هَشْتُم

۱ شما ایستاده‌اید

۲ او استاده است

۳ [مِ وایِ مِی سُم]

۴ آنها هرگز نمی‌ایستند

۵ [ما هرگز وایِ مِی سِیم]

۶ [کی شَبِتِ در وایِ ساده؟]

۷ [روبرویِ مِ وایِ سَس / وایِ سَسَا]

۸ [هیحوَقَت / هرگز وَسَطِ حادّه وایِ سَس / وایِ سَسَا]

۹ او همیشه در تَرانِرِ / در مُقابلِ / روبرویِ آنه استاده است

۱۰ [به حَسّ ذَیْقَه واس / وایسا ما قَطارِ ساد]

### تمرین صَدُم

۱ چه قدر پول لارم دارید؟

۲ بها کسی که ما او همکاری می‌کرد مِ بودم

۳ بالآخره مُوفق شُدِم آپارتمان کوچکی در حوبِ سهرِ اِچاره کُیم

۴ حوب شد که قِلّا کتاب را خوانده بودم حوب شد که کتاب را

## تمرین تَوَد و چهارم

حال	گذسه	گذسه بعلی	گذسه دور	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
می‌گذرم	گذشتم	گذشتم ام	گذشته بودم		گذریده	گذشه
می‌گذری	گذشتی	گذشته ای	گذشته بودی	بگذر		
می‌گذرد	گذشت	گذشته است	گذشته بود			
می‌گذریم	گذشتم	گذشته ایم	گذشته بودیم			
می‌گذرید	گذشتید	گذشته اند	گذشته بودید	بگذرید		
می‌گذردید	گذشتید	گذشته اند	گذسه بودید			

## تمرین بود و ششم

- ۱ نامه سیفاریسی به وسیله پُستچی به من داده شد
- ۲ حواهرهای حواهر ریم دُرْدیده شدند
- ۳ تَح به وسیله فریده از یحچال بیرون آورده شده است بح از یحچال
- ۴ فیلم به وسیله ناصر در دورس گذاشته شد فیلم در دوری
- ۵ لباس عروس به وسیله یک حَتَّاطِ خوب دوخته شده بود
- ۶ [نمر از روی پاک کُده سده] [نمر به وسیله سرم ]
- ۷ رمین به وسیله نَعصی کُده می‌سَوَد
- ۸ اس گلدانِ سَنگس به وسیله چه کسی روی میر گذاشته شده است؟
- ۹ گفتم می‌سود که مُرده‌ها به وسیله حَضَرِ عِیسی عَلَیْهِ السَّلَام ریده می‌شدند
- ۱ لَطْماً ، صدایتان شنیده نمی‌شود
- ۸۱ همه موه‌ها خورده شدند

## تمرین صدو چهارم

- ۱ می آم
- ۲ حواب می دهم
- ۳ می یسید
- ۴ سودید، فرص کید
- ۵ نمی بواسست، نار کُند
- ۶ می داسست، نمی آورد
- ۷ شیکآب می کم
- ۸ [پوشین / می پوشیدین / پوشیده بودین، سرما نمی حورس / سرما  
یمی حوردس]
- ۹ مُحالفت کید / محالفت می کردند / محالفت کرده بودید، اسعفا می کم /  
اسعفا می کردم
- ۱ سعی کید، فراموش کید
- ۱۱ بود / ناشد، می پذیرف / می پذیرد
- ۱۲ اطاعت نکید / اطاعت نمی کردند / اطاعت نکرده بودید، اِجراح می کند /  
اجراح می کرد / اجراح کرده بود
- ۱۳ دَقَب کرده بود / دَقَت می کرد، پش نمی آمد

## تمرین صدو ششم

- ۱ من اگر / اگر من سما بودم ماسس به اس کوچکی را نمی خریدم
- ۲ شما اگر / اگر شما حای من بودید، آیا به او اعتماد می کردید / به او اعتماد ؟
- ۳ اگر شما قلاً به من گفته بودید، نمی گداشتم نَرود

- ۵ حباعالی هرجا که سرفه نرند من هم می‌آیم
- ۶ لارم سبب حبری نه او نگوسد حبری لارم
- ۷ او دوست ندارد نا سما نه مهمانی نرود
- ۸ دوست فراسوی من عداهای ابرائی را حلی دوست دارد
- ۹ خوب سد که اسناد آمد والا کلاس بطل می‌سد
- ۱ نو نه بها برادر من بلکه دوست من هستی

### تخریس صد و دُوم

- ۱ ناری گردد ۲ گُف ۳ یعنی سود، گردد ۴ مبارزه گردد ۵ موافقت گردد ۶ شروع گردد ۷ خرید ۸ روبرو شد ۹ رسد ۱ دید ۱۱ استادگی گردد ۱۲ لوس کرد

### تخریس صد و سِوم

- ۱ اگر دستان را بوی اش بگذارید می‌سوزد
- ۲ اگر لبوان را بگرفته بودم سگسه بود
- ۳ اگر بول داسم ماسسان را می‌خریدم
- ۴ اگر هوا حلی سرد سود محور هستم پالو پوسم
- ۵ اگر حدای بکرده از پله‌ها بیفتد پارسا می‌شکند
- ۶ اگر چند دفعه شتر صر می‌کردم می‌تواسم وریر را سم
- ۷ اگر شما تحسب وریر بودید چه کار می‌کردید
- ۸ من اگر / اگر من حای شما بودم با پیشهاد او موافقت می‌کردم
- ۹ اگر کسی نه بو حمله کرد بو از خود دفاع کن
- ۱ اگر پولدار بودم یک بیمارستان مُحهر برای بیمارهای فقیر تأسیس می‌کردم

- ۳ مطمئن هستم که او حرفِ شما را نه دل گرفته است  
 ۴ از دسبِ این موشهای مُراحمِ نه تنگ آمده‌ام  
 ۵ دلم برای این حیوانِ بخاره می‌سورد  
 ۶ دلم هرگز نمی‌خواهد برانسانِ دردِ سر / درِ دِسر برانسانِ دُرسبِ کم  
 ۷ [ خواهش می‌کنم حرفِ این نچه‌رو نه دل نگیرم ]  
 ۸ [ امروز چه عدابی / چه عدابی امروز دلیون می‌حواد؟ ]  
 ۹ [ دلم از ناراحتی مردم می‌گیره از ناراحتی مردم دلم می‌گیره ]  
 ۱ [ هورِ پسر / سرمِ هور از مدرسه ترنگشه، دلم سور می‌ره ]

### تمرین صد و دهم

- ۱ دلم ۲ می‌کم، نه دل ۳ دسب، سر ۴ تنگ ۵ کم ۶ کرد / کرده است /  
 می‌کند ۷ دسب، نه سگ ۸ سر، کرد / کرده است / می‌کند ۹ می‌حواد ۱  
 نمی‌آد، کم ۱۱ دِل / دِلِون

### تمرین صد و سیزدهم

- ۱ او گفت که حُصْر محمد نه کودکانِ سارِ غلافه داسه است  
 ۲ او گفت که با بچه‌ها نه احرامِ رفتار می‌کرده است  
 ۳ او گفت که پش از آن که کودکانِ نه پامِر سلام کسد او نه آنها سلام  
 می‌کرده است  
 ۴ او گفت که او همیشه در بارهٔ بچه‌ها نه مسلمانها سفارش می‌کرده است  
 ۵ او گفت که سامر می‌فرموده است که کودکان را گرامی بدارد / ندارد  
 ۶ او گفت که با آنها مهربان باشند / باشند

- ۴ حرف او را باید ناور کرد
- ۵ نه ساگردها باید اعتماد کرد
- ۶ من سما را نمی‌بحسم مگر آن که از من معذرت بخواهد
- ۷ [مگر آن که افسه حرج کمی والا پول رو دسبِ نو نمی‌دم]
- ۸ مگر سما صُبحانه‌بان را خورده‌اند؟
- ۹ [بله، چطور مگه؟]
- ۱۰ ولی سما قرار بود برای من صبر کند
- ۱۱ مگر سما سینه‌گدشته او را ندیدند؟
- ۱۲ نه حیر / نه
- ۱۳ چرا؟
- ۱۴ برای این که در خانه بود / خانه بود
- ۱۵ مگر شما دیروز به اداره ترفسد؟
- ۱۶ چرا، رفسم

### تمرین صد و هفتم

- ۱ مگر ۲ تله / نه ۳ مگر ۴ تله / نه ۵ مگر ۶ چرا / نه ۷ مگر ۸ چرا / نه
- ۹ مگر ۱ تله / نه ۱۱ مگر ۱۲ چرا / نه ۱۳ مگر ۱۴ چرا / نه ۱۵ مگه
- ۱۶ تله / نه ۱۷ مگر ۱۸ چرا / نه ۱۹ مگر ۲ چرا

### تمرین صد و نهم

- ۱ چه طور دل‌بان می‌آید بچه نه این کوحکی را کُکک برسد
- ۲ آبا دلتان می‌خواهد با دوستان دردِ دل کند؟



### تمرین صد و هفدهم

- ۱ [مَمَ همس طُور]، مں هم ہَدَم می آند
- ۲ مں هم تَساحم
- ۳ افسس هم همس طُور
- ۴ [دَلِ مَمَ گَرفہ / دَلِ مَمَ هَمیں طُور]
- ۵ مں هم هَمس طُور
- ۶ ار دَسبِ شما هم کاری ساحہ یسب
- ۷ [دَلِ مَمَ هَمیں طُور]، [دَلِ مَمَ نَگ سُدہ]
- ۸ مں هم دَندہ بودم مں هم همس طُور
- ۹ [مَمَ بِمی دَوَم]
- ۱۰ پروبر هم هَمیں طُور

### تمرین صد و ہجدهم

- ۱ [اویا فِلأُ مں رو دَندہ بودں، مَگہ نہ؟]
- ۲ [امرور هوا حیلی سَردہ، یسب؟ / مَگہ نہ؟]
- ۳ [سما دَبرور حوہہ سودس، بودس؟]
- ۴ [مِلَب ار حواب بدار سَدہ، مَگہ نہ؟ / شدہ؟]
- ۵ [سما هور بِمی دوس اسم مں حہ، می دوس؟]
- ۶ [او هور بِمی دَوہ مں کَم، می دَوہ؟]
- ۷ [حمید نہ کمی عَصَنابی بود، بود؟ / مَگہ نہ؟]
- ۸ [بو حَقِیف رُو نہ مں می گئی، مَگہ نہ؟ / بِمی گئی؟]

- ۷ او گفت که کسی که به کودکان مهربانی نکند مسلمان نیست
- ۸ او گفت که یکی از اصحاب پیامبر می‌گوید
- ۹ او گفت که یک روز بیمار را با حصر بجا آورده است
- ۱۰ او گفت که با او به طرف خانه رفته است
- ۱۱ او گفت که عده‌ای از کودکان را دیده است
- ۱۲ او گفت که بچه‌ها با سادی به استقبال پیامبر آمده‌اند
- ۱۳ او گفت که پیامبر آنها را بوارش کرده است
- ۱۴ او گفت که پیامبر با مهربانی دست بر سرشان گذاشته است
- ۱۵ او گفت که حصر محمد با حنده و حوشروبی با آنها گفتگو کرده است

#### تعرین صد و پانزدهم

نَفْهَمَدَن، بِي تَمَك، بِي حُوصَلَه، بِي حَظَر، سا آرام، ساهوش، سَحَوا سَدَن، سا مُحَرَّم،  
 بِي سَلِفَه، سَحَوا سَس، سا مُطَمِّين، سا مُمَكِين، حرف تَرَدَن، بِي فِكْر، سَيُفَادَن، ساهوش،  
 بِي مَرَه، بِي آدَب، بِي حَرَك، سا پاك، سا أَشِيا، بِي گَناه، سَحَشَدَن، سا سادَن، سا حَقّ،  
 بِي مَعى، بِي دَرِيسَر، بِي اراده، بِي شُعور، سا پيدا

#### تعرین صد و شانزدهم

بِي شُعور، بِي اراده، بِي حُوصَلَه، بِي هوش، بِي سَلِفَه، بِي مَرَه، بِي دَقَب، بِي تَرَسَب،  
 بِي اَصاف، بِي علاقه، بِي مَعى، بِي آدَب

## تمرین صد و بیستم

۱ من امروز چهار کیلو انار از میوه فروشی برای دوستم خریدم / امروز من چهار کیلو انار برای دوستم از میوه فروشی خریدم / من امروز برای دوستم چهار کیلو انار از میوه فروشی خریدم / من امروز از میوه فروشی چهار کیلو انار برای دوستم خریدم

۲ حلی دلم می‌خواهد دوباره شما را ببینم / حلی دلم می‌خواهد شما را دوباره ببینم

۳ من مادرم را بیش از هر کس دوست دارم  
۴ این‌سبا در حدود هرات سال بش در ایران به دنیا آمد  
۵ او کتابخانه کوچکی برای خود درست کرد / او برای خود کتابخانه کوچکی درست کرد

۶ یکی از ساگردها داسانی را در کلاس معرفی کرد  
۷ هر چه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست ندار  
۸ آفای عامری خواندن و نوشتن را به من یاد داد  
۹ هر سال مقدار زیادی نفت از ایران به کشورهای دیگر فرستاده می‌شود  
۱ من ربابین گل بهاری را در حنّه آن بچه سیم دیدم

۹ [شما فردا نه اداره می‌ریس، می‌ریس؟ / مگه نه؟] [شما فردا نه اداره می‌ریس،

می‌ریس؟]

۱ [امروز حالش خیلی بهتره، سست؟ / مگه نه؟]

### تمرین صد و نوردهم

۱ دیروز نه من و نه او هیچ کدام ایضا بودیم

۲ یا خودتان بیاید و یا برادران را بفرستید / هم خودتان بیاید و هم برادران را بفرستید / نه خودتان بیاید و نه برادران را بفرستید

۳ فردا چه شما بیاید و چه بیاسد، من محبوسم بروم

۴ چه این کتاب را انتخاب کنید و چه آن را، منم هر دو با یکی است

۵ من هم آقای رئیس را دیدم هم معاوش را / من نه آقای رئیس را دیدم نه معاوش را

۶ پدر من هم فراسه می‌داشت هم ایتالایی / پدر من نه فراسه می‌داشت نه ایتالیایی

۷ او نه می‌داند و نه می‌خواهد بداند که چه شده است

۸ شما هم مقاله مرا خواندید و هم مالِ او را، واقعاً کدام یک بهتر بود؟

۹ این سیما هم طیب بود و هم ادب، هم فیلسوف بود و هم داشمند

۱ من نه گُلِ ترگیس را دوست دارم و نه گُلِ یاس را / من هم گُلِ ترگیس را دوست دارم و هم گُلِ یاس را

## صَمَمَة ۲

### واژه‌نامه

فارسی - انگلیسی

آ

Asia	اسا	8 <sup>th</sup> Iranian month	آبان
a kind of soup	اس	apartment	آپارتمان
kitchen	اسر حابه [اسر حونه]	fire	اس [آس]
cooking	آسپری	fire-brigade	اس سیاهی
rubbish	آسعال	last	اخر [اخر]
acquainted, familiar	آسا	fellow, person human	ادم
sunshine	آفتاب	9 <sup>th</sup> Iranian month	آذر
sunny	آفتابی	calm, quiet	آرام [آروم]
Africa	آفریقا	tomb	آرامگاه
Germany	آلمان	word-order	آرایشِ جمله
ready	آماده	barber's shop	آرایشگاه
ambulance	امبولانس	yes (lit)	اری
instructive	آمورنده	test	آرماس
what	آنچه	laboratory	آرماسگاه
iron	آهن	easy	آسان [آسون]



## ب

strong-willed	با اراده	economy	اقتصاد
just	با انصاف	if	اگر
faithful	با امان	although	اگرچه
nevertheless	با این حال	now	الان
in spite of	با این که	of course, certainly	البته
well mannered	با تربیت	but	اما
aubergine	بادیجان [بادمحوں]	examination	امتحان
burden, load	بار	possibility	امکان
rainy, rain-coat	بارانی [بارونی]	hopeful	امیدوار
narrow	باریک	fig	انجیر
again	بار	finger	انگشت
again too	بارہم	leisure time	اوقات فراغت
game, playing	باری	first	اول
tasteful	با سلیقہ	firstly	اولاً
above, up	بالا	inhabitant	اہل
at last	بالآخرہ	self-sacrifice	اسرار
funny	بامرہ	a male name	اے ریح
bank	بانک	resistance	اسادگی
belief	باور	station	اسگاہ
must	باند	so much/ many,	اس قدر [اس قدر]
tiger	تیر	this much	
		so much/many	اسی ہمہ

Europe	أُروپا	tune	اهنگ
therefore	آر اس رو	composer	آهنگساز
marriage	اردِواح	future	آئنده
toy	اسباب بازی	mirror	آینه
Spain	إسپانا		
bone	أُسْجُوحان [أُسْجُوح]	cloud	ابر
rest	إسیراح	cloudy	ابری
resignation	إسعیفا	drawing-room	آنای پذیرایی
spinach	اسفیناح	bed-room	آنای خواب
12 <sup>th</sup> Iranian month	اسفند	study	آنای کار
present participle	اسم فاعِل	incidentally	ایفاً
abstract noun	اسم معیا	bus	أوبوس
past participle	اسم مفعول	rent	اجاره
mistake, wrong	اسباه	permission	اجاره
appetite	اسیها	respect	احیرام
tear	اسک	feeling	احساس
Disciples	اصحاب	urine	ادرار
at all, by no means	اصلاً	politeness	ادب
obedience	اطاعت	literary man	ادب
confidence, trust	إعتماد	harm	ادب
police officer	امسِرْ تِلِس	will	اراده
depressed	امسُرده	2 <sup>nd</sup> Iranian month	أردی بهسب



answer	نا سَح	by no means	به هیچ وجه
clean	ناک	by means of, by	به وسیله
envelope	ناکب	helpless, poor	بی حاره
Pakistan	ناکسان	faint, languid, weak	بی حال
clean	ناکره	impatient	بی حوصله
end	نا مان	awake	بیدار
below, down	نا س	careless	بی دقت
cooked	نُجده	cruel	بی رحم
father – in – law	بدرور	outside out	سرو
full	نُر	a male name	سرن
curtain	برده	illiteracy	بی سواد
nurse	نُرسار	impatient	بی طاعت
swallow	برسو	jobless idle	بیکار
question	نُرسس	idleness	بیکاری
hard – working	نُرکار	innocent	بی گناه
butterfly	نُرواه	illness	بیماری
a male name	نُرویر	meaningless	بی معنی
physician	پریشک	insurance	بیمه
so, then	س	between	سی
post (office)	نُسب	unconscious	بی هوش
post man	نُساحی		
back, behind	نُسب	policeman	ناسان

پ

brick-layer	سَاء [سا]	except	مُحَرِّ
therefore so	سَا رَا يِن	body	بَدَن
shoe-lace	سَد کَفَس	without	بِدَو
Patrol	سِرِس	nephew, niece	بِرَادِر رَا دَه
violet	سَقْس	brother-in-law	بِرَادِر رِن
violet (flower)	سَقْسَه	because	بِرَا يِ اِس کِه [برا اِس کِه]
scent, smell	سَو	snowy	بِرَفِي
gradually	بِه دَرِج	light	بِرَو
for the sake of	بِه حَا طَر	cut	بُرُنْدَه
because, for	بِه حَا طَر اِس کِه	enough	بِس
by reason of, because of	بِه دَلِيلِ	ice-cream	بِسْمِي
gratuitously	بِه رَا بَا گَان	much, many, very	بِسَا ر
shortly	بِه رَوْدِي	many of	بِسَا رِي اَر
quickly, rapidly	بِه سُرْع	later on	بِه دِهَا
in the shape of	بِه صَوْر	some	بِه عَصِي
towards	بِه طَرَف	some of	بِه عَصِي اَر
as, so that	بِه طَوْرِي کِه	remainder rest	بِه مَه
because of	بِه عِلْبِ	familiar	بِه لَد
as	بِه عُنْوَان	but	بِه لَکِه
for example	بِه عُنْوَان مِا ل	loud (voice) tall	بِه لُتْد
11 <sup>th</sup> Iranian month	بِه مِ	ticket	بِه لَب
rarely	بِه نُدْر	bombardment	بِه مَارَان

alone, lonely only	تنها	brake	ترمز
by means of, by	بوسیله	pedal-brake	ترمز پایی
windstorm	برفان	hand-brake	ترمز دستی
stormy	برفانی	leek (vegetable)	بره
birth	زاد	thank	سکُر
4 th Iranian month	سر	thirst	سبگی
sharp	سر	accident	صادف
blade	بع	surprise	عجب
	ب	a number	عدادی
fixed	ناب	closed, holiday	بعطیل
secondly	ناباً	repair workshop (for car)	تعمیرگاه
	ج	interpretation	تفسیر
road	حاده	request	تقاضا
broom	حارو	struggle	تلاش
interesting	حالب	television	تلویزیون
society	حامعه	watching	تماشا
animal	حانور [حویور]	stamp	تمبر [نمر]
serious	حدی	body	تن
except	حُر	ton	تن
box	حصه	lazy	سفل [سفل]
parsley (vegetable)	جعفری	punishment	سبه [سبه]
geography	جغرافی	hot - tempered	شدحو

progress	تقدم	behind the back	تسلسل
proposal, suggestion	تستهاد	wool	تسم
cocoon	تله	mosquito	تسه
		cooked rice	تُلُو
		stair	تله
in order that	تا	petrol station	تست برس
up to now	تا به حال	cotton	تسپه [تسمه]
up to now	تا حالا	Thursday	تسح سبه [تشمه]
date, history	تاریخ	covered	توشده
date of birth	تاریخ تولد	wealthy	تولددار
dark	تاریک	side	تهلو
newly, recently	تازه	beside	تهلوی
up to now	تاکنون	wide	تهر
fever	تب	pavement	تساده رُو
hill	تبه	message	تسام
experience	تجربه	apparent evident	تپیدا
bed	تخت	old woman	تسرون [تسرون]
blackboard	تخته سیاه	old man	تسرمرد [تسرمرد]
radish	تُرُخه	ago	تسس
fear	تیرس	to in the presence of	تسپی
timid	تیرسو	before	تسس از
Turk	تُرک	waiter	تسخدمت

sleep asleep	حواب	house-wife	خانه‌دار [خونه‌دار]
request wish	خواست	news	خبر
interesting to read	خواندنی	news correspondent	خبرنگار
nephew, niece	خواهرزاده	shy	خجالتی
request	خواهش	God	خدا
selfish	خودخواه	farewell	خدا حافظی
sun	خورسند	service, favour	خدمت
happy	خوش	military service	خدمت سربازی
happy	خوشحالت	destroyed, out of order,	خراب
sweet – smelling	خوسبو	spoilt	
joy	خوشحالی	expense	خرج
cheerfulness	خوشرویی	3rd Iranian month	خرداد
tasty	خوشمزه	fatigue	حسگی
blood	خون	indefatigable	حسگی نابدیر
indifferent, calm	خوسرد	dry	خسک
tailor	خااط	rough, tough	حس
tailor s, sewing	خاطی	hostile	حصانه
treachery	خاب	script	خط
no	خبر	danger	خطر
		dangerous	خطرناک
inside	داخل	quiet (not crowded)	خلوت
pharmacy	داروخانه	laugh	خنده

د

# ح

present indicative	حالِ اِشاری
present subjunctive	حالِ اِرامی
present progressive	حالِ نامام
certainly	حماً
anger, grudge	حرد
talk, letter	حرف
movement	حرک
insect	حسرہ
right, just	حق
salary	حقوق
attack	حملہ
patience	حوصلہ
garden, yard	حاط
pity	حیف

# خ

abroad, outside	خارج
mind, memory	خاطر
spot	حال
empty	حالی
off, extinct	خاموش
family	خانوادہ [خوہوادہ]

cover	جلد
front, ahead	جلو
in front of	جلو
Friday	جمعہ
conditional sentence	حملہ سرطی
forest	حنگل
south	جنوب
a male name	خواد
jewel	جواہر
jeweller	خواہر فروسی
kind sort	حور

# ج

umbrella	خسر
light	چراغ
rice and kebab	چلو کباب
rice and chicken	چلو مرغ
suit-case	خمدان [خمدون]
wood	خوب
because, since, as	چون [چُن]
cross-roads	چهارراه
Wednesday	چهارسہ [سمنہ]
China	چین

row	ردیف	gear lever	دَنده
receipt	رسد [رسد]	world	دُسا
branch	رسته	bicycle	دُوحَرَحَه
behaviour	رفتار	camera	دورس
coloured	رنگی	hypocrite	دُورو
face to face opposite	روبرو	shoulder, shower (bath)	دوس
day by day	روبه‌رو	Monday	دُوسسه [سَمه]
newspaper	روزنامه	diluted yoghurt	دوَح
Russia	روسه	government, state	دُولت
light	رُوس	second	دُوم
light, brightness	رُوسایی	mouth	دهان [دَه]
light, brightness	رُوسی	10th Iranian month	دی
director, boss	رِس	meeting	دیدار
	ز	other, else	دیگر
knee	راو	others	دیگران
trouble	رحمت	wall	دیوار
earthquake	زلزله	mad	دیوانه [دیوونه]
earth, floor, ground,	رَمس	about concerning	راجع به
land		honest, truthful	راستگو
earthquake	رَمس لرزه	A city in the north of Iran	رامسر
life, living	رِندگی	A male name	رامس
alive, living	رِنده	driving	راستدگی

a city in the south of Iran	درفول	story	داسان
second-hand	دسب دُوم	short story	داسان کوناه
lavatory	دسسوی [دسسوی]	bride groom	داماد
at least	دسب کم	scholar	داسمند
order	دسور	Denmark	دابمارک
bunch	دسنه	grain	دانه
enemy	دُسن	income	درآمد
difficulty	دُسواری	about	درباره
defence	دفاع	against, before	در برابر
precision, attention	دِقب	degree	درجه
accurate	دهی	in fact	در حقیقت
heart stomach	دل	exit	در خُروچی
favourite	دلخواه	ache	درد
stomach-ache	دِل درد	grievance	درد دل
discouraged	دلسرد	trouble	درد سر
compassionate	دلسور	correct honest properly	دُرُست
encouraged	دِلگرم	percentage	درصد
reason	دلیل	during	در طویل
nose	دماغ	entrance	در رُودی
doorway	دم در	liar	دُرُوعگو
tooth	دیدان [دیدون]	sea	دریا
dentist	دیدان برشک	thief	دُرد



windscreen	سینه جلو	perhaps	شاید
smart	سک	brave	شجاع
chemistry	شیمی	intense, severe, violent	شدید
ص		syrup	سرب
		description	سرح
thunderbolt	صاعقه	biography	سرح زندگی
patience	صبر	east	شرق / مسرق
conversation	صحبت	beginning start	شروع
voice noise	صدا	poem, poetry	شعر
relative adjective	صفت نسبی	common sense	شعور
sincere	صمیمی	occupation	شغل
boot (car)	صدوی عقب	doubt	سک
bill	صور حساب	failure	سکست
ض		broken	سکسبه
		stomach	سکم
loss	ضرر	crowded	شلوغ
weak	ضعف	number	شماره
objective pronoun	ضمیر مفعولی	north	شمال
ط		Saturday	شنبه [سمه]
		witty	سوح
medicine	طب	6th Iranian month	سهرورد
direction, side	طرف	glass	شنسه
gold	طلا		
length	طول		

cold (the)	سرما	force	رور
song	سرود	basement	ربرمس
pail	سطل	clever tactful	ربرک
dustbin	سطلی اسعال	ژ	
journey	سفر	Japan	راؤو
silence	سُکوت	س	
good taste	سلیقه	shore	ساحل
samovar	سماور	building	ساحمان
direction, side	سمت	simple straight	ساده
age	سن	A female name	سارا
question	سؤال	A city in the north of Iran	ساری
tag question	سوال باان حمله	quiet, silent	ساک
interest	سود	healthy	سالم
Tuesday	سه‌سه [سه‌سه]	vegetable	سری
garlic, full-up (not hungry)	سیر	bumper	سیر
A male name	سروس	difficult hard	سحب
cigarette	سگار	severe	سحب‌گر
flood	سل	A male name	سُهراب
chest	سینه	soldier	سربار
	س	in good mood	سرحال
branch	ساحه	headache	سردرد
poet	ساعر	antecedents, story	سرگذشت

A kind of dish	فُرمه سری	active	فعال
century	قرن	at present	مَعلاً
part	قسم	compound verb	فعلی مُرکب
intention	قصد	poverty	فقر
set of shelves	قمسه	poor	فقر
lock	قُل	thought	فکر
heart	قلب	metal	فلز
frog	قورباغه	pepper	فلفل
small box	قوٹی	lighter	مدک
promise	قُول	football	فوسال
strong	قوی	immediately	فوراً
adverb	قد	philosopher	فلسوف
time adverb	قد زمان	film	فلم
adverb of quality	قد کیفیت	ق	
adverb of place	قد مکان		
	ک	pan	فالنہ
		carpet	قالی
work task business job	کار	law	قانون
factory	کارخانہ	stature	قد
workshop	کارگاہ	appreciation	قدردانی
worker	کارگر	appointment arrangement	قرار
employee	کارمند	tablet	قُرص
enough	کافی	debt	قرص

## ع

title	عنوان		
festival	عید	at last, consequence	عاقبت
Jesus	عیسی (= عیسا)	wise	عافل
glasses	عسک	relative clause	عبارت موصولی
	غ	hurry	عجلہ
often	عالاً	number	عدد
west	عرب/ مغرب	Arab	عرب
grief, sorrow	عُصہ	width	عرض
mistake wrong	غلط	bride	عروس
	ف	anger	عصابت
corrupt	فاسد	nervous	عَصَی
A female name	فاطمہ	perfume	عطر
relative	فامیل	sneeze	عطسہ
devoted	فداکار	back, behind, rear	عمب
devotion	فداکاری	opinion	عمیدہ
abundant	فراوان [فراوون]	photographer's atelier	عکاسی
steering wheel order	فرمان [فرمون]	affection, concern interest	علاقہ
first Iranian month	فروردیس	in addition to	علاوہ پر
shout	فریاد	cause, reason	علت
pressure	فسار	science	عِلْم
blood pressure	فشارِ خون	lifetime	عُمُر
season, chapter	فصل	deep	عمیق

metre	متر	lost	گم
square metre	میرمربع	sin	گناه
cubic metre	میرمکعب	various	گوناگون
born	مُیولد	from time to time	گهگاه
like	مِلی	confused, giddy	گسج
for example	مثلاً	ل	
as if	مِلی اس که		
obliged	مُحور	necessary	لارم
magazine	مجله	clothe shop	لباس فروشی
well-equipped	مُجهز	obstinacy, anger	لح
passive	مُجهول	obstinate	لحوج
needy	مُحتاج	moment	لحظه
respectable	مُحترم	litre	لتر
disagreement	مُخالف	م	
peculiar to	مُخصوص		
especially, particularly	مُخصوصاً	amazed astonished	ماب
headmaster manager	مُدر	A province in [مارندرون]	مارندران
5th Iranian month	مُرداد	the north of Iran	
dead	مُرده	tax	مالیات
well-off	مُرفه	mammy	مامان
compound	مُركب	like	مانند
A female name	مرءه	skilled	ماهر
		amount, sum	مبلغ
		agressor	مُحاور

children	کودکان	complete	کامل
effort	کوشش	completely quite	کاملاً
mountain	کوه	kebab (roast chopped	کباب برگ
handbag	کیف	meat)	
kilometre	کیلومتر	Kebab (roast minced	کباب کوبده
that (conjunction)	که	meat)	
<b>گ</b>			
gas	گاز	match	کتریب
last past	گذشته	dark blue	کبود
past imperfect	گذشته استمراری	library	کتابخانه [کتابخانه]
present	گذشته استمراری فعلی	bookshop	کتابفروشی
imperfect		gourd	کدو
past perfect	گذشته دور (بعد)	ship	کشتی [کشتی]
present pluperfect	گذشته دور فعلی	shoemaker s	کفاسی
past progressive	گذشته نامحتمل	class-room	کلاس
present perfect	گذشته فعلی	cabbage	کلم
honourable	گرامی	word	کلمه
neck	گردن	waist	کمر
hunger	گرسنگی	little by little	کم کم
heat	گرما	side beside	کنار
weeping	گریه	seaside	کنار دریا
throat	گلو	ourious	کُبحکار
		blunt	کُند

result	نسخه	harmful	مودی
carpenter	نحار	ant	مورچه
carpenter's workshop	نحاری	mouse	موس
first	نخست	successful	موفق
prime minister	نخست‌وزیر	7th Iranian month	مهر
by the side of	نزد	kindness	مهربانی [مهرنوی]
vicinity	نزدیکی	important	مهم
relation	نسبت	party, reception	میهمانی
relatively	نسبتاً	A female name	مسا
to towards	نسبت به	A female name	مسو
prescription	نسخه	ن	
sign	نشانه	desperate, hopeless	ناامید
mint	نمناح [نعنا]	incomplete	نامعما
oil, petroleum	نفت	inevitable	ناچار
person	نفر	incorrect, dishonest,	نادرست
breath	نفس	untrue	
painting	نقاشی	annoyed, embarrassed,	ناراحت
silver	نقره	uncomfortable, worried	
map	نقشه	illness, embarrassment	ناراحتی
reported speech	نقل قول	unpleasant	ناگوار
indirect speech	نقل قول غیرمستقیم	suddenly	ناگهان
direct speech	نقل قول مستقیم	registered letter	نامه سفارسی

dealing	مُعَامِلَة	troublesome	مُرَاحِم
assistance	مُعَاوَن	chronic	مُرمٍ
well-known	مَعْرُوف	taste	مِرَّة
obvious	مَعْلُوم	copper	مِس
meaning	مَعْنَى	passenger	مُسَافِر
useful	مُفِيد	journey	مُسَافَرَة
article, essay	مَقَالَة	mosque	مَسْجِد
amount	مِقْدَار	pain-killer	مُسْكِن
some (quantity)	مِقْدَارِي	problem	مَسْأَلَة
except	مِغْر	fist, handful	مُشْت
unless	مِغْر اِنْ كِه	customer	مُسْتَرِي
fly	مِغْس	occupied, busy	مُسْعُول
meeting visit	مُلاَقَاة	difficult, hard	مُسْكِل
nation	مِلَت	famous	مَسْهُور
possible	مُمْكِن	interview	مُصَاحَبَة
waiting	مُسْطَر	short infinitive	مَصْدَر كَوْنَاة
secretary	مُسَي	harmful	مُضِر
A male name	مِصْوَر	studying	مُطَالَعَة
careful	مُواظِب	surgery	مُطَب
agreement	مُوَافَق	sure	مُطْمَن
motorcycle	مُوْتُوْر سَكَل	surely	مُطْمِنًا
polite	مُوَدَّب	treatment (medical)	مُعَالَجَة



Greece	یونان	the same, just	همس
Greek	یونانی	just now	همس الان
		Indian	هندی
		time	هنگام
		when	هنگامی که
		carrot	هویج
		cabinet	کابینت دُولب

## ی

memory	یاد
constipation	تُوسب
orphan	سِم
ice	یخ
refrigerator	تَیحال
namely, it means	یعنی
a little	یک حُرده [نه حورده]
persistent	یک دیده [نه دیده]
one another	یک دیگر
Sunday	یک سیه [نه سیه]
first	یکُم
another one	یکی دیگر [یکی دیگه]
one by one	یکی یکی
A male name	یوسف

time	وقت	look	نگاه
appointment	وقت ملاقات	worried	نگران
when	وقتی که	play	بمسابه
	ه	damp	بمدار
A male name	هادی	salt	نمک
A female name	هاله	turn	نوبت
present	هده	light	نور
each, every	هر	writing	نویسه
wherever	هر جا / هر کجا	kind, sort	نوع
whatever	هر چه	grandchild	نوه
as soon as possible	هر چه زودتر	writer	نویسنده
whatever	هر قدر [قد]		و
whichever, each	هر کدام [کدام]	really	واقعاً
never	هرگز	otherwise	والا
whenever	هر موقع	etc	و حُر ان
whenever	هر وقت	dreadful	وحشیانک
each one	هر یک	minister	وزیر
A city in the north of Iran	همدان	middle	وسط
neighbour	همسایه	means	وسیله
spouse	همسر	sport	ورزش
colleague	همکار	etc	و غیره
cooperation	همکاری	loyal	وفادار

## صَمِیمَةُ ۳

### واژه‌نامه

انگلیسی - فارسی

## A

again, too	بارهم	about	در باره راجع به
age	س	above	بالا
ago	س، قبل	abroad	خارج
agressor	مُحَارِب	abstract noun	اسم معنای
ahead	جلو	abundant	فراوان [فراوان]
a little	ک حُرده [به حورده]	accident	تصادف
alive	زنده	accurate	دقیق
alone	تنها	acquainted	آشنا
although	اگر چه	active	فعال
amazed	ماب	adverb	فد
ambulance	آمبولانس	affection	علاقه
amount	مقدار، مبلغ	Africa	آفریقا
anger	عَصَاسَت، لَح، حِر	again	بار، دوباره
animal	حایوَر [حیوَر]	against	در تَرانِی



brave	سُجاع	below	ناٻس
breath	نفس	beside	ٻهلوي ڪنار
brick layer	ٻاءِ [ٻا]	between	س
bride	عَروس	bicycle	دُوجرحه
bride groom	داماد	bill	صورت حساب
broken	سڪسبه	biography	سرحِ زندگي
broom	چارو	birth	ٻوڏ
brother-in law	برادر ڀڻ	blackboard	ٻجهه سياه
building	ساڃمان	blade	سج
bumper	سپر	blood	حون
bunch	دسيه	blood pressure	فسار خون
burden	بار	blunt	گند
bus	اُٻوس	body	بدن، س
business	ڪار	bombardment	ٽُٻاراڻ
busy	مسٽول	bone	اُٽُٻوڻ [اُٽُٻوڻ]
but	اما ٻلڪه	bookshop	ڪتاب فُروسي
butterfly	بروانه	boot (car)	صندري عجب
by	ٻه وسيله، ٻه وسط	born	مُولد
by means of	ٻه وسيله، ٻه وسط	boss	رئس
by no means	اصلاً نه هج وجهه	box	جعبه
by reason of	ٻه دليل، ٻه علت	brake	ٻرُمر
		branch	ڀسبه، ساڃهه

at last	بالآخره، عاقب	annoyed	ناراحت
at least	دست کم	another one	یکی دیگر [یکی دیگر]
at present	فعلاً	answer	پاسخ
attack	حمله	ant	مورچه
attention	توجه، دقت	antecedents	سرگذشت
aubergine	بادمجان [بادمجان]	a number	تعدادی
awake	بیدار	apartment	آپارتمان
<b>B</b>			
back	تُسم، عقب	apparent	سُدا
bank	بانک	appetite	استها
barber's shop	آرایشگاه	appointment	وحد ملاقات، قرار
because	برای این که [برای این که]	appreciation	قدردانی
	به خاطر این که، حُر	Arab	عَرَب
because of	به علل، به دلیل	arrangement	قرار
bed	بُخ	article	مقاله
bedroom	اُناي خواب	as	حور، به عنوان، به طوری که
before	پس از، در برابر	Asia	آسیا
beginning	سُروع	as if	مِثلِ این که
behaviour	رفتار	asleep	خواب
behind	تُسم، عقب	assistant	مُعاون
behind the back	تُسم سر	as soon as possible	هرچه زودتر
belief	ناور	astonished	ماب
		at all	اصلاً

danger	خطر	consequence	عاقبت
dangerous	خطرناک	constipation	تُوسب
dark	تاریک	conversation	صُحب
dark blue	کود	cooked	نُجه
date	تاریخ	cooking	اسیری
date of birth	تاریخِ تولد	cooperation	همکاری
day by day	روزِبه_روز	copper	مس
dead	مُرده	correct	دُرُست
dealing	مُعامله	corrupt	فاسد
debt	قرص	cotton	سه [نمه]
deep	عمیق	cover	حلد
detence	دفاع	covered	پوسده
degree	درجه	cross-roads	چارراه [چارراه]
Denmark	دانمارک	crowded	سُلوغ
dentist	دندان پرست	cruel	بی رحم
depressed	افسُرده	cubic metre	متر مکعب
description	سرح	curious	کُجکار
desperate	ناامد	curtain	برده
destroyed	حراپ	customer	مُسری
devoted	فداکار	cut	تُریده
devotion	فداکاری		
difficult	سحب مشکل دُسوار	damp	بمدار

## D

# C

classroom	کلاس		
clean	ناکث، پاکیزه	cabbage	کلم
clever	زبردست	cabinet	کابینت
closed	بسته	calm	آرام [آرام] حواس
clothe shop	لباس فروشی	camera	دوربین
cloudy	ابرآلود	careful	مواظب
cocoon	بوم	careless	بی‌دقت
cold (noun)	سرما	carpenter	نقاش
colleague	همکار	carpenter s workshop	نقاشی
coloured	رنگین	carpet	قالی
common sense	سُغور	carrot	هویج
compassionate	دلشور	cause	علب
complete	کامل	century	قرن
completely	کاملاً	certainly	آلله، حتماً
composer	آهنگساز	chapter	فصل
compound	مُرکب	cheerfulness	خوشرویی
compound verb	فعلی مُرکب	chemistry	شیمی
concern	علاقه	chest	سینه
concerning	راحت به	children	کودکان
conditional sentence	حمله شرطی	China	چین
confidence	اعتماد	chronic	مُرمین
confused	گشج	cigarette	سیگار



finger	انگُست	expense	حرج
fire	اسی [انس]	experience	بحرہ
fire brigade	اس سبائی	F	
first	اول، بَہس، بَکُم		رو برو
firstly	اولاً	face to face	کارخانہ
fist	مُست	factory	سکست
fixed	ناب	failure	بی حال
flood	سِل	faint	نا ایمان
floor	رَمس	faithful	اسا بلد
fly	مگس	familiar	حانوادہ [حوبوادہ]
football	فوبال	family	مستور
for	برای [برا] اس کہ حُوں	famous	حُدا حامطی
forest	جنگل	farewell	بدر رن
for example	بہ عُنوان مثال	father in-law	جستگی
	برای مثال، مثلاً	fatigue	خدمت
for the sake of	بہ خاطر	favour	دلخواہ
Friday	حُمعہ	favourite	برس
frog	مورباغہ	fear	احساس
from time to time	گہگاہ	feeling	ادم
front	حَلُو	fellow	ب
full	رُ	fever	احمر
full-up (not hungry)	سر	fig	فلم
		film	

east	شرق / مشرق	difficulty	دُسواری، سحی
easy	آسان [اسون]	direction	سَمب، طَرَف
economy	اقتصاد	director	رَتَس
effort	کوشش	direct speech	بِقِی قول مُسَمِّم
else	دیگر	disagreement	مُخالِف
embarrassed	بِاراح	disciples	أَصْحَاب
employee	کارمند	discourage	دلسرد
empty	حالی	dishonest	بِادُرُس
encouraged	دِلگرم	doorway	دِخ در
end	بِانان	doubt	سک
enemy	دُسمن	down	پاس
enough	س، کافی	drawing-room	أُتاق بَدِرائی
entrance	در ورودی	dreadful	وَحَسَناک
envelope	بِاک	driving	رِانَدگی
especially	مُحْصِوصاً	dry	حُسک
essay	مقاله	during	در طول
etc	وَحُرْ آن، وِغِرِه	dustbin	سطلِ اسعال
Europe	اروپا	E	
evident	بِدا		
examination	امتحان	each	هر
except	حُرْ / نِه حُرْ، مِگَر	each one	هَریک، هَرکُدام
exit	در حُرُوحی	earth	رَمس
		earthquake	رَمس لرزه، رِلرله

important	مهم	holiday	عطیل
in addition to	علاوه بر	honest	دُرُسْت، راسِگُو
incidentally	ایعاً	honourable	گرامی
income	درآمد	hopeful	اُمیدوار
incomplete	ناهما	hopeless	ناامد
incorrect	نا دُرُسْت	hostile	حُصْنانه
indefatigable	حسِگُو ناندِر	hot tempered	شُد مو
Indian	هِنْدی	housewife	حایه دار
indifferent	حوسرد	hunger	گُرُسگی
indirect speech	بِقُلِ کُلِ عِبرِ مُسْتَقِیم	human	آدم
inevitable	ناچار	hurry	عجله
in fact	در حَقِیقَت	hypocrite	دُور
in front of	جِلْو	I	
inhabitant	اهل		
innocent	بی گناه	ice	یخ
in order that	تا	ice-cream	سُسی
insect	حسره	idle	سِکار
inside	داخل	idleness	سِکاری
in spite of	با اِیْنِ کِه	if	اِگَر
instructive	امورِیده	illiteracy	بی سوادِی
insurance	بیمه	illness	بِماری ناراحِشی
intense	سَدید	immediately	فُورا
		impatient	بی طابَعِ بی حُوصِلَه

Greece	یونان	funny	نامرہ
Greek	یونانی	future	اسدہ
grief	عُصہ	G	
grievance	درد دل		باری
ground	رَمس		صاط
H		garlic	سیر
		gas	گار
		gear lever	دندہ
handbag	کف	geography	جُغرافی
hand-brake	نُرمُرسی	Germany	المان
handful	مُسب	giddy	گج
happy	خُوسِ خوشح	glass	سسہ
hard	سحبِ مُسکِل	glasses	عسک
hard working	نُرکار	God	حُدا
harm	ادب	gold	طَلا
harmful	مودی، مُصر	good taste	سلفہ
headache	دردسر	gourd	کدو
headmaster	مُدر	government	دُولت
healthy	سَالِم	gradually	بہ تدریج
heart	قلب، دل	grain	دانہ
heat	گرما	grandchild	نُوہ
helpless	بیچارہ	gratuitously	بہ رایگان
hill	بہ		
history	تاریخ		

meaning	معنی	literary man	ادب
meaningless	بی معنی	litre	لتر
means	وسیلہ	little by little	کم کم
medicine	طب	living	رہدگی، رہہ
meeting	دیدار، ملاقات	load	بار
memory	یاد، خاطر	lock	قفل
message	سام	lonely	سہا
metal	فلز	look	نگاہ
metre	متر	loss	صرد
middle	وسط	lost	گم
military service	خدمت سرباری	loud (voice)	نلند
minister	وزیر	loyal	وفادار
mint	بغاع [بغای]	M	
mirror	اسہ		
mistake	اسناہ غلط	mad	دیوانہ [دیوونہ]
moment	لحظہ	magazine	مجلہ
Monday	دُوسرہ [سمہ]	mammy	ماماں
mosque	مسجد	manager	مُدر
mosquito	سہ	many	سزار
motorcycle	مُتورسکل	many of	سزاری ار
mountain	کُہ	map	نقشہ
mouse	موس	marriage	اردواج
		match	کرب

## L

laboratory	ارماسگاه
land	رَمس
languid	بی حال
last	اخر [اخر]، گذسه
later on	بعدها
laugh	حندہ
lavatory	دسسونی [دسونی]
law	فانون
lazy	سل [سمل]
leek (vegetable)	برہ
leisure time	اوقات فراغت
length	طول
letter	حرف
liar	دُرُوعگو
library	کتابخانہ
life	زندگی
lifetime	عُمر
light	بور، برقی، رُوس، رُوسایی
	رُوسی، حراع
lighter	فدک
like	ماسد، مل

intention	قصد
interest	سود، علاقہ
interesting	حالت، خواندنی
interpretation	تفسیر
interview	مُصاحبہ

## J

Japan	راؤن
jewel	جواہر
jeweller	جواہر فُروسی
Jesus	عسی (= عسا)
job	کار
jobless	سکار
journey	سفر، مُسافرت
joy	خُوشحالی
just	با انصاف، ہنس
just now	ہنس الان

## K

kilometre	کلومیٹر
kind	نوع، حور، مہربان [مہربان]
kindness	مہربانی [مہربانی]
kitchen	اشترخانہ [اسپر حوبہ]
knee	رابو

passive	مجهول	only	سہا
past	گذشتہ	opinion	عقیدہ
past imperfect	گذشتہ اسمعاری	opposite	دور
past participle	اسم مفعول	order	دستور، فرمان [فرموں]
past perfect	گذشتہ دور (بعد)	orphan	یتیم
past progressive	گذشتہ نامحکم	other	دیگر
patience	حوصلہ صبر	others	دیگران
pavement	سادہ رو	otherwise	والا
peculiar to	مخصوص	out	سروں
pepper	فلفل	out of order	حراب
percentage	درصد	outside	سروں
perfume	عطر	P	
perhaps	شاید		
permission	اجازت	pail	سطل
persistent	رک دہندہ [نہ دہندہ]	pain killer	مسکن
person	ادم بشر	painting	نقاشی
petrol	سرس	pakistan	پاکستان
petroleum	نفت	pan	پانلمہ
petrol station	نفت، سرس	parsley (vegetable)	جعفری
pharmacy	داروخانہ	part	قسمت
philosopher	فلسوف	particularly	مخصوصاً
photographer s atelier	عکاسی	party	مہمانی [مہمونی]
		passenger	مسافر

noise	صدا	mouth	دهان [دهن]
north	سُمال	movement	حرک
nose	دماغ	must	باید
now	الان	much	سیار
number	سُماره عدد	N	
nurse	برسار		
O		namely	یعنی
		narrow	باریک
obedience	اطاعت	nation	ملت
obliged	مخور	necessary	لارم
obstinacy	لح	neck	گردن
obstinate	لحوج	needy	محتاج
obvious	معلوم	neighbour	همسایه
occupied	مسمول	nephew	خواهرزاده، برادرزاده
occupation	سُعل	nervous	عصبی
of course	الیه	never	هرگز
off	حاموس	nevertheless	با این حال
often	عمالاً	newly	ناره
oil	نفت	news	خبر
old man	سرمرد [سرمرد]	news correspondent	خبرنگار
old woman	سرزن [سرزن]	newspaper	روزنامه
one another	یکدیگر	niece	برادرزاده خواهرزاده
one by one	یکی یکی	no	خیر



resistance	اسنادگی	rainy	بارانی [باروبی]
respect	احرام	rapidly	به سرعت
respectable	مُحرم	rarely	به ندرت
rest	استراحت، بقیه	ready	آماده
result	نسخه	really	واقعاً
right	حق، دُرُست	rear	عقب
road	حاده	reason	دلیل، علت
rough	حس	receipt	رسید [رسد]
row	ردیف	recently	بارِه
rubbish	اسعال	reception	مهمانی [مهمونی]
Russia	روسیه	refrigerator	یخچال
S		registered letter	نامه سفارسی
		relation	سبب
salary	حُقوق	relative	فامیل
samovar	سماور	relative clause	عبارت موصولی
Saturday	شنبه [شنبه]	relatively	نسباً
salt	نمک	remainder	بقیه
scent	بو	rent	اجاره
science	علم	repair workshop (for car)	تعمیرگاه
script	خط	reported speech	قول نقلی
sea	دریا	request	تقاضا، خواست، خواهش
seaside	کنارِ دریا	resignation	استعفا
season	فصل		

story	داستان	song	سُرود
straight	ساده	sorrow	عُصَه
strong	قوی	sort	نوع خُور
strong willed	با اراده	so that	به طوری که
struggle	جُلّاس	south	جنوب
studying	مُطالعه	Spain	اسپانیا
study	اُنّاو کار	spinach	اسفِیّاح
successful	مُوفی	spoil	حِراب
suddenly	ناگهان	sport	وررس
suggestion	سِسمِهاد	spot	حال
suit case	حِمدان [حِمدون]	spouse	همسر
sum	مِلمع	square metre	مِمر مُربع
sun	خُورسِد	stair	پله
Sunday	نِکاسِنه [نِه سِمه]	stamp	نِمر [نِمر]
sunny	اِصابی	start	سُرُوع
sunshine	اِصاب	state	دُولت
sure	مُطمِن	station	اِسکِگاه
surely	مُطمِناً	stature	قد
surgery	مِطب	steering wheel	مِرمّاں [مِروں]
surprise	مِعبُت	stomach	سِکَم، دِل
swallow	نِرسو	stomach-ache	دِل درد
sweet-smelling	خُوسو	stormy	بوفابی

side	طَرَف، پهلو کار سمب	scholar	داسمعد
sign	سانه	second	دوُم
silence	سُکوت	second hand	دسب دوُم
silent	سايک	secondly	باساً
silver	نُقره	secretary	مُسي
simple	ساده	selfish	خودخواه
sin	گناه	self-sacrifice	اسار
since	خوَن	serious	حدی
sincere	صمیمی	service	خدمت
skilled	ماهر	severe	سحب گير، شديد
sleep	خواب	sewing	خاطی
smart	سبک	sharp	سر
smell	بو	ship	کښمی [کسبی]
sneeze	عطسه	shoe lace	بد کفش
snowy	برفی	shoe-maker s	کفاسی
so	سایر اس، س	shore	ساحل
society	جامعه	shortly	نه رودی
soldier	سربار	short story	داسان کوناه
so many	اس قدر [اس فد]	shoulder	وس
some	مقداری بعضی	shout	فریاد
some of	بعضی ار	shower (bath)	دوش
so much	اس قدر [اس فد]، اس همه	shy	محالی

violent	سَدَد	trust	إِعماد
violet	بفس، بفسه	truthful	راسگو
visit	مُلافات دیدار	tune	اهنگ
voice	صدا	Turk	تُرک
		turn	تُوب

## W

waist	کمر	Tuesday	سده سبه [سمه]
-------	-----	---------	---------------

## U

waiter	بمس خدمت	umbrella	حبر
waiting	مُسطر	uncomfortable	باراحب
wall	دیوار	unconscious	بی هوس
watching	بماسا	unless	مگر اس که
weak	صعف، بی حال	unpleasant	ناگوار
wealthy	بولدار	untrue	نادرُسب
Wednesday	چار سبه [حارسمه]	up	بالا
weeping	گره	up to now	تا به حال، تا حالا تا کُون
well-equipped	مُحهر	urine	ادرار
well known	معروف	useful	مُفد

## V

will-off	مُرفه	various	گوناگون
west	عرب / مغرب	vegetable	سری
what	آنچه	very	سار
whatever	هر چه، هر قدر	vicinity	بردیکی
when	وقی که، همگامی که		

tiger	بَر	syrup	سُرب
third	سوم	T	
thirst	سبگی		فُرس
thought	فکر	tablet	ربرک
throat	گلو	tactful	سُوال ناان حُمله
thunderbolt	صاعقه	tag question	حباط
Thursday	پنجشنبه [سمه]	tailor	حباطی
ticket	تلیت	tailor s	حرف
time	هنگام، وف	talk	نُلد
timid	برسو	tall	کار
title	عُنوان	task	مره
to	بسی	taste	نا سلیقه
tomb	آرامگاه	tasteful	حوسمره
ton	سُ	tasty	مالاب
tooth	دیدان [دیدن]	tax	اسک
tough	حس	tear	تورنُون
towards	به طرف	television	ارناس
toy	اسباب بازی	test	سُکر
treachery	حاب	thank	س
treatment (medical)	مُعالجه	then	بائراس، ار اس رو
trouble	دردسره، رحمت	therefore	همس
troublesome	مُراحم	the same	دُرد
		thief	

## صمیمه ۴

### فِعْلِهای تَسیط و مُرَکَّب<sup>۱</sup>

انگلیسی - فارسی

to accept	بپذیرش (ار) قبول کردن (ار)
to ache	درد کردن
to advise	راهنمایی کردن
to agree	موافقت کردن (با)
to allow	گذاشن، اجازه دادن (به)
to answer	جواب دادن (به)
to apologize	معتذر خواستن (ار)
to arrange	ترتیب دادن، دُرُست کردن
to arrive	وارد شدن (به)، رسیدن (به)
to ask	پرسیدن (ار) سؤال کردن (ار)، خواهش کردن (ار)
to attack	حمله کردن (به)
to attempt	کوشش کردن
to be	بودن
to be able to	توانستن
to be accepted	قبول شدن
to be afraid of	ترسیدن (ار)

---

1 The relevant prepositions are given in brackets

writing

نوسه

whenever

هرموقع، هر وقت

wrong

إسناہ، غلط

wherever

هرجا / هر کجا

Y

whichever

هر کدام [هر کدام]

yard

حياط

wide

بہن

yes

اری

width

عرض

will

اراده

without

بدون

witty

سوح

windscreen

سیسہ جلو

windstorm

بوران

wise

عافل

wish

خواست

wood

حوب

wool

پشم

word

کلمہ

word order

اراسی حمله

work

کار

worker

کارگر

workshop

کارگاه

world

دُسا

worried

ناراحت، نگران

writer

نویسنده

to burn	سُوجش
to buy	خریدن (ار)
to call	صدا کردن، صدا ردن
to calm down	آرام کردن
to caress	بوارس کردن
to carry	نُردن، حمل کردن
to catch	گرفس
to catch cold	سرما خُوردن
to cause inconvenience	مُراحم سُنن
to change	عُوص کردن
to choose	اسحاب کردن
to clean	بمر کردن، ناک کردن، ناکره کردن
to come	امدن سریف آوردن (به)
to come out	سرون امدن (ار)
to complain	سکاب کردن (ار)
to complete	بمام کردن، کامل کردن، نُر کردن
to congratulat	سربک گُفس (به)
to converse	گُفگو کردن (با)
to cook	نُحس
to cooperate	همکاری کردن (با)
to cough	سُرفه کردن
to count	سُمردن



to bear	بُحْمَلُ کردن
to beat	رَدَن، کُتَنک رَدَن
to be available	گُیرامَدَن
to be careful	مُواطِب بودن، دَهِب کردن
to become	شُدَن
to be due to	مُرار بودن
to beg	حُواهِسِ کردن (ار)
to begin	سُروَع کردن
to behave	رُفِیَار کردن (نا)
to believe	بَاور کردن
to be of use	بِه دَرَد حُرُودَن
to bestow	بُحْشَدَن
to bet	شُرط سَسی (نا)
to betray	حُیَابِ کردن (بِه)
to blink	حُسَم بَهَم رَدَن
to borrow	مُرعَص کردن (ار)
to break	سُکُتَس
to breathe	بَفسِ کُیَسَدَن
to bring	اُورَدَن
to bring about	بِه بَار اُورَدَن، مُرَاهِم کردن
to bring out	سُروَن اُورَدَن
to build	سَاحِی

to doubt	سک کردن (به)
to doze off	حُرَب رَدن
to draw	کَسَدَن
to drink	حُورَدَن
to drive	راندن، راندگی کردن
to eat	حورَدَن
to employ	استخدام کردن
to encourage	دلگرم کردن، بسوی کردن
to establish	تاسیس کردن
to examin	امتحان کردن
to exercise	وررس کردن
to expect	استظار داسس
to explain	تعریف کردن، سَرَح دادن
to face	روبرو شدن (با)
to fall	اُفتادن
to fear	ترسیدن (از)
to feel	احساس کردن حس کردن
to fight	مُبارزه کردن، جنگیدن
to fill	تُر کردن
to find	سدا کردن
to find out	کشف کردن
to finish	تمام کردن

to cross	عُور کردن (ار)
to cover	پوساندن
to cry	گره کردن
to cut	نُردن، قطع کردن
to defend	دفاع کردن
to damage	صدمه ردن (نه)، ضرر ردن (نه)
to dare	حُرّاب کردن
to deny	انکار کردن
to depend on	سیگی داسس (نه)
to describe	تعریف کردن، سرح دادن، نُوصف کردن
to desire	میل داسس
to destroy	حُرّاب کردن، نابود کردن
to die	مُردن
to dig	کدن
to disagree	مُخالفت کردن (نا)
to disappear	نایدند شدن
to discourage	دلسرد کردن
to discover	کسف کردن
to dismiss	احراج کردن (ار)
to divide	تقسیم کردن
to do	کَرْدن، نمودن انجام دادن
to do kindness	مهربانی کردن (نه)

to hear	سُندَن
to help	کُکم کردن
to hire	کُراه کردن
to hit	رَدَن
to honour	گُرامی داسَن
to hurry	عجله کردن
to hurt	ادب کردن ارار دادن
to imagine	گُمان کردن
to iron	اُطو کردن
to keep	بُگاه داسَن بُگه داسَن
to kill	کُسن
to know	داسَن بلد بودن، سَاحس
to know of	سُراع داسَن
to laugh	حَدیدن (به)
to learn	ماد گُرفس (ار)
to lend	فُرص دادن (به)
to let	گُداسَن اُچاره دادن (به) اُچاره دادن (به)
to lie	دُروع گُفس (به)
to lie down	درار کُسدَن
to like	دوست داسَن، مِل داسَن
to listen	گُوس دادن (به)، گُوس کردن (به)، سَندَن
to live	رَندگی کردن

o fly	پَریدن، پَر زدن
o fondle	دست بر سر کشیدن
o foresee	پس‌پس‌ی کردن
o forget	فراموش کردن
o forgive	تَحسین
o get	گرفتن، به‌دست آوردن
o get fed up	به سگ آمدن (ار)
o get up	پاشُدن، تُلُند سُنْدن
to get used to	عادت کردن (به)
to give	دادن (به)
to give up	برک کردن
to go	رفتن، سَرِیف تُردن (به)
to go out	بیرون رفتن (ار)
to go to bed	خوابیدن
to go to meet (sb )	به استقبال رفتن
to go to sleep	خواب رفتن
to greet	سلام کردن (به)
to happen	پس آمدن
to hang	آویزان کردن
to harm	اَدَبَت کردن
to have	داسن
to have accident	تَصَادُف کردن (با)

to pay a short visit	سر رَدَن (به)
to permit	احاره دادن (به)
to pick up	ترداسن
to plant	کاسن
to play	باری کردن (با)
to please	حُوسحال کردن
to point out	سان دادن (به)
to pop in	سر رَدَن (به)
to pour	ریخن
to preserve	حفظ کردن
to press	فِسار دادن
to progress	سُرف کردن
to promise	فُول دادن (به)
to pull	کسندن
to punish	سسه کردن
to put	گُداسن
to put on	پوسدن
to put out	حاموس کردن
to put up with	ساحس (با)
to question	سوال کردن (ار)
to rain	(باران) باریدن
to raise	نُلد کردن

to lock	فعل کردن
to look after	نگهداری کردن
to look at	نگاه کردن (به)
to lose	گم کردن، از دست دادن
to love	دوست داسی
to make	ساحس، دُرُسب کردن
to make friend	دوست سدن ( )
to make mistake	اسناه کردن
to marry	اردواج کردن ( )
to meet	مُلاقات کردن ( ) دیدار کردن (با)
to mend	دُرُسب کردن، مع ر کردن
to mention	اشاره کردن (به)
to move	حرک کردن
to name	نام گُداشس، نامند
to need	إحساح داشس (به) لرم داسی
to note	نادداسب کردن
to obey	إطاعب کردن (ار)
to obtain	به دست اوَردن
to open	بار کردن
to order	دسور دادن (به)
to pass	گُداشس
to pass away	دَرگُداشس

to see	بَـسَ
to seem	بِه نَظَر رَسَدَن
to sell	فَروِشَن (بِه)
to send	فَروِشَاَدَن (بِرَايِ)
to separate	حُدا کردن (ار)
to sew	دوختن
to shake	بِکَاَن دَاَدَن، اَلَرَايدَن
to shoulder	بِه دُوس گُشَدَن
to shout	فَرَاَد کِشَدَن / رَدَن دَاَد رَدَن
to show	بِساَن دَاَدَن (بِه)
to shut	بَسَن
to sing (a song)	حَوَايدَن (سُرُود)
to sit	بِشَسَن
to sleep	حَوَايدَن
to smile	حَمِيدَن
to smoke	گُشَدَن
to sneeze	عَطِسَه کَرَدَن
to solve	حَل کَرَدَن
to speak	حَرَف رَدَن (بَا)، صُحَب کَرَدَن (بَا)
to spend (time)	گُذَرَايدَن
to spend (money)	حَرَج کَرَدَن
to spoil (a child)	لُوس کَرَدَن



to reach	رَسَدَن (نه)
to read	حواندن
to recognize	سِیَاحِس
to recommend	سِیَافَرَس کردن (نه)
to recover	پیدا کردن
to refuse	رَد کردن
to remain	ماندن
to remember	به یاد آوردن، به یاد آمدن
to rent	اجاره کردن (ار)
to repair	دُرُسَب کردن، تَعْمیر کردن
to reply	حَوَاب دادن (نه)
to request	حَوَاهِس کردن (ار)
to require	لَارِم داشتن
to resign	اِسِیَعَا کَرَن / دادن
to resist	اَسسَادِگِی کردن (در تَرَاتِی)
to rest	اِسِیَرَا حَب کردن
to restore (*to life)	رَبِدَه کردن
to return	بَرگَسْتَن (نه)، تَرگَرْدَا دِن (نه)
to rise	تَلَد شدن، بالا آمدن
to run	دَوِیَدَن
to say	گُفَس (نه)، فَرمودَن (نه)
to say prayers	تَمار حَواندن

to think	سُکَر کردن (نه)
to throw	انداختن
to throw away	دور ریختن دور انداختن
to tie	بستن
to tolerate	تحمل کردن
to touch	دست زدن (نه)
to translate	ترجمه کردن
to travel	سُیَافَرَت کردن (نه) سَفر کردن (نه)
to treat (medical)	مُعالِجه کردن
to trouble	رُحمت دادن (نه)
to trust	اعتماد کردن (نه)
to try	سعی کردن، کوشش کردن
to turn	خَرحَردن، خَرح زدن گردیدن
to turn on	رُوس کردن
to understand	فهمیدن
to use	به کار بُردن
to utter	بر زبان آوردن
to wait	صبر کردن، مُنَظر ماندن استساده
to wake	بیدار کردن
to wake up	بیدار شدن
to walk	راه رفتن فِدم زدن
to want	خواستن

to stand	استادن
to start	سُروع کردن
to stay	ماندن
to steal	دُرديدن (ار)
to study	مُطالعه کردن، درس خواندن
to sue	سکایت کردن، بعت کردن
to suffer	ريح نُردن
to swim	سوا کردن
to switch off	حاموس کردن
to take	گرفس (ار)، نُردن
to take off	کندن
to take offence	به دل گُرفس
to take out	سرو نُردن
to talk	صُحبت کردن (نا)، حرف ردن (نا)
to teach	ناد دادن (به)
to tear	بارِه کردن
to tease	سر به سر گُذاسس
to telephone	بلفن کردن (به)
to tell	گُفس (به)
to tell out sorrows	درد دل کردن (نا)
to tell the truth	راسب گُفس (به)
to thank	سکُر کردن (ار)

## صمۀ ۵

### واژه‌ها، عبارتها و جمله‌های اصطلاحی<sup>۱</sup>

Idiomatic words phrases, and sentences

اصطلاح	صفحه	
ارس <sup>۱</sup>	۱۲۲ و ۱۷	حسمهان [حسمانوں]
ارس	۱۳۷	فسگ می‌سد [می‌سه]
احاره می‌دهد / می‌دس <sup>۲</sup>	۸۵	حه حَرّ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ	۸۶	حه قدر رَحمت گسترد [گسترس] <sup>۱</sup>
أُسوار	۷	[حه باره <sup>۱</sup> ]
اسا الله	۱۴۸	حر مَهمی سب
اهل کُحا هسند [هسس] <sup>۲</sup>	۸۵	[حریم سب]
کُحایی هسند [هسس] <sup>۲</sup>	۱۳	حه [حی] میل دارند [دارس] <sup>۲</sup>
با احاره	۶۵	حصر
باسد [باسه]	۶۳ و ۱۶	حُدّا سَحسد [سحسه]
باوَر کُسد [کُسس]	۱۶۲	حُدّا بد بدهد [بده]
سم <sup>۱</sup>	۹۶	حُدّا رحمس [رَحمس] کُسد [کُسه]
حانالی [حانالی]	۱۵۳	[حُدّا حَفطس کُسه]
حسم <sup>۱</sup>	۶۳ , ۱۷	حُدّا بگرده

<sup>1</sup> For the usage and meaning see the relevant page

to wash	سُس
to waste	تلف کردن
to watch	نمایش کردن
to wear	پوشیدن
to wish	خواستن، آرزو کردن
to work	کار کردن
to write	نویسن (برای، به)

It is noteworthy that the key has been recorded on the tape instead of the exercise itself

9 There are two word lists (Persian – English and English – Persian) and lists of verbs and Idiomatic phrases (Appendices 2 – 5) at the end of the book for the learner's reference

10 Finally the symbols used in this book are as follows

a [ ] shows the colloquial form of the words and sentences,

b ( ) indicates what exists in English but not in Farsi

c ( = ) Indicates what exists in Farsi but not in English, e.g. (it) is pretty  
it ( = the air ) is cold,

d { } shows equal choice

e / means "or"

۱۸	سَبَّ نَه جِیرا	۶۴	حَسَبَه نَاسِد [نَاسِس]
۶۲	طِفْلَک	۶۲ و ۸۵	حَوَاهِس مِی کُم
۶۴	عَرَبِرِم	۶۲	حَرَّ نَارَه اِی بَدَارَم
۶۲	[فَایِلِ سُمَا رُو مَاره]	۱۲۲	حُوس نَه حَالِنَا
۱۸ و ۱۵۲	فُرِنَا	۶۴	حُوس بَگَدَرْد [بَگَدَرَه]
۶۵	فُرِنَا سُمَا	۶۵	حَلِی حُوس کُدَسَب
۶۲	مَاسَا لَلا	۱۷۲	دُرود حُدَا تَرَاو نَاد
۷۸	مُاسَم	۱۶۶	دَسَب اَر سَرَم تَر دَار [وَر دَار]
۱۲۵	مَرَحَمَت رِنَاد	۶۳	رَاسِی
۴۶	مَعْدَرِب مِی حَوَاهِم [مِی حَوَام]	۶۵	رَوَر نَه جِیرا
۶۵	مِرِل حُودِنَا اَسَب [حُودِیَوَنَه]	۶۲	رَحَمَت کِسَدِنَد
۷۸ و ۹۴	مُوَاطِب نَاس	۹۵	رُودِنَاس
۸۷	مُوقِ نَاسِد [نَاسِس]	۱۵۳	سَر کَار
۱۴	مُهَم سَب	۶۲	سَلَامِی
۹۵	نَگَرَان سَاس	۱۵	سَلَام مَرَا نَه اَسَان بَر سَاسِد
۱۸	نَوسِی حَا	۱۵	[سَلَام مِی رُو بَیَسُون بَر سَوس]

---

National Library Index card No M66 – 580

---

**All rights reserved No part of this book may be reproduced in any form or  
by any means without permission in writing from the publisher**

**Name Persian Language Teaching, Elementary Course, Book 2, series  
No 2**  
**By Yadollah Samareh, ph D**  
**Publisher International Relations Department Ministry of Islamic Culture  
and Guidance**  
**Audio – Visual project**  
**from Hassan Askari – Rad**  
**First Edition 1988**  
**Printed by Offset Incorporation**

**This book was printed and bound in Tehran, Iran**



### Notes on how to use the book as a self tuition device

- 1 This book is the second and the final part of the Elementary Course of the Persian Language Teaching (AZFA) It is therefore appropriate for those who have successfully completed the first part of it- AZFA 1
- 2 The book comprises 7 chapters, each consisting of 3 lessons The first few lessons are rather short, but they gradually become longer towards the end of the book The reasonable length of time, however, to learn the whole book is 16 weeks at a rate of 10-12 hours of work weekly
- 3 Parallel to the written form of the language, the spoken shape of words and sentences have been given in [     ]
- 4 Since the correct pronunciation of the words and sentences as well as the intonation are of primary importance the content of the book has been recorded on cassettes, which should be used in conjunction with the book itself In addition, some short video films on the basis of the dialogues in the book have been produced which will no doubt help the learning
- 5 The grammar in the present book is the continuation of the first one so that a comprehensive survey of the Persian grammar, void of details is presented within the two volumes of the Elementary Course
- 6 At the beginning of every chapter there is a word list for the learner to hear from the tape, one by one, and try to imitate the pronunciation several times
- 7 The pattern sentences marked as 'listen and repeat' represent grammatical constructions So they must be carefully studied The learner should first hear them from the tape and then try to make substitutes for their words from his own vocabulary
- 8 There is a 'key to exercises' at the end of the book (Appendix I) for the learner to correct his mistakes but only after he has done the exercise



AZFA  
2

# Persian Language Teaching Elementary Course

## BOOK 2

by

Yadollah Samareh ph. D

Publisher  
International Relations Department  
Ministry of Islamic Culture and Guidance  
Islamic Republic of Iran